

و مشتاق زندگی آخرت هستید همانا خدا به نیکوکاران از شما زنان پاداشی عظیم عطا خواهد کرد. ای زنان پیغمبر هر کدام از شما که دانسته کارناروائی مرتکب شود او را دو برابر دیگران عذاب کنند و این برخدا آسان است. و هر که از شما مطیع فرمان خدا و رسول باشد و نیکو کار شود، پاداشش دو بار عطا کنیم و برای او روزی بسیار نیکو مهیا سازیم. ای زنان پیغمبر شما مانند سایر زنان نیستید. شما باید از خدا بترسید. پس با مردان به نرمی و نازکی صحبت نکنید و نماز پادارید و زکوة مال به فقیران بدهید و خدا و رسول را اطاعت کنید.»

آیات ۵۰ تا ۵۳ سوره احزاب در چنان سطح ناهنجاری تنظیم شده که انسان به شگفتی می افتد که چگونه خداوند عالم با جبروت لاهوتی اش به امور جنسی و زناشویی پیغمبرش پرداخته و برای نوبت همخوابگی محمد با زنانش قاعده وضع میکند. آیات شماره ۵۰ و ۵۲ سوره احزاب قبلا در صفحات ۲۰۳ و ۲۰۴ این کتاب شرح داده شده و مدلول آیه ۵۱ سوره مذکور به شرح زیر است:

تُرِيبِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تَتَوَىٰ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مَنِ ابْتِغَيْتَ وَ مَنِ ابْتِغَيْتَ فَلَاحْتِجَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَأُ عَلَيْهِنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلَّهُنَّ ...

«تو ای رسول در همبستر شدن با زنانهای خود لازم نیست نوبت را مراعات کنی. هر یک از زنانست را میل داری نوبتش را عقب بینداز و هر یک از آنها را از خود راندی باز میتوانی او را نزد خود بخوانی. این موضوع باعث شادمانی دل و روشنی دیده آنها خواهد شد و هرگز هیچیک از آنها نباید از آنچه که تو میل میکنی ناراضی و محزون باشند، بلکه همه باید به آنچه که تو به آنها عطا میکنی، خشنود باشند...»

یکی از مواردی که شأن قرآن کتاب آسمانی خاتم انبیاء را از شمار کلام الهی خارج میکند، موضوع داستان مار به قبطیه یکی از زنان محمد است. شرح موضوع بدینترتیب است که روزی حفصه دختر عمرو یکی از زنان محمد با اجازه او به خانه پدرش رفت. محمد در غیاب حفصه، یکی دیگر از زنانش را که مار به قبطیه نام داشت و سیاه پوست بود و او را از مصر بعنوان هدیه برای محمد فرستاده بودند، به اطاق حفصه برد و با او همبستر شد. حفصه به علت خصایصی زودتر از موعد مقرر بخانه مراجعت کرد و متوجه گردید که محمد با مار به

همبستر شده است. لذا فریاد برآورد که چرانوبت اورا به کنیز سیاهی داده و بدینوسیله سبب هتک آبروی او نزد سایر زنانش شده است. محمد برای راضی کردن حفصه اظهار داشت ما ریه را بر خود حرام میکند و در ضمن از حفصه خواست که این راز را نزد خود محفوظ نگهدارد و در این باره با کسی سخن نگوید. حفصه فوراً موضوع را به عایشه اطلاع داد و عایشه نیز در این باره با محمد صحبت کرد. محمد برای عایشه سوگند خورد که ما ریه را بر خود حرام خواهد کرد.^۱ سپس خداوند در تعقیب واقعه مذکور، آیه اول سوره تحریم را به شرح زیر بر محمد نازل کرد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

«ای پیغمبر برای چه آنرا که خدا برای تو حلال کرد، برای خشنود کردن زنان بر خود حرام کردی و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

«دیدار»^۲ نوشته است، محمد بیشتر از هر فرد بشر که تا کنون در این دنیا زیسته است، به زنان علاقه مند بود و همچنین بیشتر از هر فرد دیگری بشر با برهان و منطق آشکار دشمنی میورزید.^۳

حاصل این بحث آنست که بر طبق آیات مذکور سوره احزاب، حقوق محمد در باره زنان از سایر مؤمنان وسیع تر است و وی بعنوان پیامبر خدا بر طبق آیات قرآن و فرمان خدا مجاز شده است از مزایای زیر بطور استثنایی استفاده کند:

- ۱- بیش از چهار زن عقلمی میتواند داشته باشد. (آیه ۵۰ سوره احزاب)
- ۲- محمد میتواند با خویشاوندان نزدیکش که با وی مهاجرت کردند، ازدواج کند. (آیه ۵۰ سوره احزاب)

۱- شرح داستان ما ریه قبسطه را کلیه قرآنها و از جمله قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، مهدی الهمی قمشه ای، به خط سید حسین میرخانی (تهران: نشر به انگر، ۱۳۳۷)، در صفحه ۷۴۱ ذکر کرده اند.

۲- Denis Diderot (۱۷۸۱-۱۷۱۳)، فیلسوف، دائرة المعارف نویسنده، تئوریسین و نو یسنده شهیر فرانسوی است که بوسیله نشر عقاید و کتب و نوشته های خود، برای وقوع انقلاب کبیر فرانسه، محیط مناسب و باروری ایجاد و نقش مهمی را در انقلاب مذکور ایفاء کرده است.

3- Tor Andrae, *Muhammed, the Man and his Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc., 1953), p. 175.

- ۳- میتواند هر زن مؤمنه ای که خود را بدون مهریه و شهود به او عرضه کند بعنوان همسر بپذیرد. (آیه ۵۰ سوره احزاب)
- ۴- از رعایت عدالت و شناختن حق تساوی برای زنان خود معاف است. (آیه ۵۱ سوره احزاب)
- ۵- نوبت همخوابگی با زنانش را به نجوی که صلاح بدانند میتواند تنظیم و یا مقدم و مؤخر سازد. (آیه ۵۱ سوره احزاب)
- ۶- در زینبارگی نسبت به سایر مومنان برتری خواهد داشت. (آیه ۶ سوره احزاب)
- ۷- پس از مرگ وی، کسی حق ازدواج با زنانش را ندارد. (آیه ۵۳ سوره احزاب)
- ۸- زنان وی حق تقاضای نفقه بیشتر ندارند. (آیه ۵۱ سوره احزاب)
- ۹- زنان محمد نباید بر مردم ظاهر شوند و از پشت پرده باید با مردم صحبت کنند. (آیه ۵۳ سوره احزاب)
- ۱۰- از زینت های متداول دوران جاهلیت باید خودداری کنند. (آیه ۳۳ سوره احزاب)
- ۱۱- از نوبتی که محمد برای همبستر شدن با آنها قائل میشود، باید راضی باشند. (آیه ۵۱ سوره احزاب)
- ۱۲- زنان پیغمبر در صورت ارتکاب اعمال ناشایست دو برابر زنان عادی مجازات و در صورت اقدام به عمل شایسته دو برابر پاداش داده میشوند. (آیه ۳۰ سوره احزاب)
- در آیات زیر خداوند عالم که یکی از ۹۹ لقبش ملک القدوس میباشد، در نقش کارگزار روابط عمومی و تشریفاتی محمد در قرآن ظاهر میشود و به مسلمانان درس چگونگی سخن گفتن و معاشرت کردن با پیغمبر و همچنین با همسران او میدهد.

آیات ۱ تا ۵ سوره حجرات درباره موضوع فوق حاکی است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْلِبُوا عَلَىٰ مَنِّكَ يَدَيْكَ اللَّهُ سَوِيحٌ لِّهِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾
 ... لَا تَرْفَعُوا أَصْوَابَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ

اعمالکم و انکم لا تشعروهن ○ إِنَّ الَّذِينَ يُعْظُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ عَظِيمَةٌ ○ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَدَّاءِ الْعَجْرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ○

«ای کسانی که ایمان آورده اید بر خدا و رسول تقدم مجوئید و از خدا بترسید که خداوند شنوا و داناست... صدایتان را از صدای پیغمبر بلندتر نکنید و با او بلند صحبت نکنید، همچنانکه بایکدیگر بلند صحبت میکنید تا اعمال نیکتان باطل نشود و شما آنرا نفهمید. کسانی که در حضور پیغمبر آرام صحبت میکنند، خدا در واقع قلوبشان را برای تقوا آزموده است و آمرزش و پاداش عظیم نصیب آنها کرده است. آنهایی که ترا از پشت خانه ات بصدای بلند میخوانند، اغلب افراد بی شعور و بی عقل هستند. و اگر آنها صبر میکردند تا خودت از خانه خارج شوی برایشان بهتر بود و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

آیه ۶۲ سوره نور:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَم يَذُوبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوا ○ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ○ وَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شَاءَ مِنهُمُ وَنَهَىٰ مَن سَاءَ ○ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيمٌ ○

«مؤمنان حقیقی آنهایی هستند که به خدا و رسولش ایمان کامل دارند و هرگاه در کاری که حضورشان نزد رسول لازم باشد با او جمع شوند، تا اجازه نگیرند از محضر رسول بیرون نمیروند و ای پیغمبر آنانکه از تو اجازه میگیرند در واقع اهل ایمان به خدا و رسول هستند، پس چون از تو اجازه خواهند که بعضی مشاغل و امور خود را انجام دهند، به هر کس که میل داری اجازه بده و برای آنها از خدا طلب آمرزش کن که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.»

آیه ۶۳ سوره نور:

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ...

«هنگامی که میخواهید پیغمبر را صدا بزنید، او را مانند موقعی که یکدیگر را بین خودتان میخوانید، صدا نزنید...»

در آیه ۵۳ سوره احزاب، خداوند تشریفات چگونگی ورود به منزل پیغمبر،

غذا خوردن سر سفره پیغمبر، آداب صحبت کردن با زنان پیغمبر را به مردم می آموزد و ازدواج با زنان پیغمبر را پس از مرگ او قدغن میکند.
متن آیه ۵۳ سوره احزاب به شرح زیر است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَظِيرِهَا إِنَّمَا كَانَ يُؤْذِي الشَّيْءَ فَيَسْتَنَجِيْ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَنَجِيْ مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِرُوا آيَاتِهِ مِنْ بَعْدِ الْبَيِّنَاتِ لَكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ۝

«ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر او اجازه دهد و بر سفره طعامش دعوت کند، در آن حال نیز نباید زودتر از وقت آمده و به ظروف غذا چشم انتظار گشائید بلکه موقعی که دعوت شده اید بیاید و موقعی که غذا تناول کردید زود پی کار خود بروید نه اینکه آنجا برای سرگرمی و صحبت باقی بمانید که این کار پیغمبر را آزار میدهد و او از شرم به شما چیزی نمیگوید ولی خدا از اظهار واقعیت به شما شرم ندارد. و هرگاه از زنان رسول متاعی میطلبید از پس پرده طلب کنید که حجاب برای پاکیزه نگه داشتن دل‌های شما و آنها بهتر است و هرگز رسول خدا را نیازارید و پس از وفات او هیچگاه با همسرانش ازدواج نکنید که این کار گناهی بزرگ است.»

اگرچه محمد از مردان نامدار تار یخ بشمار میرود، ولی لا اقل مدلول آیاتی را که در این فصل تشریح شد، میتوان دلیل ضعف بعضی از خصوصیات روانی او دانست. محمد با تمام نیروی شگرف ذهنی و قدرت فساینده ای که در رهبری مردم شبه جزیره عربستان و بسیج آنها برای جهانگیری تحت لوای دین داشته، معهذا بنظر میرسد که توانایی ذاتی برای کنترل منش و رفتار پیروانش را نداشته است. بهمین دلیل است که بجای اینکه با کار بُرد روشهای موثر، منش و اخلاقیات فردی و اجتماعی پیروانش را در جهت حصول اهداف سیاسی اش قالب ریزی کند، پیوسته در کالبد خدایی که در ذهنش ساخته است فرو میرود، از قول او به پیروان خود پند و اندرز میدهد

و کوشش میکنند با قدرت لایتناهی خدایی که خود را پیغمبر او معرفی کرده، در مردم نفوذ و آنها را وادار به اطاعت از خواسته‌هایش بسکنند. از اینروست که می بینیم در تند و پین بعضی از احکام و مطالب قرآن، شأن خدا (الله) را در خدیک انسان بی - اراده و از لحاظ فکری سست بنیاد پائین آورده است. بدین ترتیب خدایی که باید دانا به اسرار آشکار و نهان عالم خلقت بوده و در سطح الوهیت و جبروتی اش به ارشاد و هدایت بنندگان ضعیفش بپردازد، در نقش یک عامل بی اراده تشریفاتی در قرآن ظاهر میشود و در باره زندگی خصوصی و فردی محمد از قبیل چگونگی ورود به خانه محمد، سخن گفتن و معاشرت کردن با او، غذا خوردن در خانه پیغمبر، آداب رفتار با زنهای محمد و نوبت همخوابگی محمد با زنانش بحث میکند.

از طرف دیگر محمد در تمام مطالب قرآن کوشش کرده است، آیات و مطالب قرآن را بعنوان کلام خدا در سطحی وضع کند که مافوق ذهنیت بشر بوده و دلیل و حجت پیامبری او و یا بعبارت دیگر بعنوان معجزه پیامبری اش به پیروان اسلام قابل ارائه باشد^۱، اما با اشتباهاتی که در تند و پین بیشتر مطالب قرآن و مخصوصاً آیاتی که در این فصل ذکر شد، بکار برده است، نه تنها خود را از شمار بزرگ فکران بشری خارج میکند، بلکه نقاط ضعف روانی خود را نیز آشکار میسازد. زیرا هنگامی که در قسمت آخر آیه ۵۳ سوره احزاب از قول خدا به مردم دستور میدهد (بعد از وفات پیغمبر با زنانش ازدواج نکنند)، در واقع خود را آنچنان خود خواه، حسود و بنده احساساتش معرفی میکند که نه تنها در زمان حیات، بلکه پس از مرگ نیز نمیتواند فکر کند که زنهایش به عقد ازدواج مردان دیگر در آیند. بعبارت دیگر محمد نه تنها در زمان حیات گروهی از زنان را در حریم سرایش مقید و آنها را آلت هوسهای

۱- در قرآن آیات زیادی وجود دارد که آنرا معجزه نبوت محمد میدانند. اما شگفت آنجاست که حتی آیات مذکور نیز دارای تضاد و تناقض های چشمگیر میباشد. از جمله آیه ۲۳ سوره بقره میگوید: «اگر شما درباره قرآنی که ما بر بنده خود محمد فرستادیم شک دارید، یک سوره مانند آن بیاورید.» آیه ۱۳ سوره هود میگوید: «... اگر راست میگوئید با کمک همه فصحاء عرب بدون وحی خدا ده سوره مانند آن بیاورید.» آیه ۸۸ سوره اسری میگوید: «اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند، هرگز به این کار موفق نخواهند شد.»

نفسانی اش قرار میدهد، بلکه آنقدر خودخواه، حسود و ضعیف النفس است که حتی پس از مرگش نیز حاضر نیست، زفانش از یک زندگی نسبی آزاد انسانی برخوردار باشند.

آیا محمد برای کلیه نسل بشره پیامبری برگزیده شده و یا برای ملت عرب؟

قرآن در باره یکی از مهمترین اصول و مبانی دین اسلام که عبارت از موضوع رسالت محمد به پیغمبری است، دارای تعارضاتی بارز و آشکار است. متون آیه ۱۵۸ سوره اعراف، آیه ۴۷ سوره یونس، آیه ۴ سوره ابراهیم، آیه ۷ سوره شوری و آیات ۱۹۲ تا ۱۹۶ سوره شعرا، شارح این تناقض آشکار است.

با توجه به اینکه متن آیه ۱۵۸ سوره اعراف در صفحه ۸۴ و سایر آیات مذکور به ترتیب در صفحات ۳۱، ۱۱۵، ۱۸۴ همین کتاب شرح داده شده، از ذکر مجدد آنها خودداری و مفاهیم تطبیقی آنها را به شرح زیر یادآور میشویم.

آیه ۱۵۸ سوره اعراف حاکی است که محمد برای کلیه نسل بشره پیامبری مبعوث شده و بنابراین همه ملل دنیا باید به او ایمان بیاورند و دین او را قبول کنند. اما آیه ۴۷ سوره یونس اشعار میدارد که برای هر امتی، رسول خاصی فرستاده خواهد شد تا بین آنها به عدالت حکم کند. در آیه ۴ سوره ابراهیم خداوند میگوید، ما هیچ رسولی را برای قومی نفرستادیم مگر اینکه احکام الهی را به زبان همان قوم برایشان بیان کند. آیه ۷ سوره شوری مشعر بر اینست که خداوند همچنین قرآن فصیح عربی را به محمد وحی کرده تا او مردم مکه و نواحی اطراف آنرا هدایت کند و آیات ۱۹۲ تا ۱۹۶ سوره شعرا بطور صریح بیان میدارند که خداوند قرآن را بوسیله جبرئیل بر محمد نازل کرده، تا وی مردم را به زبان عربی فصیح هدایت کند.

از تحلیل تطبیقی متون آیات مذکور دو تضاد چشمگیر جلب توجه میکند: یکی اینکه معلوم نیست محمد پیامبر همه ملل دنیا است و یا تنها ملت عرب. زیرا آیه ۱۵۸ سوره اعراف محمد را پیامبر همه نسل بشر میدانند و سایر آیات مذکور، وی را پیامبری میدانند که

خداوند فقط برای ملت عربی زبان عرب به رسالت مبعوث کرده است تا آنان را به زبان عربی هدایت و ارشاد کند. نتیجه قطعی دیگری که از تحلیل تطبیقی متون آیات مذکور گرفته میشود آنست که اگر خواننده قرآن به مفهوم آیه ۴۷ سوره بونس، آیه ۴ سوره ابراهیم، آیه ۷ سوره شوری و آیات ۱۹۲ تا ۱۹۶ سوره شعرا اتکاء کند و مفهوم آیه ۱۵۸ سوره اعراف را نادیده بگیرد، بناچار به این نتیجه میرسد که دین اسلام، دین ملت عرب و آنهم اعرابی است که به زبان عربی صحبت میکنند و بر طبق فرمان خداوند، سایر ملل غیر عرب را هیچ تکلیفی در قبول دین اسلام نیست.

آیا محمد پیامبر خدا یک فرد حقوق بگیر و مادی و یا یک انسان معنوی بوده که بدون اجر و مزد و صرفاً بخاطر ابلاغ احکام الهی به انجام وظایف رسالت مبادرت کرده است؟

در این باره در قرآن آیات متضاد وجود دارد. در بعضی آیات خداوند صراحتاً به پیامبر دستور میدهد از مردم صدقه بپذیرد، ولی در بعضی آیات دیگر، خداوند به محمد توصیه میکند، به مردم بگوید او مزد رسالت نمیکشود و تنها قصد دارد مردم را بباد خدا بیندازد. آیات زیر حاکی از این تضاد بارز است:

در آیه ۹۰ سوره انعام به شرح زیر خداوند به محمد دستور میدهد، به مردم بگوید او از آنها مزد و پاداشی توقع ندارد و برای این که مردم را بباد خدا متذکر سازد، برای گان به انجام وظایف رسالت می پردازد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ اِقْتَدَاهُ. قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرًا لِّلْعَالَمِينَ

«آنها (پیامبران) کسانی بودند که خداوند خود آنها را هدایت نمود، تونیز از راه آنها پیروی و به مردم بگویند مزد رسالت از شما نمیخواهم، بجز آنکه هدقم آنست که اهل عالم بباد خدا متذکر شوند.»

آیه ۴۷ سوره سباء نیز به شرح زیر مفهوم می مانند آیه مذکور دارد و خداوند ضمن آن به محمد دستور میدهد، به مردم بگوید از آنها مزد و پاداشی توقع ندارد.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ...

«بگو آنچه من از شما مزد رسالت خواستم، آنهم برای شما باشد اجرو پاداش من فقط بر خداست...»

در آیه ۸۶ سوره ص نیز خداوند به شرح زبیره محمد دستور میدهد به امتش بگوید از آنها مزد رسالت نمیخواهد.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ۝

«بگو من مزد رسالت از شما نمیخواهم و من بدون برهان مقام وحی و رسالت بر خود نمی بندم.»^۱

اما علیرغم آیات مذکور در فوق، خداوند در آیات زیر نظرش را تغییر داده و بصراحت به محمد دستور میدهد از مردم صدقه قبول کند. بعلاوه بطوریکه در فصل پیش دیدیم خداوند با صدور آیات متعدد خمس، غنائم جنگی و انفال (کلیه اموالی که بدون رنج مردم حاصل میشود) همه را به محمد اختصاص میدهد.^۱

در آیه ۱۰۳ سوره توبه خداوند به شرح زبیره محمد دستور میدهد از مردم صدقه قبول کند.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝

«ای رسول تو از آنها صدقات را دریافت دار تا بدان صدقات نفوس آنها را پاک گردانی و آنها را به دعای خیر یاد کن که دعای تو در حق آنان موجب تسلی خاطر آنها شود و خدا دانا است.»

۱- علاوه بر آیات مذکور، آیه ۱۰۴ سوره یوسف، آیه ۲۱ سوره یسین و آیات ۱۰۹ و ۱۲۷ سوره شعرا نیز حاکی است که محمد برای هدایت مردم به رسالت مبعوث شده و از آنها توقع مزد و پاداش ندارد.

۲- به صفحه‌های شماره ۱۹۳ تا ۱۹۷ و صفحه ۲۶۵ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

و در آیه ۱۲ سوره مجادله، خداوند به مسلمانان دستور میدهد، اگر با پیغمبر قصد مذاکره دارند، قبل از شروع مذاکره با محمد باید صدقه بدهند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَالِحْتُمُ الرُّسُلَ فَقَدِمْوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَظْهَرُ قَلَنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

«ای کسانی که ایمان آورده اید، زمانی که قصد مذاکره با پیغمبر دارید باید قبلاً صدقه بدهید که این صدقه برای شما بهتر است، اما اگر چیزی برای صدقه دادن نیابید، پس خداوند آمرزنده و مهربان است.»

آیا مسلمانان بدون صدقه دادن حق مذاکره با پیغمبر را ندارند؟

در آیه ۱۲ سوره مجادله محمد برای اینکه پیروانش را وادار به رعایت اہت و جبروت مقام نبوتش کند و از طرف دیگر به بنیان مالی اش حیات مطمئنی ببخشد، مقرر میسازد که اگر مردم با او قصد مذاکره دارند باید قبلاً صدقه بدهند، ولی بزودی بر اثر ابراز نارضایی مردم به سست فکری اش در باره وضع آیه مذکور پی برده و آنرا بر طبق مدلول آیه ۱۳ همان سوره لغو میکند.

آیه ۱۲ سوره مجادله در بحث بالا شرح داده شد و متن آیه ۱۳ سوره مجادله به شرح زیر است:

أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تُفْعَلُوا وَتَأْتِيكُمُ... ۱۳

«آیا از این که پیش از مذاکره با رسول خدا صدقه بدهید ترسیدید، پس حال که این کار را نکردید خدا هم شمارا بخشد...»

علت بدر و هلال ماه بر طبق حکم صریح قرآن تعیین عبادات حج است

یکی از نکات حیرت انگیز قرآن که بیشتر شبیه یک هزل علمی است، متن آیه ۱۸۹ سوره بقره بشرح زیر میباشد:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ لَوْلَا قُلُوبُهُمْ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ ...

«ای پیغمبر از تو سؤال میکنند سبب بدر و هلال ماه چیست، بگوسبب آن تعیین اوقات عبادات حج است...»

تعبیر مذکور از بدر و هلال ماه شبیه آنست که ما سبب ریزش باران را به تشنگی ماهیهای دریا ارتباط دهیم. علت تمام درخشیدن و یانیمه درخشیدن هلال ماه دارای تعبیر علمی مشخصی به شرح زیر است:

نوری که ما در ماه می بینیم، نوری است که از خورشید در آن منعکس میشود و لذا ما تنها آن قسمت از ماه را که نور خورشید در آن انعکاس می یابد، می بینیم. هنگامی که قسمتی از ماه بطرف خورشید و قسمتی از آن بطرف زمین باشد، آن قسمت از ماه که بطرف خورشید است، بعلت انعکاس نور خورشید روشن و آن قسمت از آن که بطرف کره زمین است، تاریک است و لذا ما آنرا نمی بینیم. موقعی که یک چهارم مدار ماه از موقعیت مذکور چرخش میکند، نیمی از آن از کره زمین دیده میشود و زمانی که نیمی از مدار ماه چرخش میکند، تمام کره ماه از روی زمین دیده میشود که به آن ماه کامل میگویند. طبیعتاً هنگامی که از روی کره زمین ماه بطور کامل دیده میشود، کره زمین در ماه غیر مرئی خواهد بود و زمانی که نیمی از کره ماه در روی زمین دیده میشود، در روی کره ماه نیز نیمی از کره زمین مرئی خواهد بود.

این است شرح چگونگی رؤیت کره ماه از روی زمین در وضعیت های مختلف، ولی متن آیه ۱۸۹ سوره بقره که کیفیت رؤیت ماه را معلول اوقات عبادات حج دانسته، بیکباره ایمان هراسان حتی ساده لوحی را نسبت به مبانی قرآن زایل میسازد.

نکته جالب توجه دیگر در این بحث آنست که علت بدر و هلال ماه و تغییر شکل آن

بهمان نحو که در قرآن ذکر شده، بهمان ترتیب نیز در «تالمود یروشالمی» و در «میدراش» که از متون کتب مقدس عبریها میباشد، تشریح شده است. چنانکه یکی از متون «تالمود یروشالمی» میگوید، تغییر ماه حاکی از فرارسیدن روزهای تعطیلی^۱ و عبادات حج بوده و در «میدراش» نیز متنی وجود دارد که علت تغییر ماه را فرارسیدن زمان عبادات حج و جشنهای مذهبی^۲ میدانند. به این ترتیب معلوم میشود که حتی فلسفه غیر منطقی و مضحک بدر و هلال ماه و تغییر شکل آنرا نیز محمد از متون کتب مقدس عبریها اقتباس کرده است.

آیا عالم دارای چند مشرق و مغرب است؟

یکی دیگر از تضادهای چشمگیر قرآن شرح مغرب و مشرق عالم است. قرآن در بسیاری از موارد در باره مشرق و مغرب بحث میکند، ولی بعضی اوقات مشرق و مغرب عالم را بصورت مفرد، برخی مواقع بصورت ثنیه و پاره‌ای موارد نیز بصورت جمع بکار برده و هیچ نوع شرح و توضیحی نیز برای روشن کردن این موضوع بکار نمیبرد. آیا بعقیده قرآن عالم دارای یک شرق و غرب، دو شرق و دو غرب و یا شرق‌ها و غرب‌های متعددی است؟ علما و فقهای اسلام در برابر این پرسش پاسخی ندارند و موضوع را به سکوت برگزار کرده‌اند. از جمله آیاتی که شارح این تعارض کیفی هستند، میتوان آیه ۲۵۸ سوره بقره، آیه ۴۰ سوره معارج، آیه ۹ سوره مؤثر، آیه ۱۷ سوره الرحمن و آیه ۵ سوره صافات را مثال زد:

آیه ۲۵۸ سوره بقره میگوید:

تَلَّا رُبُّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِي بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ

«ابراهیم گفت خداوند خورشید را از مشرق^۳ برآورد، تو اگر میتوانی آنرا از مغرب درآور.»

1- Katsh, *Judaism and the Koran*, p. 133.

2- *Ibid.*

3- *Ibid.*

۴- کتاب المرجان فی احکام الجن، تألیف محمد بن عبدالله الشلی در باره طلوع و غروب خورشید نوشته است: «خورشید ما بین دو شاخ شیطان طلوع و غروب می‌کند.»

آیه ۴۰ سوره معارج :

قُلْ أَقْسَمُ بِرَبِّ الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ إِنَّا لَقَائِدُونَ ۝

«پس قسم به خدای مشرق و مغرب که ما قادریم.»

آیه ۹ سوره مزمل :

رَبُّ الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ۝

«خدای مشرق و مغرب که خدایی جز او وجود ندارد، پس او را برای خود وکیل و نگهبان انتخاب کن.»

آیه ۱۷ سوره الرحمن :

رَبُّ الشَّرْقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ۝

«پروردگاردومشرق و پروردگاردومغرب.»

آیه ۵ سوره صافات :

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ۝

«خدای آسمان و زمین و آنچه بین آنهاست و خدای شرق ها.»

بطوریکه ملاحظه می شود آیه ۲۵۸ سوره بقره، آیه ۴۰ سوره معارج و آیه ۹ سوره مزمل برای عالم یک مشرق و یک مغرب برمی شمارند، آیه ۱۷ سوره الرحمن برای عالم دومشرق و دومغرب قائل شده و آیه ۵ سوره صافات برای عالم مشرق های متعدد قائل شده است و علمای مذهبی برای این تعارضات پاسخی ندارند.

نکته جالب دیگری که ذکر آن در این بحث لازم بنظر میرسد آنست که قرآن در سوره کهف در هنگام شرح داستان ذوالقرنین در آیه ۸۶ اشعار میدارد، ذوالقرنین به محلی رسید که خورشید در آنجا در چشمه آب تیره ای غروب میکند و در آیه ۹۰ همان سوره

میگوید، ذوالقرنین در ضمن مسافرتش به محل طلوع خورشید رسید. با توجه به اینکه ستاره خورشید (بطوریکه در مطالب فصل پنجم شرح دادیم) بطور متوسط ۹۳,۰۰۰,۰۰۰ میل (۱۴۹,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر) با زمین فاصله دارد، معلوم میشود که منظومه شمسی با آنهمه عظمت لایتناهی اش آنقدر در نظر مؤلف قرآن ساده آمده که وی تصور کرده است، انسان میتواند محل طلوع و غروب خورشید را طی و لمس کند!

بر طبق منطق جغرافیایی قرآن، خداوند عالم کوهها را چون میخ بر زمین کوبیده است.

یکی از مطالب مذکور در قرآن که زیادتوجه یک شوخی بچگانه به آیات و احکام قرآن میدهد، موضوع هفت آیه اول سوره نباء میباشد.
 بطوریکه میدانیم کلمه «نباء» که عنوان سوره مذکور انتخاب شده است، معنی «اخبار بزرگ» میدهد. آیه اول این سوره چنین آغاز میشود:
عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، یعنی «در باره موضوعی که بسیار اهمیت دارد، مردم پرسش میکنند.»

و سپس آیات سوره مذکور به شرح زیر ادامه می یابد:

عَنِ الْكِبَرِ الْعَظِيمِ ۝

«در باره خبر بسیار بزرگی مردم پرسش میکنند.»

الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ۝

«در باره موضوعی که آنها بایکدیگر اختلاف دارند.»

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۝

«بدرستی که آنها بزودی خواهند دانست.»

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۝

«البته بدرستی که آنها بزودی خواهند دانست.»

الَّذِي يَجْعَلُ الْأَرْضَ مِهْدًا ۝

«آیا ما زمین را بستری نیافریدیم؟»

والجبال اوتادا ○

«و کوهها را مانند میخ در آن فرو نکرديم؟»^۱

بطوریکه ملاحظه میشود، قرآن ابتدا برای ابلاغ خبر بسیار مهمی، در آیه مقدمه چینی میکند و پس از ذکر آیات مقدماتی مذکور، سرانجام بقول خودش به کشف رازی پس شگفت انگیزی پردازد و میگوید خداوند زمین را بعنوان بستری خلق کرده و کوهها را همچون میخ در آن کوبیده است. صرف نظر از منطق بچگانه قرآن در باره پیدایش کوهها که به شرح زیر به توضیح آن خواهیم پرداخت، قرآن این موضوع را خواسته است بعنوان یک کشف بسیار بزرگ به اطلاع بشر برساند. بهمین دلیل، قرآن در چند آیه اول چنانکه شرح داده شد، بکرات از «خبر مهم و بزرگ»، «خبری که مردم نمیدانند و بزودی خواهند دانست»، صحبت میکند و سرانجام، این خبر و یا کشف خارق العاده، با شرح «کوهها مانند میخها به زمین کوبیده شده اند»، توضیح داده میشود.

البته قرآن مهدی الهی قمشه‌ای، به پیروی از منطقی که در فصل هشتم همین کتاب شرح داده خواهد شد، برای اینکه به آیه مذکور توجیه منطقی بدهد، «والجبال اوتادا» را چنین تفسیر کرده است: «و کوهها را عماد و نگهبان آن ساختیم.»^۲

ولو اینکه هدف محمد از ذکر آیه مذکور این بوده باشد که «کوهها برای نگهبانی زمین و بعنوان ستونهای آن قرار داده شده اند»، از منطقی نامعقول آیه مذکور چیزی کاسته نخواهد شد. برای توجیه موضوع بی‌مناسبت نیست، به کیفیت جغرافیایی کره زمین و کوهها به شرح زیر نظر کوتاهی بيفکنیم.

کره زمین از لحاظ فاصله با خورشید، سومین سیاره محسوب میشود و بطور متوسط ۹۳,۰۰۰,۰۰۰ میل مربع (۱۴۹,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع) با خورشید فاصله دارد. زمین در هر ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه یک دور به گرد خورشید و در هر ۲۴ ساعت یکبار به دور خود گردش میکند. گردش زمین به دور خورشید حرکت انتقالی و به دور خود حرکت وضعی نامیده میشود. زمین شکل کره‌ای داشته و در حدود ۷۹۱۰ میل

۱- مأخذ بالا، صفحه ۷۳

۲- مأخذ بالا.

(۱۲۷۴۰ کیلومتر) قطر دارد. سطح زمین ۱۹۷ میلیون مربع (۵۱۰ میلیون کیلومتر مربع) است که ۲۹ درصد یعنی در حدود ۵۹,۰۰۰,۰۰۰ میل مربع (۱۵۳,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع) آنرا خشکی و بقیه اش را آب فرا گرفته است. عمق آن قسمت از سطح زمین که آنرا آب فرا گرفته و در حدود دو سوم مجموع مساحت آنست، ۳ میل (۵ کیلومتر) میباشد. زمین ۴,۵ بلیون سال عمر دارد.

بررسیهایی که درباره خاصیت مغناطیسی زمین بعمل آمده، نشان میدهد که در حدود یک بلیون سال پیش، قطب مغناطیسی شمال نزدیک موقعیت جغرافیایی فعلی (هاوایی) بوده است. چون قطب های مغناطیسی زمین تابع تحولات و تغییرات ارضی هستند، میتوان گفت که کره زمین پوسته در حال تحول و حرکت و تغییر بوده است. با توجه به اینکه قاره های فعلی کره زمین در حدود ۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ سال گذشته بوجود آمده اند، میتوان گفت که در جریان این تحول، در حدود ۱۰ درصد از آب دریا های کم عمق کاسته شده و دریا های مذکور خشک شده اند. از طرف دیگر چون اقیانوس آرام از زمان تشکیل قاره ها، وسیع تر و عمیق تر شده است، میتوان گفت که آب سایر دریا ها به آن منتقل گردیده اند.

این بود شرح مجملی از کیفیت جغرافیایی کره زمین و تغییرات و تحولات و حرکات ادواری آن. اکنون باید ببینیم کوهها چگونه ایجاد میشوند؟ کوه باید لا اقل ۲۰۰۰ فوت (۶۱۰ متر) از سطح زمین بالا تر باشد تا بتواند کوه نامیده شود. کوهها یک پنجم سطح زمین را تشکیل میدهند. بعضی از قاره ها مانند آسیا دارای کوههای بسیار و بعضی قاره ها مانند افریقا و استرالیا تنها دارای چند کوه میباشدند. بعضی کوهها زیر آبهای اقیانوسها قرار دارند که برخی از آنها از سطح آب بالا تر آمده و تشکیل جزایر را میدهند، مانند جزایر وست ایندیزین جنوب شرقی امریکای شمالی و شمال امریکای جنوبی.

کوهها معمولاً بر اثر حرکتهای افقی و عمودی پوسته زمین بوجود می آیند. این حرکات بسیار تدریجی، ولی در مقیاس بزرگی انجام میگیرد و به سه طریق باعث ایجاد کوهها میشوند: (۱) بلند شدن پوسته زمین بعلمت چین خوردن، جابجاشدن و یا انحنای پیدا کردن آن (۲) تغییرات فرسایشی زمین (۳) آتش فشانشها و انفجارات زمین.

یکی از اشکال عادی بلند شدن پوسته زمین، تراکم و فشار افقی پوسته آنست که منتج

به تخییر شکل و کوتاه شدن زمین اطراف نقطه فشار و باعث چین خوردگی زمین میشود. کوههای آلپ درارو پایکی از نمونه کوههای مذکور است.

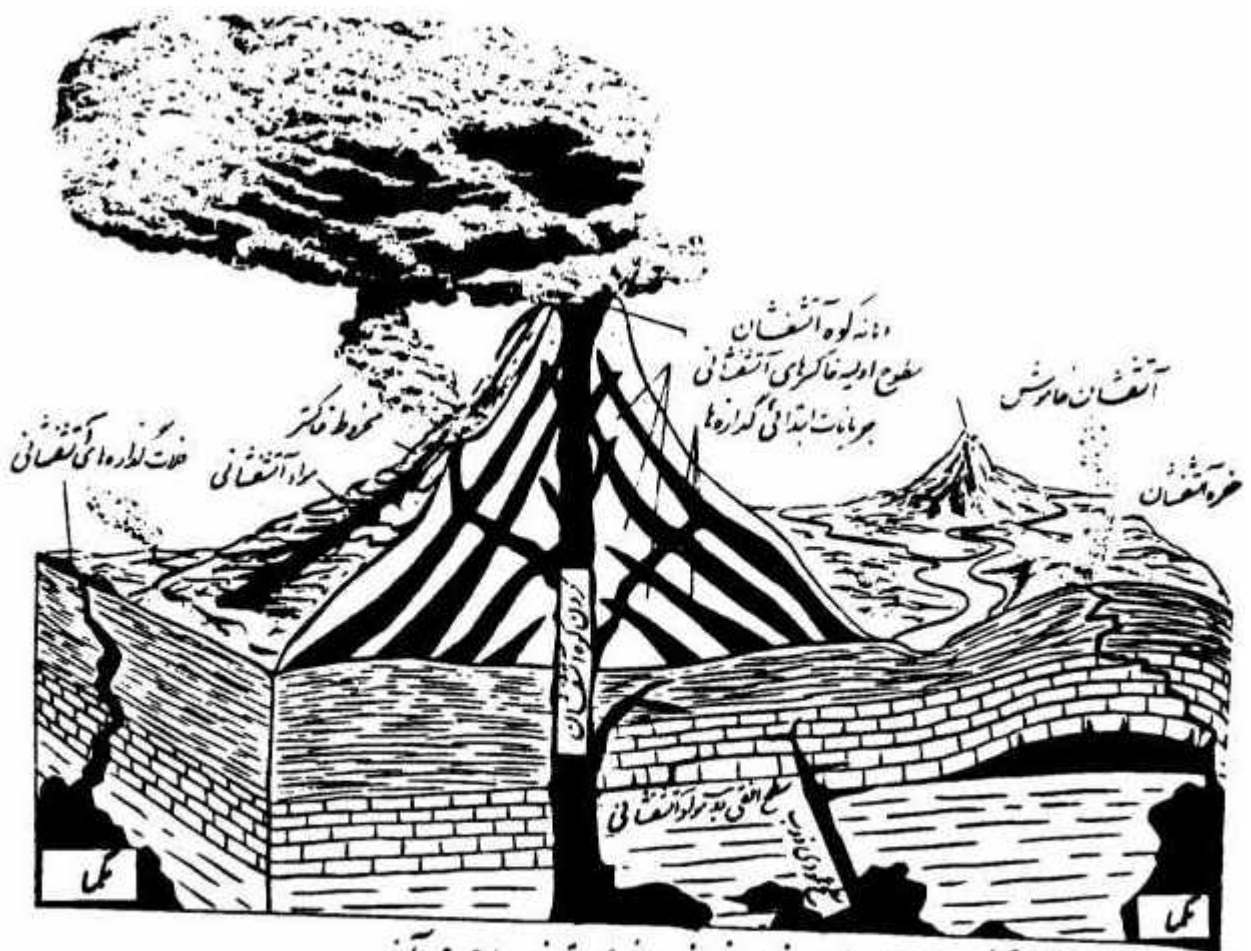
بعضی اوقات کوهها بر اثر جابجاشدن پوسته زمین بطور عمودی و تمایل قسمت بلند شده زمین به یکی از اطراف بوجود میآیند. در این حالت آن قسمت از سطح زمین که جابجا و بلند میشود به تشکیل کوه و آن قسمت که از زمین همسطح خالی میشود، تشکیل دره را میدهد.

برخی اوقات نیز پوسته زمین بعلمت فشار و تراکم از دو طرف بسمت بالا بلند میشود و تشکیل کوه را میدهد. گاهی اوقات نیز ایجاد کوهها نتیجه فرسایش تدریجی سطح زمین است. در این حالت قسمت هایی از زمین که سخت تر است در برابر نیروهای فرسایشی مقاومت میکنند و بدون تغییر در ارتفاع خود باقی میمانند و تشکیل کوه را میدهند.

کوههای آتشفشان، آن گروه از کوههایی هستند که بعلمت ذوب صخره ها و مواد درونی زمین و نیروهایی که ذوب صخره ها و مواد مذکور ایجاد میکنند، بوجود می آیند. صخره ها و مواد ذوب شده مذکور در اصطلاح «مگما magma» نامیده میشوند. در بعضی از نقاط زمین حرارت به اندازه ای است که صخره ها و سایر مواد را ذوب میکند. سپس گازهایی که بر اثر «مگما» بوجود می آیند با خود «مگما» ترکیب میشود و تشکیل گدازه میدهد. «مگما» بیشترین ۵۰ تا ۱۰۰ میل (۸۰ تا ۱۶۰ کیلومتر) در سطح زمین بوجود می آید. بعضی اوقات نیز «مگما» در عمق ۱۵ تا ۳۰ میلی (۲۴ تا ۲۸ کیلومتری) عمق زمین بوجود می آید.

چون «مگما» که معمولاً آمیخته و سرشار از گاز است، از صخره های سخت اطراف زمین سبک تر است، لذا بتدریج بطرف پوسته زمین بلند میشود و در نتیجه شکاف های اطراف صخره ها را ذوب میکند. هنگامی که «مگما» بطرف بالا پیش میرود، محیطی در حدود ۲ میل (۳ کیلومتر) بوجود می آورد که «مخزن مگما» نامیده میشود و گدازه های آتشفشانی بصورت قله های مخروطی از آن متصاعد میشود.

این بود شرح کوتاهی از چگونگی جغرافیایی کره زمین و حرکات آن و همچنین مکانیسم بوجود آمدن کوهها. اما قرآن کلیه فعل و انفعالات مذکور از قبیل کیفیت



کوهبانی آتشفشانی در نتیجه فوران مخروطه های زوب شد داخل زمین از پرسته زمین بوجود می آیند.
 مخروطه های زوب شده داخل زمین که گدازه، دیا گدازه نامیده میشوند، فعالی از خاکستر و مواد آتشفشانی بوجود می آورند. گدازه ممکن است در
 زیر زمین بطور عمودی دیا افقی بطرف پرسته زمین انفجار و فوران پیدا کند.

جغرافیایی کره زمین، حرکات وضعی و انتقالی زمین، چین خوردگیهای ادواری و تحولات و تغییرات پوسته آنرا در ایجاد کوهها نادیده گرفته و با منطق هزل و شوخی آمیزی اظهار داشته است «کوهها را خداوند مانند میخ به زمین کوبیده است.»

با توجه به اینکه خداوند در آیه ۵ سوره طوریه «طاق بلند» قسم میخورد و قرآن الهی قمشه ای، «طاق بلند» را به «آسمان» تفسیر کرده و همچنین با در نظر گرفتن مدلول آیه ۶ سوره نباء که حاکی است خداوند میگوید: «ما زمین را بستری آفریدیم»، میتوان گفت که اصولاً محمد فکر کرده است، زمین یک دشت وسیع، بی حرکت و جامد است و آسمان طاق بدون ستونی است که بر بالای زمین افراشته شده و به این ترتیب کوهها نیز میخهایی هستند که خداوند به زمین کوبیده است.

بمقول «سروی بر»^۱، قرآن مغز مسلمان را محبتر و غیر قابل نفوذ کرده و آنرا بر روی افکار و عقاید خارج از قرآن و مقررات اسلام می بندد. به همین علت است که اسلام برخلاف سایر ادیان از بدو پیدایش از نفوذهای خارجی محفوظ مانده و در ضمن مسلمانان نیز قدمی به جلو نرفته اند.

اصولاً مسلمان زمانی حاضر است، به عقیده ای گوش فرادهد، که قرآن و احادیث مختلف لا اقل اشاره ای به آن کرده باشند و چون احکام قرآن و احادیث گوناگون، قرآن را ختم علوم زمینی و آسمانی دانسته و به مسلمانان آموزش میدهند که دنیای ایده آل را باید در چارچوب مقررات قرآن جستجو کرد، لذا مسلمانان برای همیشه در قمر ضلالت و جهالت باقی میمانند.

اگر چه کمتر از نیم قرن پس از رحلت محمد، از اسپانیا تا هندوستان به تصرف خلفای اسلامی درآمد و اعراب وارث علم و تمدن امپراطوری بیزانتین و ایران شدند، معیناً مغزهای آنها را چنان دوگم ها و اصول جزمی قرآن منجمد و محبتر کرده بودند که نه تنها تمدن پیشرفته امپراطور بهای مذکور در تحرک آنها بسوی پیشرفت اثری نیخشید، خود نیز در همان سطوح عقب افتاده مغزی باقی ماندند و انحطاط فکری خود را حفظ کردند.

1- Andre Servier, *Islam and the Psychology of Musلمان*, trans. A. S. Moss-Blundell (New York: Charles Scribner's Sons, 1924), p. 73.

بهترین دلیل و شاهد این موضوع، وضعی است که خمینی پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران در این کشور بوجود آورد و این کشور را سالها به عقب راند.

آیا خدای محمد، موجودی مکار، حیله‌گر و انتقام‌جو و یا بخشنده و مهربان و آمرزنده است؟

بعضی از مطالب و تضادهای قرآن، شأن‌خدایی را که باید دانا و توانای مطلق، آگاه به کلیه اسرار عالم و محیط به کلیه خوب و بد عالم بوده و نسبت به بندگانش بخشنده، مهربان و آمرزنده باشد تا حد یک مدیر مذدب و معیبل، یک دشمن و یا منتقم کینه‌جو، یک فرد گمراه‌کننده و یک کارگزار فرصت‌طلب پائین می‌آورد. این تضادها را مخصوصاً در موقعی که خدا از مکر و حیله خود با بندگانش سخن می‌گوید و یا به ذکر قواعد اعمال جنسی و هم‌خوابگی پیغمبرش می‌پردازد و یا در باب چگونگی آداب رفتار مسلمانان با پیغمبرش توصیه می‌کند و همچنین در موقعی که آیه‌ای را درباره موضوع خاصی نازل و بلافاصله آنرا در آیه بعد نسخ می‌کند، میتوان یافت. آیات زیر حاکی از این تعارضات شگفت‌انگیز می‌باشد.

در آیات زیر خدا خود را مکار و حیله‌گر، آنهم در یک مکاری قوی و متین و در آیه دیگر از بهترین مکارها و انتقام‌جو معرفی می‌کند.

آیه ۱۸۳ سوره اعراف و آیه ۴۵ سوره قلم:

وَأْمُرِنَا لَهُمُ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ۝

«وروزی چند به آنها مهلت دهیم، همانا که مکر ما بسیار شدید خواهد بود.»

آیه ۳۰ سوره انفال:

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ

۱- «گولدزهر» نوشته است، قرآن از لحاظ توضیح زندگی محمد منحصر بفرد است، زیرا هیچ‌یک از کتب و نوشته‌های دینی مانند قرآن متعرض زندگی خصوصی پیامبران مربوط، آنهم بصراحت قرآن نشده‌اند.

Goldzoheir, *Muhammadanische Studien*, Vols. 1-2, Halle, 1899.

وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝

«وہنگامی کہ کافرین بہ تو مکر می‌کردند کہ ترا در بند نگہدارند و یا ترا بکشند و یا از شہر بیرونست کنند و آنها برای (اجرای نقشہ خود) مکر می‌کردند و خدا ہم مکر میکند و خدا بہترین مکارہاست.»

آیہ ۵۴ سورۃ آل عمران :

وَمَكْرُهُمْ وَالْمَكْرُ اللَّهُ وَخَيْرُ الْمَكْرِينَ ۝

«و مکر کردند و خدا ہم با آنها مکر کرد و خدا بہترین مکاران است.»

آیہ ۱۴۲ سورۃ نساء :

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ ۖ ...

«ہمانا منافقین با خدا مکر و حیلہ میکنند و خدا نیز بہ آنها مکر میکند...»

آیہ ۳۴ سورہ صافات :

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ۝

«ما چنین از بد کاران انتقام میکشیم.»

آیہ ۳۷ سورۃ زمر :

... أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ۝

«... آیا خداوند مقتدر و غالب و منتقم نیست؟ (مفہوم آیہ آنست کہ چرا خدا ہم مقتدر، ہم غالب و ہم انتقامجوست.)»

آیا خداوند موجودی گمراہ کننده است!

در قرآن آیات بسیاری وجود دارد کہ خداوند را یک ذات مکانیکی، غیر قابل انعطاف و گمراہ کننده نشان میدہد و علاوہ با وصفی کہ از مشیت های الہی میکند، نہ تنها بطور غیر مستقیم صفت عادل را از ذات الہی سلب میکند، بلکہ نشور بہای علمی «جرم شناسی»، «جزا شناسی»، «اصلاح مجرمین»، «بازسازی شخصیت تہہکاران» و غیرہ را نیز یکلی دگرگون میسازد. ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخس میگوید، نفس انسان نفسی بالفوہ است کہ استعداد

پذیرش هر نوع تربیتی را بالقوه دارد و چون استعداد پذیرش هر نوع تربیتی را دارد، بنابراین استعداد پذیرش تضاد تربیت های گوناگون را نیز دارد. اما مطالب قرآن کلیه تئوریه های مذکور را نمی سازد. از طرف دیگر آیات مذکور در قرآن این طرز فکر را برای انسان بوجود می آورد که کیفیت ذهنی انسان در اعمال و رفتار و بارستگاری او مطلقاً نقشی ندارد، بلکه انسان مانند یکی از ادوات نمایش خیمه - شب بازی است که همانطور که ادوات مذکور بنا به اراده نمایشگر خیمه شب بازی حرکت میکنند، انسان نیز از خود اراده و اختیاری ندارد و هر عملی که اعم از خوب یا بد مرتکب میشود، یا از ارتکاب آن خودداری میکند، اراده و اختیار آن در دست خداست. بعبارت دیگر، انسان چه دارای طبع نیک و چه دارای طبع بد باشد، سرنوشتش چه بخواهد و چه نخواهد بنا به مشیت الهی تنظیم میشود و اگر خدا بخواهد او را رفیع و اگر اراده کند، وی را ذلیل و زبون میسازد. بدین ترتیب اعمال و کردار خوب و بد انسان همه در یک طبقه واحد و غیر قابل تمایز قرار میگیرند. انسان دیگر برای رستگار شدن نیازی به پیروی از محسنات و یا پرهیز از بدکارها ندارد و باید منتظر بماند تا ببیند، فرعه الهی چگونه بنام او اصابت میکند. بعبارت دیگر، علمی بنام علم اخلاق نمیتواند در دنیا وجود داشته باشد و سرنوشت نهایی انسان در دربار الهی فرعه کشی میشود.

بدیهی است که آیات مذکور، ناقض تئوریه های بهشت و دوزخ نیز خواهند بود، زیرا اگر انسان در اعمال و رفتاری که مرتکب میشود از خود اراده و اختیاری نداشته باشد، معلوم نیست چرا باید به آتش دوزخ سوخته شود. آیات زیر گویای واقعیت مورد بحث میباشد:

آیه ۱۴۳ سوره نساء:

...وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ۝

«... و هر کسی را خدا گمراه کند، دیگر هیچکس وی را هدایت نتواند کرد.»

آیه ۳۳ سوره رعد و آیات ۲۳ و ۳۶ سوره زمر:

... وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۝

«... و خدا هر کسی را گمراه کند، پس هرگز او را بر راه راست نخواهی یافت.»

آیه ۸ سوره فاطر:

...إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...

«... پس بدرستی که خدا هر کسی را بخواهد گمراه میکند و هر کسی را بخواهد هدایت میکند...»

آیه ۱۸۶ سوره اعراف:

مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذُرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْتَهُونَ ۝

«هر کسی را خداوند گمراه کند، هیچکس راهنمای او نباشد و خدا چنین شخصی را در حیرت و ضلالت سرگردان خواهد کرد.»

آیه ۳۱ سوره مدثر حاکی است:

... كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ...

«... این چنین خداوند هر که را خواهد به ضلالت و هر کسی را اراده کند براه راست هدایت خواهد کرد...»

آیه ۳۱ سوره رعد میگوید:

... أَقَلَّمْنَا بِالنَّاسِ الَّذِينَ آمَنُوا لَنْ نُؤْتِيَ اللَّهُ لَهُمْ هُدًى النَّاسِ جَمِيعًا ...

«... آیا آنهایی که ایمان آورده اند، نمیدانند که اگر خداوند بخواهد همه افراد بشر را به راه راست هدایت میکند...»

آیه ۴ سوره شعرا:

إِنْ شَاءَ نُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ لُطْفًا فَظَلْتُمْ أَصْنَانًا ذَاتَ آخِصِينَ ۝

«اگر ما بخواهیم قهری از آسمان برایشان نازل میکنیم که به جبر گردن زیر بار ایمان فرود آورند.»

آیه ۴۳ سوره عنکبوت بامتنی عجیب اشعار میدارد:

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِقَوْمٍ أَعْمَى وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ۝

«و اما این همه مثلها می آوریم تا حقایق برای مردم روشن شود ولیکن بجز مردم دانشمند کسی آنها را تعقل و فهم نخواهد کرد.»

حدیث شماره ۵۵ مجموعه الحدیثی که یگانه مجموعه احادیث قدسی است که به چاپ رسیده حاکی است: «خداوند گفت: من خداوند عالم هستم و خوبی و بدی را از

پیش برای مردم مقرر کرده ام؛ بنابراین وای بر حال کسی که دستهایش را بابتی آلوده کردم و برکت و رحمت بر کسی که من برای او انجام عمل نیک مقرر کرده ام.»

بطوریکه ملاحظه میشود، متونی مانند آیات واحادیث مذکور، بطور طبیعی از شأن و جبروت خداوند قادر متعالی که قرآن او را «علی کل شیئی قدیر» خطاب میکند، کاسته خواهد کرد. زیرا آیا میتوان گفت که خداوند تبارک و تعالی واقعاً آنقدر نا عادل است که بالقوه توانایی هدایت بندگانش را دارد، ولی بطور تعمد بین بندگانش قائل به تبعیض و تفاوت شده، بعضی از آنها را هدایت و از ارشاد برخی دیگر خودداری میکند تا آنها را به آتش دوزخ بسوزاند!

علاوه بر نکته فلسفی مذکور، از لحاظ روانشناسی، متن آیاتی مانند آیه ۳۱ سوره رعد دارای بعضی آثار منفی نیز هست که ممکن است افرادی را که دارای تمایلات بد کرداری هستند، در ادامه کردار ناپسند ثابت تر کند. زیرا در جایی که آیه مذکور آنها را که ایمان آورده اند، مورد خطاب قرار داده و میگوید: «آیا آنها را که ایمان آورده اند، نمیدانند...» به افراد نکوکار این واقعیت را تلقین میکند که آنها مورد توجه پروردگار خود هستند و بهمین دلیل به راه راست هدایت شده اند، ولی برعکس آنها را که نادرستی پیشه کرده اند، با قرائت آیه مذکور، با خود فکر خواهند کرد که دلیل بد کرداری آنها، مشیت الهی و اراده خداوند بوده و چون خدامیل ندارد آنها را مانند دیگران هدایت کند و خواسته است آنها در زمره گمراهان و بد کرداران باقی بمانند، لذا هیچ عاملی قادر به اصلاح آنها و هدایتشان به راه راست نخواهد بود و از این رو در بد کرداری خود با عزم راسخ باقی خواهند ماند.

وانگهی آیا خداوند تبارک و تعالی آنقدر غیر منطقی است که بر طبق مدلول آیه ۴۳ سوره عنکبوت، به نحوی برای بندگانش مثل میزند که فقط افراد دانشمند قادر به فهم و تعقل آن باشند و بدینوسیله سبب خواهد شد آن گروه از بندگانش که دارای فهم عادی بوده و ذهنیتشان از حد متوسط فراتر نرفته است، بعلمت عدم فهم احکام الهی به آتش دوزخ بسوزند و یا اینکه خداوند اصولاً قادر نیست احکام و فرامین خود را در سطحی نازل کند که برای همگان، یعنی آن گروه از بندگانش نیز که ذهنشان از سطح متوسط فراتر نرفته است، قابل فهم و تعقل باشد. آیا واقعاً فرض مشخصات مذکور برای خداوند تبارک

و تعالی که قادر مطلق میباشد، منطقی است و اگر اینطور نیست، پس دلایل و جهات نارمائیهای آشکار قرآن چیست؟

انسان به میل و اراده خدا کافروبی ایمان میشود، نه به میل و رضای خود!

در قرآن در پنجاه مورد خداوند بطور صریح میگوید دلیل اینکه بعضی از ساکنان کوره زمین ایمان نمی آورند، خواست و اراده خود اوست. بعبارت دیگر گروهی از افراد بشر باید به آتش ابدی جهنم سوزانیده شوند، زیرا مشیت و اراده الهی بر آن تعلق گرفته است که افراد مذکور ایمان نیاورند. تعبیر فلسفی آیاتی که در زیر شرح داده میشود آنست که نکوکاری و یا بد کاری ارتباطی به ذات بشر، عوامل انسانی، فرهنگ و عوامل محیطی ندارند و اگر خدا نخواهد، انسان ایمان نمی آورد و محکوم به عذاب ابدی است. آنهایی که ایمان می آورند، به آن دلیل است که خدا خواسته است، آنها ایمان بیاورند و ایمان و یابی ایمانی تنها از خواست و اراده الهی سرچشمه میگیرد. آیات زیر نمونه آیات بسیاری است که در این باره در قرآن ذکر شده است.

آیه ۲۵ سوره انعام:

وَمِنْهُمْ مَن يَكْفُرُ بِكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً تُؤْمِنُ بِهَا...

«بعضی از آنان (کافران) به سخن تو گوش فرادهند ولی بر دلهاشان پرده نهاده ایم که آنرا نفهمند و گوش آنها از شنیدن همه آیات الهی سنگین است و لذا به آنان ایمان نمی آورند...»

آیه ۵۷ سوره کهف:

إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ○

«و بردلپایشان پرده نهاده ایم، تا آیات ما را نفهمند و گوشه‌هایشان را سنگین ساختیم و اگر آنها را به هدایت بخوانی دیگر ایداً هدایت نخواهند شد.»

آیه ۹۶ سوره یونس :

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَاتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ۝

«آنهایی که نامزد قهر خدا هستند، ایمان نمی آورند.»

آیه ۱۰۷ سوره انعام :

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا ۚ وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۚ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ۝

«و اگر خدا میخواست آنها را از شرک باز میداشت و ما ترا نگهبان آنان نکردیم و تو وکیل آنها نخواهی بود.»

آیه ۷ سوره بقره :

خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝

«خداوند بردلپهای (کافران) مهر و بر گوشها و چشمهایشان پرده نهاده و آنها را عذابی است سخت.»

آیه ۹۹ سوره یونس :

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا ۚ إِنَّكَ تَكْفُرُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۝

«و اگر خدای تو میخواست کلیه مردم روی زمین ایمان می آوردند، تو چگونه میتوانی همه را به جبر و اکراه با ایمان گردانی.»

آیه ۱۰۰ سوره یونس :

وَمَا كُنَّا لِنَفْسِ أَنْ نُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَجَعَلَ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ۝

«و هیچیک از نفوس بشر را تا خدا نخواهد ایمان نیاورد و خدا کفر را برای مردم بیخرد که عقل را بکار نبندند مقرر میدارد.»

آیه ۲۳ سوره جاثیه :

الْقُرْآنَ مِن آثَرِ الْهَيْهَاتُونَ ۚ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ

عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝

«آیا می نگری آنرا که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه ساخته و مهر بر گوش و دلش نهاده و بر چشم او پرده ظلمت کشیده، پس او را بعد از خدا چه کسی هدایت خواهد کرد، آیا متذکر این معنی نمی شودید؟»

در شرح داستان یوسف میخوانیم پس از اینکه عز یز مصر یوسف را بعنوان غلام خریداری کرد، او را به خانه برد. همسر عز یز مصر شیفته ز بیایی یوسف شد و به انحاء مختلف کوشش کرد برای ارضاء هوس نفسانی اش با یوسف همبستر شود، اما یوسف با ایمانی راسخ او را از خود دور کرد و رفتن به زندان و یا تحمل هر عقوبت دیگری را بر تسلیم شدن به هوای نفس خود برتری داد. آیه ۲۴ سوره یوسف در این باره میگوید:

وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَرْتُهَا لَوْلَا اَنْ رَّا بِيْزْمَانَ رَبَّهُ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ الشُّؤْمَ وَالْفِتْنَةَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ ۝

«آن زن از فرط میل با آنکه از یوسف جواب رد و امتناع شنید باز در وصل او اصرار و کوشش ورزید و اگر لطف خدا و برهان او شامل حال یوسف نشده بود، او به میل طبیعی تسلیم میشد، ولی ما میل او را از قصد بد و عمل زشت منصرف کردیم و همانا وی از بندگان معصوم و پاکیزه است.»

متن آیه مذکور نشان میدهد که در واقع امتناع یوسف از تسلیم شدن به تقاضای نفسانی زن عز یز مصر، ناشی از اراده و خولست خداوند بوده است، نه ارزشهای اخلاقی و معنوی خود یوسف.

آیه ۱۷ سوره انفال دارای متنی است که منطبق قرآن را در پیروی از اصل «فاتالیسم»^۱ و اینکه انسان در اراده افکار و اعمالش مطلقاً از خود دارای اراده ای نیست و به اصطلاح یک ماشین گوشتی است که اراده خداوند او را به هر طرف که میل کند میکشاند، بوضوح نشان میدهد. آیه مذکور حاکی است:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتُمْ اِلَّا رَمِيْتُمْ ۚ وَلَكِنَّ اللّٰهَ رَمٰى ...

۱- به صفحه ۱۷۰ بعد همین کتاب مراجعه فرمایند.

«وموقعی که (مقصود پیغمبر است) کافران را کشتی خیال کردی کافران بدست تو کشته شدند، درحالی که خداوند آنها را کشت نه تو و موقعی که توبه طرف آنها تیراندازی کردی، نه تو بلکه خدا این کار را کرد...»

مدلول آیه مذکور تا آنجا اراده خداوند را در اعمال افراد مردم نافذ میدانند که حاکی است حتی بعضی از اعمال و رفتار افراد مردم نیز بوسیله خدا انجام میگیرد، نه انسان. بعبارت دیگر بر طبق مدلول صریح آیه مذکور، نه تنها افکار خداوند هادی اعمال و منش انسان است، بلکه حتی حداقل در انجام بعضی از اعمال انسانی، دست خداوند در آستین افراد بشر حرکت میکند. زیرا حتی تیری که لشگریان اسلام به کافران انداخته اند، کار خدا بوده است. اگر واقعاً اینطور است، آیا این عادلانه است که خداوند بر طبق متون آیات مذکور در بالا بعضی از افراد مردم را با اراده عامد و قاطع کافر خلق کند و بعد بعلمت نیاوردن ایمان، آنها را با دست خود بکشد و تا ابد آنها را به آتش دوزخ بسوزاند!

نتیجه ای که از بحث مذکور حاصل میشود آنست که افراد بشر فاقد اراده آزاد بوده و آلات و ادوات بی اراده ای هستند که به میل پروردگار مرتکب اعمال خوب و یا کردار زشت و ناپسند میشوند. بعبارت دیگر به اصطلاح روانشناسان گناه یک پدیده «برون ذاتی»^۱ است، نه یک عامل «درون ذاتی»^۲. انسانی ممکن است مرتکب عمل نیک شود، زیرا خدایش این میل را در او ایجاد کرده و انسان دیگری ممکن است مرتکب عمل زشت و گناه شود، زیرا میل ارتکاب به گناه بوسیله خدا در او بوجود آمده است. بدین ترتیب زندان و مجازات و اعدام و غیره در این دنیا و بهشت و دوزخ دردنیای اخروی، همه سرگرمی های خداوند بوده و افراد بشر در برابر اراده و مشیت الهی، آلات بیروح و بی فکر و اراده ای هستند که کلیه حرکات مغزی، ارادی، غیر ارادی،

1- Exogenous

2- Endogenous

فکری، روحی و بدنی آنها بوسیله خداوند تنظیم و اجرا میشود. در اینصورت آیا «الله» و یا خدایی که محمد در مغز نخیل کرده و خود را پیامبر او میداند، میتواند واجد صفت «عادل» باشد؟

خداوند قادر متعال به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده، به کشتی‌ها، به ابرها، به باده‌ها، به کوه‌سینا، به زمین، به - آسمان، به طاق بلند، به ستاره‌ها، به قلم، به نفس ملامت‌کننده بشر، به شب تار، به روز، به ماه، به انجیر و زیتون و غیره قسم می‌خورد.

در فرهنگ عمومی ملت‌ها و مخصوصاً ملل در حال پیشرفت، معمول است هنگامی که فردی خود را در برابر ادعا، گفتار و یا کردارش ضعیف می‌بیند به سوگند متوسل میشود تا باینوسیله خلأ ضعف و زبونی اش را در باره مطلب مورد بحث پر کند و طرف خود را به قبول عقیده، پندار و یا گفتار و کردارش قانع سازد. بهمین دلیل معمولاً شخصی که به خوردن سوگند متوسل میشود، دارای منطق بیمایه و موقع اجتماعی ضعیف و بیان مشکوکی بوده و از شأن اجتماعی عادی برخوردار نیست. بدین لحاظ کمتر ممکن است یک معلم، پزشک و یا هراتسانی که دارای موقع اجتماعی قابل توجهی باشد، برای ارائه مطلب خود سوگند بخورد. ولی بکرات می‌بینیم، افرادی که دارای شأن اجتماعی نازل و با فعالیت‌های مشکوکی هستند، مانند سوداگران، افراد قمار باز، دروغگو، مجرم، اطفال و غیره آنهم در موارد نادر به سوگند متوسل پیدا میکنند.

از طرف دیگر، آنهایی نیز که وادار به سوگند خوردن میشوند، معمولاً به مقدسات و عواملی که برای هر دو طرف دارای ارزشهای معنوی مقدس بوده و لا اقل از سطوح ارزشهای انسانی آنها بالا تر است، سوگند می‌خورند. اما در قرآن خداوند قادر متعال که «علی کل شیئی قدير» بوده و نودونه لقب به او اختصاص داده شده، در بیش از ۶۰ مورد سوگند می‌خورد. بعلاوه، بعضی از موارد سوگندهای خدا آنچنان نامعقول است که شگفت

انسان را برمی انگیزد. معمولاً بنظر میرسد خداوندی که دارای قدرت لایتناهی بوده و کلام و فرمانش باید بعنوان برهان آخر بدون تعقل و بی چون و چرا بوسیله بندگانش بمورد اجرا گذاشته شود، برای صدور فرامینش نیازی به سوگند خوردن نداشته باشد، اما خداوند در قرآن در موارد متعدد سوگند میخورد و بویژه بعضی از موارد سوگندهای او آنچنان نامعقول انتخاب شده است که شأن او را خدشه دار میکند و انسان را غرق حیرت میسازد. بعضی از سوگندهای خداوند در قرآن و موارد آنها به شرح زیر است که برای خودداری از اطالهٔ مطلب از ذکر آیات و سوره های مربوط خودداری و تنها به ذکر خلاصه مطلب و عنوان سوره و شماره آیه مربوط مبادرت میشود.

قسم به آنهایی که صف آرای کرده اند. قسم به منع کنندگان و تلاوت کنندگان که خدای شما یکی است. (آیات ۱ تا ۵ سوره صافات).

قسم به بادهای عالم، قسم به ابرها که بار سنگین باران را بامر خدا بردوش میگیرند. قسم به کشتی ها که روی آب روان میشوند، قسم به فرشتگان، قسم به آسمان که کشته و نابود خواهد شد، آنکه به قرآن دروغ ببندد. (آیات ۱ تا ۱۱ سوره ذاریات).

قسم به کوه سینا، قسم به قرآن مسطور، قسم به بیت المعمور (کعبه)، قسم به طاق بلند، قسم به دریای فروزان آتش که البته عذاب خدا بر کافران واقع خواهد شد و هیچکس دافع آن نخواهد بود. (آیات ۱ تا ۹ سوره طور).

قسم به ستاره که (محمد) در ضلالت و گمراهی نبوده، هرگز به هوای نفس سخن نمیگوید، سخن او غیر از وحی خدا چیزی نیست و جبرئیل به او علم آموخته است. (آیات ۱ تا ۶ سوره نجم).

قسم به نون و قسم به قلم که تو (محمد) به لطف پروردگارت عقل کامل و نعمت نبوت یافتی و هرگز دیوانه نیستی. (آیات ۱ و ۲ سوره قلم).

قسم به روز قیامت و قسم به نفس پر حسرت و ملامت انسان که ما او را به روز حشر در روز بارزنده میکنیم. (آیات ۱ و ۲ سوره قیامت).

قسم به صبحگاه، قسم به دوشب اول ذیحجه، قسم به جفت، قسم به فرد و قسم به شب

۱- خداوند در چند مورد متعدد در قرآن به خود قرآن قسم خورده است.

۲- قرآن الهی قمشه‌ای، «طاق بلند» را به «آسمان» تفسیر کرده است. مهدی الهی قمشه‌ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۶۹۳

تار که خداوند قوم ثمود را نابود و فرعونیان را بدر یا هلاک کرد. (آیات ۱ تا ۱۱ سوره فجن).
 قسم به شهر (مکه) و قسم به پدر (آدمیان) که مانع انسان را به حقیقت در رنج
 و مشقت آفریدیم. (آیات ۱ تا ۵ سوره بلد)
 با توجه به اینکه خداوند آدم ابوالبشر را بعثت نافرمانی مجازات و او را از بهشت
 اخراج کرد، معلوم نیست چرا در قرآن به حق او سوگند یاد میکند.

قسم به شب تار، قسم به روز و قسم به مخلوقات عالم که همه جفت نرو ماده آفریده
 شده اند، هر کس به قرآن ایمان بیاورد، زندگی را بر او آسان و هر کس خود را از خدایی نیاز
 بداند، او را عذاب و هلاک میکنیم. (آیات ۱ تا ۱۲ سوره الليل).

قسم به روز روشن و یا هنگام ظهر آن و قسم به شب تار که خدای توهیچگاه ترا
 (منظور محمد است) ترک نگفته و بر تو خشم نگرفته است. (آیات ۱ تا ۴ سوره الضحی).
 قسم به انجیر و زیتون، قسم به کوه سینا و قسم به مکه که ما انسان را به نکوترین وجه
 ممکن بیافریدیم. (آیات ۱ تا ۵ سوره التین).

قسم به اسبانی که نفسشان به شماره افتاد که انسان نسبت به پروردگارش تا سپاس
 است. (آیات ۱ تا ۷ سوره عادیات).

بدیهی است، هنگامی که انسان مطالب و سوگندهای مذکور را به خداوند منتسب
 و فرض میکند که خدای قادر متعال به ذکر چنین مطالب غیر معقولی مبادرت و برای احراز
 هدفهای مبتذل مذکور به چنین مواردی سوگند خورده است، دروادی حیرت سرگردان
 میماند، اما بحض این که ذهن انسان از خدا به محمد و یا پیغمبر الله منعطف میشود
 و مطالب مذکور را مخلوق ذهن محمد می بیند، بزودی حل مشکل در ذهنش گشوده
 میشود.

آیا خداوند دعای پیغمبرش را در باره بدکاران قبول و یا رد میکند؟

قرآن در باره اینکه آیا خداوند دعای پیغمبر را در باره طلب آموزش برای افراد مشرک
 و بدکار قبول و یا آنرا رد میکند، احکام ضد و نقیض صادر کرده است. این تناقض گوئی
 در مدلول آیات ۶۲ و ۶۳ سوره نور و آیات ۱۰۳ و ۱۱۳ سوره توبه، به صراحت مشاهده
 میشود.

مدلول آیه ۱۱۳ سوره توبه و ترجمه فارسی آن در صفحه ۲۰۶، متن آیات ۶۲ و ۶۳ سوره نور و ترجمه فارسی آنها در صفحه ۲۱۱ و آیه ۱۰۳ سوره توبه و ترجمه فارسی آن در صفحه ۲۱۶ نقل شده است.

چنانکه ملاحظه میشود، در آیه ۶۲ سوره نور خداوند به صیغه امر به پیغمبر دستور میدهد، برای بندگان ناصالح طلب آمرزش کند تا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان، دعای پیغمبرش را اجابت کند و بندگان خاطلی اش را مورد عفو و آمرزش قرار دهد. در آیه ۶۳ همان سوره، خداوند مطلب مذکور را مبنی بر استجابیت دعای پیغمبر و آمرزش افراد ناصالح تأیید میکند و اظهار میدارد، دعای پیغمبر با دعای مردم عادی تفاوت دارد. عبارت دیگر خداوند دعای پیغمبرش را مقبول و افراد دعا شده را مورد بخشش و آمرزش قرار میدهد. در آیه ۱۰۳ سوره توبه، خداوند به پیغمبر دستور میدهد از اموال مردم صدقه بگیرد و برایشان دعا کند، اما در آیه ۱۱۳ سوره توبه گویی خدای دیگری ظاهر و به صدور حکم میپردازد. زیرا علیرغم احکام صادره در آیات ۶۲ و ۶۳ سوره نور و آیه ۱۰۳ سوره توبه، در آیه ۱۱۳ سوره توبه خداوند به صراحت دستور میدهد، پیغمبر و آنهایی که ایمان آورده اند، حتی برای مشرکینی که جزء خویشاوندان آنها باشند، حق طلب آمرزش ندارند. بدین ترتیب، معلوم نیست چگونه باید تضاد احکام قرآن را در باره اینکه دعای پیغمبر برای آمرزش بنده خاطلی در دربار الهی قابلیت پذیرش دارد یا نه، حل کرد؟

صرف نظر از تضادی که در باره دعای طلب آمرزش در آیه های مذکور وجود دارد، اصولاً مفهوم آیه ۱۱۳ سوره توبه نیز خود به شرح زیر دارای طبیعت متضادی بوده و مفهوم ابتدای آیه با قسمت آخر آن تناسب منطقی ندارد. بدین شرح که در ابتدای آیه مذکور، خداوند به پیغمبر و افراد عادی اشاره و دعای طلب آمرزش را برای بندگان ناصالح، از آنها سلب میکند و سپس در قسمت دوم آیه مقرر میدارد، «بعد از آنکه آنها را اهل دوزخ شناختند.»

در اینجا دو نکته قابل بحث بوجود می آید. یکی اینکه اگر بنده ای از بندگان خدا عمل زشتی انجام نداده باشد که بمناسبت آن مستحق ورود به دوزخ باشد، اصولاً نیازی به دعای پیغمبر و سایر مؤمنان برای طلب آمرزش ندارد و لذا منطبق آیه مذکور در اصل غیر معقولانه بنظر میرسد، دوم اینکه از مفهوم آیه مذکور چنین مستفاد میشود که خداوند به پیغمبر و به بعضی از بندگان نیز اجازه داده است، در باره دوزخی بودن و یا بهشتی

بودن سایر افراد هممنوع خود شناسایی و روی اعمال آنها قضاوت و برایشان سرنوشت آخرت بسازند. بعبارت دیگر، خدای بار تعالی بجای اینکه حساب بندگانش را در دربار عدل مطلق الهی اش حسابرسی کند، آنرا به بندگانش محول کرده و بدین ترتیب حساب سرنوشت بهشت و دوزخ به دست بندگان خدا افتاده است. بنده ای میتواند بنده دیگر را نکو کار دانسته و برای او طلب آمرزش کند و برعکس بنده دیگری را ناصالح تلقی کند و با خودداری از طلب آمرزش برای او دوزخی اش سازد. بدین ترتیب معلوم نیست، بنده خدا چگونه میتواند از عدل الهی بهره برگیرد!

آیا خداوند توبه بندگانش را قبول و آنها را مورد عفو و آمرزش قرار میدهد یا نه؟

در باره اینکه خداوند بندگانش را مورد عفو و آمرزش قرار میدهد و یا توبه آنها را رد میکند، قرآن آیات و احکام متضاد دارد. آیه ۱۸ سوره نساء حاکی است کسی که تمام عمر مشغول ارتکاب معاصی و اعمال زشت بوده، اگر در لحظات واپسین حیات توبه کند، توبه اش در دربار الهی پذیرفته نخواهد شد، ولی آیه ۲۵ سوره اسری و آیه ۱۰۴ سوره توبه به صراحت و بطور مطلق اشعار میدارد، خداوند توبه بندگانش را می پذیرد و صدقه آنها را قبول میکند.

متن آیه ۱۸ سوره نساء چنین است:

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشَّيْءَ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ اللَّهَ
وَلَا الَّذِينَ يَمْؤُتُونَ وَهُمْ كَافِرًا ۚ بُولَٰئِكَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ عَذَابُهُمْ شَدِيدٌ ۝

«و قبول نخواهد شد توبه آنهایی که در تمام عمر مشغول ارتکاب اعمال زشت بوده و در لحظه مرگ در صدد توبه برمی آیند. همچنین قبول نخواهد شد توبه آنهایی که در حال کفریه و رطه نیستی رهسپار میشوند و ما برای گروه عذابی سخت مهیا کرده ایم.»

آیه ۲۵ سوره اسری حاکی از قبول مطلق توبه بندگان بوده و اشعار میدارد:

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي قُلُوبِكُمْ ۚ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ صِدْقِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا ۝

«خداوند توبه آنچه در دلها شمامست از خود شما دانایتر است. اگر اندیشه خوب دارید پس بدرستی که خداوند هر که را توبه کند خواهد بخشید.»

مدلول آیه ۱۰۴ سوره توبه نیز مشعر بر قبول توبه بوده و میگوید:

الَّذِينَ يَخْتَفُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ إِذَا إِتَىٰ الْكُفْرَانَ ۚ وَيَخَتِفُ اللَّهُ بِهِمُ النَّجْوَىٰ ۚ أَنَّهُ هُوَ أَلْفٌ مِّنَ الْكُفْرَانِ
الَّذِينَ يَخْتَفُونَ ۚ

«آبایندگان نمیدانند که خداوند توبه آنها را قبول و صدقه های آنها را مورد پذیرش قرار خواهد داد و بندستی که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.»
آیه ۳۱ سوره آل عمران نیز به شرح زیر حاکی از آنست که خداوند بندگانش را مورد عفو و آمرزش قرار میدهد:

قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
«بگو اگر خدا را دوست میدارید مرا پیروی کنید که خداوند شمارا دوست دارد و گناهان شمارا می بخشد و او آمرزنده و مهربان است.»

حدیثی نیز از قول انس بن مالک وجود دارد که بوسیله الترمذی نقل شده است.
برطبق حدیث مذکور، انس بن مالک میگوید من شنیدم پیغمبر خدا گفت:

خداوند گفته است: ای پسر آدم، تا زمانی که تو نام مرا میبری و از من تقاضای بخشش میکنی، من از تمام گناهانت درمیگذرم. ای پسر آدم، اگر گناهان توبه ابرهای آسمان برسد و از من تقاضای آمرزش کنی، ترا میبخشم. ای پسر آدم، اگر تو با گناهانی تقریباً مانند زمین نزد من آئی و برای من شر یک قاتل نباشی، من بهمان اندازه ای که تو مرتکب گناه شده ای، ترا عفو میکنم.^۱

حال باید دید آیا تکلیف مسلمانی که در صدد توبه از اعمالش برمی آید چیست؟ آیا چنین فردی باید به متن آیه ۱۸ سوره نساء که میگوید خدا در موقع مرگ توبه بندگانی را که در تمام عمر مشغول ارتکاب اعمال ناشایست بوده اند، نمی پذیرد متکی شود و یا به مدلول آیه ۲۵ سوره اسری و آیه ۱۰۴ سوره توبه که به خداوند لقب «تواب» و یا «بسیار توبه پذیرنده» داده و خداوند را در هر حال بسیار توبه پذیر و آمرزنده میداند و یا به حدیث انس بن مالک؟

۱- الامام بحیبی بن شرف الدین النوی، الاربعین النوریه فی الاحادیث الصحیحه النبویه (سوره، دمشق: ۱۹۷۶)، صفحات ۱۲۶ و ۱۲۷

شاید پاسخ را بتوان در قسمت آخر آیه ۱۰۴ سوره توبه یافت که بعد از ذکر «توبه پذیر بودن خدا» بلافاصله اضافه میکند «و صدقه های آنها را نیز می پذیرد.» ولی آیا این منطقی است که خداوند را مادی پرست دانسته و بگوئیم خداوند تنها در برابر وصول صدقه و مادیات بندگانش راضی بخشد. و انگیزی با توجه به اینکه خداوند راهیچکس، حتی خود پیامبر نمیتواند ملاقات کند، پس چه کسی بجای خداوند صدقه قبول میکند. پاسخ این پرسش هنگامی حیرت شنونده را در اوج برمی انگیزد که آیه ۱۰۳ سوره توبه که بلافاصله قبل از آیه ۱۰۴ قرار دارد، از قول خداوند به محمد پیغمبر دستور میدهد، صدقه های مردم را قبول کند. متن آیه ۱۰۳ سوره توبه و ترجمه فارسی آن در صفحه ۲۱۶ شرح داده شده است.

خداوند به دشمنان محمد نفرین و لعن و دشنام میفرستد.

در آیات زیر خدای محمد در نقش یک فتاح جلوه گروه ابی لهب دشمن محمد نفرین و به عیال او ناسزا میگوید.

آیات ۱، ۲، ۴ سوره لهب به شرح زیر است:

ثَبَّتْ بِهَا آبِي لَهَبٍ وَكَتَبَ ۞ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ ۞ وَمَا كَسَبَ ۞ وَامْرَأَتُهُ
حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۞

«برینده باد دستان ابی لهب و مرگ باد بر او. مال و ثروتش بکارش نیاید و او را از مرگ نرهاند و عیالش حامل چوب است.»

یک انسان عاقل و حتی متعبد نمیتواند باور کند، خداوند تبارک و تعالی به بنده بیعقل و ناهمیش الفاظ و دشنامهای ناشایست ادا کند تا اینکه آیات مذکور را در قرآن با چشم ببیند و آنوقت از عقل و درایت محمد در تنظیم آیات مذکور غرق در شگفتی شود.

بطوریکه در یکی از مباحث قبلی گفتیم، دلیل اینکه محمد در وضع و تدوین آیه های قرآن مرتکب اینهمه اشتباه شده، آنست که وی وانمود میکرده است که احکام قرآن بوسیله جبرئیل از طرف خدا به وی الهام میشود و لذا برای اینکه الوهیت احکام قرآن را حفظ و آنها را بعنوان کلام نازل از طرف خدا به پیروانش ابلاغ کند، لذا با هیچکس در باره احکام قرآن مشورت نمیکرده و از اینرو مرتکب آنهمه اشتباهات فراوان و ضد و نقیص گوییهای آشکار شده است. بدیهی است که اگر محمد در باره متون و احکام

قرآن با صاحبان رای و بصیرت مشورت بعمل می آورد، از بسیاری از اشتباهات بارزی که در قرآن مرتکب شده جلوگیری میشد و وی اینهمه مطالب ضد و نقیض در قرآن وارد نمیکرد و بعلاوه مجبور نبود، در بسیاری از موارد احکام آیات قبلی را با احکام بعدی لغو کند. سرانجام محمد به این عیب خود واقف میشود و گناه کلیه اشتباهاتش را به گردن خدای دانا به اسرار نهان و آشکار می اندازد و آیه شماره ۱۰۶ سوره بقره و آیه شماره ۱۰۱ سوره نحل را به شرح زیر نازل میکند.

آیه شماره ۱۰۶ سوره بقره:

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِخْ مِنْهَا نَأْتِي بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا ۗ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

«ما امری یا آیه ای را نسخ نمیکنیم و یا حکم آنرا متروک نمیسازیم، مگر اینکه بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم. آیا مردم نمیدانند که خدا بر هر چیزی قادر است.»

آیه شماره ۱۰۱ سوره نحل:

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِلُ ...

«و ما هر گاه آیه ای را از راه مصلحت نسخ کنیم، بجای آن آیه دیگری می آوریم و خدا بهتر میداند چه چیز نازل کند...»

تنها نقدی که درباره اشتباهات و مبتلائی که در قرآن ذکر شده، میتوان کرد آنست که (الله) یعنی خدایی که محمد برای کسب قدرت در کالبدش حلول کرده و خود را رسول او معرفی میکند، یک خدای ساختگی است که تنها در ذهن خود او وجود دارد. زیرا عقل سلیم نمیتواند تصور کند، خداوند ملک القدوس که دانایی و توانایی اش بر کلیه موجودات جاندار و اشیاء بیجان عالم احاطه دارد، مرتکب چنین اشتباهات ابتدال مایه ای که بروز آنها حتی از ذهنیت یک انسان عادی بعید است، بشود.

آیا قابل تصور است که خداوند تبارک و تعالی در یک آیه (آیه ۵۰ سوره احزاب) پیغمبر را مجاز کند که نسبت به کلیه زنان عالم آزادی مطلق داشته و هر کس را بخواهد بتواند بدون رعایت اصولی که برای سایر مؤمنان مقرر کرده، تصرف کند، ولی در آیه دیگر (آیه ۵۲ همان سوره) حکم خود را لغو و چنین امتیازی را از محمد بازستاند. اگر واقعاً خداوند عالم «علی کل شیئی قدیر» است، و حرف و نظر و فرمان او یکی است، چرا

از ابتدا امر بهتر را صادر نمیکنند تا بعداً مجبور به اصلاح و یا تغییر و نسخ آن نگردد.^۱ در برابر کلیه ابهامات مذکور، تنها یک راه حل و یک پاسخ وجود دارد و آن اینست که (الله) یعنی خدایی که محمد از طرف او به پیامبری مبعوث شده است با خداوندی که بر کلیه امور نهمان و آشکار این عالم دانا و تواناست، تفاوت دارد. و گرنه هنگام صدور فرمان، پیوسته حرف آخر خود را میزد و مانند یک انسان متلون المزاج که ثبات اراده و احاطه لازم به امور را ندارد، اینهمه ضد و نقیض گویی نمیکرد.

آیا شیطان از نوع اجنه است و یا از طبقه فرشتگان آسمانی؟

تعداد زیادی از آیه های قرآن از موجودات خیالی و اشباح نامرئی بعنوان جن^۲ و فرشته^۳ سخن میگویند و حتی سوره ۷۲ قرآن تحت عنوان سوره جن تماماً به بحث در باره جن اختصاص داده شده است. اگرچه وجود اشباح نامرئی و خیالی مذکور را با هیچ علم و منطقی نمیتوان توجیه کرد و تا کنون نیز عقل سلیم انسان هیچ نشانه ای از موجودات خیالی مذکور کشف نکرده است، مع هذا قرآن در باره کیفیت وجود شیطان به تناقض - گویی های آشکار مبادرت کرده است. بدین شرح که یکی از آیات قرآن (آیه ۵۰ سوره کهف) از شیطان بعنوان یکی از اجنه نام میبرد و بعضی آیات دیگر قرآن (از جمله آیه ۳۴ سوره بقره و آیه ۱۱ سوره اعراف)، شیطان را فرشته عاصی و فرمان نافرمانی میدانند که خداوند او را از آسمان طرد و برای آزار بندگانش به زمین فرستاده است. آیات مشروحه زیر حاکی از این تضاد هستند.

آیه ۵۰ سوره کهف:

وَاذْكُرْنَا بِالْمَلَكِ الْكَلْبِ السُّجُودِ وَالْإِنْسِ كَانٍ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...^۴

«وای رسول بباد آور زمانی را که به فرشتگان فرمان دادیم بر آدم سجده کنند و کلیه آنها

۱- ۲۳ سال صفحه ۲۵۴

۲- به مطالب فصل دوم همین کتاب مراجعه فرمائید.

۳- به صفحات ۱۵۶ تا ۱۶۳ همین کتاب مراجعه فرمائید.

سربه سجده فرود آوردند بجز شیطان که از جنس جن بود و بدینجهت از فرمان خدایش سر پیچید...»

آیه ۳۴ سوره بقره:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ○
 «وای رسول بیاد آور زمانی را که به فرشتگان فرمان دادیم بر آدم سجده کنند و کلیه آنها سربه سجده فرود آوردند بجز شیطان که خودداری و تکبرورزی بدو از فرقه کافران گردید.»

آیه ۱۱ سوره اعراف:

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ
 لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ○

«وهمانا شما آدمیان را بیافریدیم آنگاه که بدینصورت کامل آرامستیم فرشتگان را به—
 سجده آدم مامور کردیم، همه سجده کردند بجز از شیطان که از جمله سجده کنندگان نبود.»

بطوریکه ملاحظه میشود، آیه ۵۰ سوره کهف، شیطان را بطور صریح از نوع اجنه برمی‌شمارد، ولی آیه ۳۴ سوره بقره و آیه ۱۱ سوره اعراف، شیطان را یکی از فرشتگان آسمانی قلمداد کرده‌اند.

در آیات مذکور در بالا بغیر از تضادی که شرح داده شد، دو نکته جالب دیگر نیز وجود دارد: یکی اینکه ۱۱ کلمه ابتدای آیه ۳۴ سوره بقره بدون تغییر در ۱۱ کلمه ابتدای آیه ۵۰ سوره کهف عیناً تکرار شده، ولی بعد از ۱۱ کلمه مزبور، آیه ۳۴ سوره بقره، شیطان را از نوع جن و آیه ۵۰ سوره کهف بعد از تکرار ۱۱ کلمه مورد نظر، شیطان را فرشته آسمانی دانسته است. نکته دوم آنست که قرآن مهدی السی قمشه ای^۱ که گویا به این تضاد توجه نداشته است، بعد از ذکر ترجمه فارسی آیه ۱۱ سوره اعراف، به آخر آن تفسیر «یعنی در حقیقت از نوع فرشتگان نبود» را اضافه کرده و بر تضاد مذکور افزوده است.

۱- مهدی السی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۱۹۷

آیا شیطان مجاز شده است کلیه بندگان خدا را گمراه سازد و ببندگان صالح او را؟

مثال دیگر برای نشان دادن تضادهای قرآن داستان گفتگوی خدا و شیطان است.
شیطان در آیه ۱۶ سوره اعراف به خدا میگوید:

قَالَ فِيمَا آخُوَيْتَنِي لِأَلْفَنِّي لَهْمُ صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ ۝

«شیطان گفت، چون تو مرا گمراه کردی، من نیز بندگان را از راه راست گمراه
میکنم.»

و اما آیات ۳۹ و ۴۰ سوره حجر میگویند:

قَالَ رَبِّ بِمَا آخُوَيْتَنِي لِأَلْفَنِّي لَهْمُ فِي الْأَرْضِ وَالْغُرَبَاءِ لَهُمْ أَجْمَعِينَ ۝
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخَلَّصِينَ ۝

«شیطان گفت، خدایا چنانکه مرا گمراه کردی من نیز (اشتباه) را در نظر همه بندگان
در زمین خوب جلوه میدهم و همه آنها را گمراه میکنم. بجز از بندگان صالح و پاک
تو.»^۱

بطوریکه می بینیم، آیه ۱۶ سوره اعراف جنبه عام دارد و شیطان در هنگام
گفتگو با خدا مجاز شده است، در روح کلیه بندگان خدا رخنه و آنها را از راه راست خارج
کند. بمبارت دیگر خداوند در برابر شیطان یعنی فرشته عاصی و بدکار خود سکوت
کرده، و کلیه بندگانش را قربانی و سوسه های پلید شیطان کرده و اجازه داده است شیطان
در روح بندگانش حلول و آنها را به پلیدی و بدکاری وادار کند و بدینوسیله در دوزخ
رابروی کلیه بندگانش مفتوح کرده است.

اما در آیه ۴۰ سوره حجر، قربانیان شیطان جنبه خاص پیدا میکنند و تنها آنها این
هستند که از بندگان صالح و خالص خدا بشمار نمیروند.

۱- در آیه ۶۲ سوره اسری نیز شیطان میگوید: «ای خدا اگر اجل مرا تا قیامت به تأخیر افکنی بحزبه قلیلی همه
اولاد آدم را مهار کرده و به وادی هلاکت میکشانم.» در این آیه نیز منظور از همه قلیلی همان «بندگان صالح»
خداوند است.

آیا قبول اسلام اختیاری و یا اجباری است؟

در سوره بقره دو آیه کاملاً متضاد وجود دارد. در آیه ۲۵۶، محمد میگوید ایمان به اسلام اجباری نیست و هر کس میل دارد میتواند اسلام را قبول کند، ولی در آیه ۱۹۳ همان سوره برای آنهایی که حاضر به قبول اسلام نیستند دستور کشتار صادر میکند.

آیه ۲۵۶ سوره بقره:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ دَنْ يُبَيِّنَ الْهُدَىٰ مِنَ الضَّلَالَةِ مِنَ الْغَيْبِ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝

«اجباری در دین نیست، در واقع راه راست از گمراهی تشخیص داده شده. هر کسی از راه کفر برگردد و به خدای روی آورد به تکیه گاهی محکم و استوار رسیده است که هرگز گسیخته نخواهد شد و خداوند شنوای داناست.»

آیه ۱۹۳ سوره بقره در جهت تضاد آیه مذکور میگوید:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ اشْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ۝

«و آنها را بکشید تا فتنه و فساد از روی زمین برداشته شود و همه به آئین خدای روی آورند و اگر از فتنه و جنگ دست کشیدند کاری با آنها نداشته باشید. دشمنی و کشتار باید نسبت به ستمگران باشد.»

و آیه ۸۵ سوره آل عمران بصراحت می گوید:

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا لَّنْ نَّقَبِلَ مِنْهُ وَهُوَ مِنَ الْآخِرَةِ ۝

«و هر کسی غیر از اسلام دینی قبول کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از جمله زیانکاران خواهد بود.»

آیا بنی اسرائیل بهترین مردم روی زمین هستند و یا مسلمانان؟

در سوره آل عمران متنی وجود دارد که با متن آیه ۱۶ سوره جاثیه مغایر بوده و حاکی از تضاد مسلم دو آیه میباشد. آیه ۱۶ سوره جاثیه میگوید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوَّةَ وَرَدَدْنَاهُمْ مِنَ الظَّالِمِينَ وَقَطَّلْنَاهُمْ

«و ما به بنی اسرائیل کتاب و حکومت و نبوت عطا کردیم و خورا کهای لذیذ و حلال نصیب آنها کردیم و آنان را بر همه اهل دنیا برتری دادیم.»

بطور یکه می بینیم خداوند در آیه مذکور، بنی اسرائیل را به بهترین وجه ممکن مورد عنایت و ستایش قرار داده است، ولی عقیده خدا در آیات ۱۱۰ الی ۱۱۳ سوره آل عمران کاملاً تغییر میکند، مسلمانان را بهترین ملت روی زمین خوانده و بنی اسرائیل را مورد انتقاد و شماتت قرار میدهد. آیات ۱۱۰ الی ۱۱۳ سوره آل عمران و ترجمه فارسی آنها به— شرح زیر است:

۱۱۰- كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْعُرْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ النُّكْرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَتُؤْمِنُ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ مِنْهُمْ التَّوْمُونَ وَكَذَّبُوا هُمُ الْفٰسِقُونَ ۝
 ۱۱۱- لَنْ يَضُرَّكُمْ إِلَّا أذىٌ وَإنْ يَفْقَاتُوا كُفْرًا يُولُوا لَكُمْ الْأَذْهَابَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ۝
 ۱۱۲- ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلٰةُ أَيْنًا مَا تَقِفُوا إِلَّا بِمِثْلِ قَبْلِ اللَّهِ وَحِجْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَهَاءُ وَبَعْضٌ مِّنَ اللَّهِ وَضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذٰلِكَ يَمَاعَصُوا وَكَانُوا يُعْتَدُونَ ۝

(۱۱۰). «شما (مسلمانان) بهترین مردم روی زمین هستید که برای بشریت قیام کرده اید، برای اینکه مردم را به نکوکاری وادار وازید کاری بازدارید و به خدا ایمان بیاورید. اگر اهل کتاب همه ایمان می آوردند، بر آنان چیزی بهتر از آن نبود. بین آنها مؤمنانی وجود دارند ولی بیشتر آنها فاسق و بد کارند (۱۱۱). هرگز (یهودیان) به شما آسیب نخواهند رسانید. مگر آنکه از نکوهش و یاوه سرایی شما را ندکی بیازارند و اگر به— جنگ با شما بیایند از کار زار خواهند گر یخت و از این پس هیچوقت منصور نخواهند بود (۱۱۲). آنها به هر کجا متوسل شوند، محکوم به ذلت و خواری هستند مگر به دین خدا و عهد مسلمانان در آیند و آنان پیوسته اسیر بدبختی و ذلت هستند، ز پر ایه آیات خدا کافر شده و پیامبران حق را به ناحق کشتند که این نافرمانی و ستمگری کار همیشگی آنها میباشد.»

باتوجه به اینکه سوره جاثیه در مکه و سوره آل عمران در مدینه تهیه شده، بدیهی است که محمد در مکه با مسالمت قصد جلب یهودیان را به آئین نو نیادش داشته و لذا به شرح مذکور از آنها بخوبی یاد میکند، ولی پس از اینکه در مدینه به قدرت میرسد و متوجه میشود که یهودیان بهیچوجه قصد پیروی از دین او را ندارند، به شرح آیات مذکور تصمیم میگیرد بهر وسیله ای که شده است کار آنها را یکسر کند.

آیا خداوند در وحی مطالب آسمانی به پیامبرانش هر تکب تبعیض میشود یا دچار اشتباه؟

بنیاد مذهبی احکام و متون قرآن بر پایه تورات قالب ریزی شده و بنظر میرسد که محمد بامتون و نوشتجات مذهبی مسیحیت به اندازه متون تورات آشنایی نداشته است. آشنایی محمد با متون نوشتجات مذهبی مسیحیت از چند روایت و افسانه که از راه گوش آنها را شنیده و دانسته است، تجاوز نمیکنند. برخلاف احکام و متون تورات و عبارت «بنی اسرائیل» که بکرات در قسمت‌های مختلف قرآن ذکر شده است، در قرآن تنها سه مورد وجود دارد که بوضوح نشان میدهد که از انجیل اقتباس شده است. مورد اول آیه ۴۰ سوره اعراف است که میگوید:

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْبِغَ الْجَمَلُ فِي سَعَةِ الْخِيَاطِ ...

«همانا آنانکه آیات خود را تکذیب کنند و از کبر و نخوت سر بر آن فرود نیاورند درهای آسمان بر روی آنها باز نشود و به بهشت نروند مگر اینکه شتر از چشمه سوزن عبور کند ...»
مدلول آیه مذکور عیناً شارح مطلبی است که در آیه ۲۴ فصل ۱۹ «انجیل متی» آمده است. بشرح زیر:

«و مجدداً من برایتان میگویم که عبور یک شتر از چشمه سوزن آسان تر از ورود یک مرد ثروتمند به بهشت خداست.»

موضوع دوم آیات شماره ۱۱ و ۱۲ سوره حدید است که هر کسی را که جزیی آشنایی با متن انجیل داشته باشد، بلافاصله بیاد مطلب ده باکره که در فصل ۲۵ آیات شماره ۱ تا ۱۳ «انجیل متی» ذکر شده، می اندازد.

آیات شماره ۱ تا ۱۳ «انجیل متی» دستگاہ آسمان را تشبیه به ده دختر باکره میکند که مشعلهای خود را برداشته و به استقبال داماد خارج شدند. پنج نفر از آنها دانا و پنج نفرشان نادان بودند. دختران دانا در مشعلهای خود روغن ریخته و دختران نادان از این

کار غفلت و با مشعلهای بدون روغن به استقبال داماد رفته بودند. چون داماد در آمدن تأخیر کرد، دختران را خواب در بر بود. در نیمه های شب ناگهان ندابند شد که داماد در راه است و فریاد می‌شود. کلیه دختران برای استقبال داماد از خواب بیدار شدند و به روشن کردن مشعلهایشان پرداختند. چون دختران نادان متوجه شدند که روغن مشعلهایشان تمام شده است، از دختران دانات تقاضای روغن کردند. دختران دانا بیش از مصرف خود روغن نداشتند و از این رو تقاضای دختران نادان را رد کردند. دختران نادان برای خرید روغن محل را ترک کردند. در این موقع داماد سر رسید و درها بسته شد. هنگامی که دختران نادان پس از خرید روغن مراجعت کردند، درها را بسته دیدند. لذا از خدا خواستند که درها را باز کند، اما خداوند پاسخ داد آنها را نمی شناسد و آنها باید بیدار و مراقب باشند تا در فرصت دیگری پسر مردی بسوی آنها آید.

آیات ۱۲ تا ۱۳ سوره حدید مفهوم آیات ۱ تا ۱۳ «انجیل متی» را اقتباس و میگوید روزی خواهی دید که مردان و زنان مؤمن مشعلهایی با دستهای راستشان حمل میکنند که جلوی آنها را نورانی و آتورا به راه رستگاری (بهشتی که درز پر آن نهرها جاری است) راهنمایی میکند. کافران زن و مرد به مؤمنان میگویند، کمی صبر کنید تا ما هم بشما برسیم و از نور مشعلهای شما استفاده کنیم. مؤمنان به آنها پاسخ میدهند، به دنیا باز گردید و مانند ما برای خودتان مشعل تهیه کنید. در این حیص و بیص، حصاری بین مؤمنان و کافران بوجود خواهد آمد که دارای دروازه ای خواهد بود. داخل آن دروازه مؤمنان قرار خواهند گرفت و رحمت الهی شامل حالشان خواهد شد. خارج از آن دروازه کافران قرار خواهند داشت که محکوم به مجازات و عذاب الهی خواهند بود.

موضوع داستان ده با کره در زمان محمد در عربستان شهرت بسیار داشت و حتی افراد غیر مسیحی نیز از آن آگاهی داشتند. ^۱مطلب سوم متون آیات ۱ تا ۱۵ سوره مریم در باره تولد یحیی (John The Baptist) میباشد که در آیه های ۵ تا ۲۷ و ۵۷ تا ۶۶ فصل اول «انجیل لوقا» در عهد عتیق شرح داده شده است. خلاصه موضوع داستان بدین قرار است که زکریا، عابد سالخورده ای که نزدیک به یکصد سال عمر داشته، دارای همسر

1-Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p. 58.

نازایی بوده و در معبد اورشلیم به خدمت مشغول بوده، از خدا استغاثه میکند، فرزندی به او عطا کند که جانشین وی باشد. دعای زکریا مستجاب میشود و خدا به او قول میدهد، فرزندی به وی عطا کند که باید «جان» و یا بقول محمد «یحیی» نامگذاری شود. زکریا یا تقاضا میکند، خدا نشانه ای برای استجابیت دعایش مقرر دارد. خدا مقرر میدارد که زکریا مدت سه روز و سه شب با کسی تکلم نکند. زکریا از معبد خارج می شود و دستور خدا را اجرا می کند و مدت سه روز با کسی حرف نمی زند و سرانجام خدا به وعده خود ایفاء میکند و همسرش آبتن می شود.

بررسی داستان زکریا مطابق آنچه که در قرآن آمده است، نشان میدهد که محمد خودش متن این واقعه را مطالعه نکرده است، زیرا در حالیکه در انجیل فرزندی زکریا، «جان» نامیده شده است، محمد در قرآن در آیات مربوط در سوره های آل عمران، مریم، انبیاء و تحریم او را «یحیی» نامیده است. علت اشتباه محمد در این باره آنست که وی نام فرزند زکریا را از ناقل واقعه اشتباهی شنیده است.

با توجه به اینکه محمد داستان مریم و عیسی را در آیات ۱۶ الی ۳۴ سوره مریم بکلی خلاف آنچه که در فصل های اول و دوم «انجیل لوقا» آمده است، ذکر میکند معلوم میشود که ناقل داستان زکریا و یحیی، هدفش تنها شرح مطالب فصل اول «انجیل لوقا» در باره داستان زکریا و یحیی بوده و کیفیت تولد عیسی را بر طبق آنچه که در انجیل آمده است برای محمد شرح نداده و از اینرو محمد آنچه را که در باره چگونگی تولد عیسی شرح داده، کاملاً تخیلی و مصنوع تصورات شخصی اش بوده است. بزرگترین اشتباهی که محمد در آیه ۲۸ سوره مریم در باره داستان تولد عیسی مرتکب شده آنست که مریم را خواهر هارون دانسته است، در صورتیکه انجیل مطلقاً ذکر این باره نکرده و مریم و هارون بایکدیگر نسبت خواهر و برادری نداشته اند. آیه ۲۸ سوره مریم بدینقرار است:

يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْوًا مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا ۝

«ای خواهر هارون ترانه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار (پس چگونه تو دختر بکر بیچاره داری).»

بدیسی است که محمد برای آموختن متون و مطالب کتب مقدس دینی عطشی فراوان

داشته است، ولی فرصت فراگیری کامل متون انجیل را کسب نکرده و لذا بطور یکه دیدیم، تنها در سه مورد بالا به نقل مطالب انجیل پرداخته و در مورد سوم نیز آنقدر نسبت به داستان تولد عیسی جهل داشته که جزئیات آنرا با تخیل شخصی بیان کرده که کاملاً با متون انجیل تفاوت دارد.^۱

یکی دیگر از اشتباهات محمد در نقل داستانهای تورات، موضوع نوح و کشتی نجات اومیباشد. موضوع کشتی نجات نوح در فصول ششم تا دهم سفر تکوین تشریح و در آیات ۲، ۳ و ۴ فصل هفتم بوضوح ذکر شده است: «خداوند به نوح دستور داد از همه بهائیم پاک هفت نر و ماده و از بهائیم ناپاک دو نر و ماده و از پرندگان آسمان نیز هفت نر و ماده با خود بردارد و به کشتی ببرد تا نسلی در روی زمین باقی بماند.»

ولی در آیه ۴۰ سوره هود و آیه ۲۷ سوره مؤمنون اولاً تعداد موجوداتی را که نوح باید با خود به کشتی ببرد، بطور کلی ۲ جفت نر و ماده ذکر کرده و ثانیاً اشعار داشته است که خدایه- نوح دستور داده است چون حکم هلاک یکی از پسرانش مسجل شده، لذا باید از بردن او به کشتی خودداری کند، در حالیکه در تورات مطلقاً به این موضوع اشاره ای نشده است. آیه ۴۰ سوره هود:

... قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ

«...به نوح خطاب کردیم که تو با خود از هر جفتی دو فرد (نر و ماده) با جمع زن و فرزندان جز او که هلاکش مسجل شده است، همه را در کشتی ببر...»

آیه ۲۷ سوره مؤمنون:

... فَأَسْلَفَ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ ...

«...با خود از هر زوجی دو فرد (نر و ماده) به کشتی ببریغیر از او که وعده هلاکش مسجل شده است...»

هنگامی که درباره تضادهای احکام قرآن با فقها و علمای مسلمانان بحث میشود،

۱- برای اطلاع از عقاید محمد در باره مسیحیت به کتاب زیر مراجعه فرمائید:

Richard Bell, *The Origins of Islam in its Christian Environment* (London: 1926).

یگانه پاسخی که آنها ممکن است درباره تضادهای مذکور ارائه دهند آنست که خداوند عالم بر حسب مقتضیات زمان و مصلحت بند گانش در ادوار مختلف زمان حکم صادر میکند. بدین شرح که شاید در زمانی اراده خداوند ایجاب کرده است که بر طبق متن آیه ۱۰۹ سوره بقره و یا آیه ۴۸ سوره احزاب به پیغمبر حکم کند که «با کافران مدارا و آنها را عفو کند.» ولی در زمانهای دیگر مطابق آیات ۸۹ و ۹۱ سوره نساء و آیه ۶۱ سوره احزاب، خدا مصلحت دانسته است به پیغمبر و اتباعش حکم کند: «هر کجا افراد کافر را یافتید، آنها را بایی رحمی به قتل برسانید.»

آیه ۱۰۹ سوره بقره میگوید:

وَذَكَرْنَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّوْكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَقَارِئًا حَسَدًا مِمَّنْ عِنْدَ أَنْفُسِهِمْ مِمَّنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا ...

«بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان آشکار شده است، بسبب حسدی که نسبت به شما دارند میخواهند شما را از ایمان به کفر برگردانند، پس اگر از آنها به شما مسلمانان ستمی رسید، آنها را عفو کنید.»

آیه ۴۸ سوره احزاب حاکی است:

وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعَاؤُهُمْ وَكَوْكَبُ عَلَى اللَّهِ وَكَتَبَىٰ بِاللَّهِ وَكَيْلًا ۝

«(ای رسول) از کافرین و منافقین اطاعت مکن و از جور و آزارشان در گذر و کار خود به خدا واگذار که او وکیل و کارساز امور خواهد بود.»

و اما در آیات ۸۹ و ۹۱ سوره نساء و آیه ۶۱ سوره احزاب حکم خدا در باره کافران و منافقین بکلی تغییر و به شرح زیر صادر میشود:

متن آیه ۸۹ سوره نساء چنین است:

يَذُورُوا لَوْ كَفَرُوا كَمَا كَفَرُوا لَتَكُونَنَّ سَوَاءً ۚ فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يَهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ وَإِن تَوَلَّوْا فَعَدُوهُمْ وَأَنْتُمْ عَلَيْهِمْ حَيِّثُ وَجِلْتُمْ لَهُمْ ۚ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُجُوهًا وَلَا تَصَلُّوا عَلَيْهِمْ ۚ

«منافقان و کافران آرزو کنند که شما مسلمانان هم بمانند آنها کافر شوید تا همه در کفر مساوی باشید. پس تا آنها در راه خدا هجرت نکنند، آنان را بدوستی انتخاب نکنید و اگر مخالفت کردند، هر کجا آنها را یافتید گرفته و به قتل برسانید و از آنها یار و دوستی انتخاب نکنید.»

آیه ۹۱ سوره نساء:

... وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ وَيَكْتُمُونَ آيَاتِكُمْ فَأْتَلُوهُمْ حَيْثُ تُلْقَاهُم مَّوْهُمَ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمُ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا مِّمَّنَّا ۝

«... و اگر (کافرین و منافقین) از مخالفت با شما دست نکشیدند و تسلیم شما نشدند، آنها را هر کجا یافتید، به قتل برسانید، ما شما را بر جان و مال این گروه تسلطی کامل بخشیدیم.»

آیه ۶۱ سوره احزاب:

مَلْعُونِينَ ۙ إِنَّهَا لَكُمُ الْبَغْيُ فَأُولَئِكَ تَفْتَنُوا ۝

«(کافران و منافقین) پلید و بد کار هستند و هر کجا یافت شوند، آنها را با بیرحمی به قتل برسانید.»

بطوریکه گفته شد، فقها و علمای مسلمانان آیات قرآن را کلام مطلق خدا میدانند و هر نوع تعقل و بااندیشه گری را در باره کلمات قرآن و مخصوصاً تضادهای آنها کفر و گناه می‌شمارند، ولی همین افراد با عمق تعبدی که نسبت به متون و احکام قرآن دارند، در پاسخ یک پرسش ساکت و بدون جواب میمانند. آن پرسش اینست که اگر خدای باریتعالی به فرض محال در ادوار مختلف زمانی مصلحت دیده است، احکام متفاوت و متضاد بر حسب صلاح جدید خود برای بندگانش مقرر دارد، چگونه است که خداوند در باره بیان رویدادهای گذشته نیز مانند داستان زکریا و یحیی بطوریکه قبلاً گفته شد و یانوح و غیره برای دو پیامبر دو شرح مختلف و متضاد ذکر کرده است! آیا این منطقی است فکر کنیم که ذهن خدا در موقع بیان یک حادثه بکسان برای یک پیامبر قوی تر از زمان شرح همان حادثه برای پیامبر دیگر بوده است. و چون برای پاسخ این نکته، بطور یقین و منطقی پاسخ مثبت وجود نخواهد داشت، به این نتیجه میرسیم که محمد بطور لازم و کافی متون و احکام کتب مقدس را مطالعه نکرده بوده است تا بتواند آنها را بطور اصیل در قرآن نقل کند.

آیا در قرآن محمد خدا یا خدا محمد است؟

بدون اینکه قصد ورود در یک بحث تحلیلی و فلسفی درباره وجود خدا داشته باشیم، بنظر میرسد خدایی که هگل از یکطرف و فوثر باخ و اسپینوزا از طرف دیگر در نوشتجات فلسفی خود از او سخن گفته اند، شباهت تامی با (الله) محمد داشته باشد. هگل معتقد است وجود خدا لازمه وجود انسان است، اگر انسان نباشد، خدایی هم وجود نخواهد داشت. خداوند در انسان اشراق میکند و با وجود او عجبین میشود. انسان با اعتقاد به خدا ذات او را در وجود خود ادغام می کند و سپس از یگانگی ذات خود با خدا خویشتن را توانا می یابد. فوثر باخ و اسپینوزا عقیده هگل را درباره خدا وارونه کرده و اعتقاد دارند، خداوند مخلوق تصور انسان است. انسان در قالب خدای فرضی خود فرو می رود و سپس بدینوسیله خود را کامل و قوی احساس میکند. برای اینکه خدا توانا جلوه کند، انسان باید در ژرفای ذلت و بدبختی سقوط کند تا خدا را توانا ببیند. اگر چه عقاید هگل از یک طرف و فوثر باخ و اسپینوزا از طرف دیگر در فلسفه چگونگی ایجاد خدا در ذهن تفاوت دارد ولی هر سه آنها در این عقیده اتفاق رای دارند که چه بر طبق عقیده هگل انسان خدا را در خود وارد کند و چه بر طبق عقیده فوثر باخ و اسپینوزا انسان در کالبد خدا فرورود، هدف این کاتالیسم یکی است و آن اینست که انسان خود را توانا و مقتدر ببیند.

هنگامی که ذهنیت محمد را در خلق آیات و احکام قرآن بازشکافی میکنیم به این نتیجه میرسیم که محمد برای تشفی احساسات خود بزرگ نمایی و قدرت طلبی اش خدای فرضی هر سه فیلسوف شهیر قرن نوزدهم یعنی هگل، فوثر باخ و اسپینوزا را ۱۲ قرن پیش از ظهور آنها برای ایجاد قرآن بکار گرفته است. زیرا از یک طرف محمد بعضی اوقات در کالبد الله فرضی اش فرو میرود و از زبان خدا، مخصوصاً صدها بار در قرآن به بندگان خدا توصیه میکند از خدا و پیغمبرش اطاعت کنند. بدین ترتیب با تصور به این که بغیر از او انسان دیگری قادر نیست از زبان خدا دستور زندگی مقرر کند، از اینرو خود را توانای مطلق می بیند. دلیل اینکه محمد در قرآن آنقدر مردم را به ترس و وحشت از خدا برمی انگیزد آنست که وجود خود را با خدا عجبین کرده و احساس میکند که نتیجه رعب و وحشت مردم از ابتهت خدا، در واقع تسلیم آنها به قدرت سلطه خود اوست.

در برخی مواقع نیز محمد خدا را در کالبد خود مستحیل میکند و بنام خدا و از طرف او برای پیروانش حکم صادر میکند. اما حاصل غایی هر دو روش یکی است. محمد انسانی قدرت طلب و برتری جوست و میدانند با توسل به وسایل عادی امکان کسب قدرت و ریاست و سلطنت برایش وجود ندارد، بنابراین با درالله فرضی اش فرو میرود و یا الله فرضی را در خود مستحیل میسازد و در نتیجه این کاتا لیسیم خود را در اوج توانایی احساس، برای افراد هم‌نوعش حکم صادر میکند و بر آنها حکومت و ریاست مینماید.

در مواقعی که محمد در کالبد خدا فرو میرود، زبان محمد در دهان خدا به حرکت در می آید، خدا بابت گناش حرف میزند و مستقیماً به آنها توصیه میکند از خدا و رسول او فرمانبرداری کنند. در موارد دیگری که محمد خدا را در خود مستحیل میسازد، از زبان خود ولی به نمایندگی از طرف خدا برای پیروانش موعظه میکند. به همین علت است که می بینیم اغلب اوقات در قرآن وجود خدا و محمد با یکدیگر مخلوط شده اند. در قرآن آیات و احکامی وجود دارد که خداوند مستقیماً بابت گناش حرف میزند و برای آنها دستور زندگی صادر میکند و خصوصیات اخلاقی و روانی انسان ضعیف و متلذذ المزاج در سخنان خدا جلوه گراست. بعبارت دیگر خداوند در هنگام وضع احکام مربوط، ابراز رضایت میکند، خشم میگیرد، آرام میشود، نفرت، کینه و حتی مکر و حيله از خود نشان میدهد، نفرین میکند، دشنام میدهد، تهدید، تحییب و تطمیع میکند، متاثر میشود و بازتاب تأثیرات روحی و اخلاقی اش را بطور صریح در احکام و آیات قرآن متجلی میسازد. در حالی که در واقع کلیه بازتابهای مذکور را میتوان فعل و انفعالات اخلاقی و روانی خود محمد بشمار آورد. همچنین در قرآن آیاتی وجود دارد که محمد خدا را در خود مستحیل و خود شخصاً برای بندگان خدا وعظ میکند. مانند آیات سوره حمد که میگوید:

أَحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ۝ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۝ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ
سُتَعِينُ ۝ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝

«ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است. بخشنده و مهربان است. مالک روز قیامت است. خداوند انرا می پرستیم و از تو یاری میجوئیم. ما را بر راه راست هدایت نما...»

در قرآن موارد فراوانی وجود دارد که بعضی اوقات فاعل جمله اول شخص مفرد و در سایر موارد سوم شخص مفرد است. برای مثال، در سوره نجم از آیه ۱ تا ۱۹ خدا به بندگانش پند میدهد و سپس رشته سخن را به محمد داده و او به ایراد موعظه می پردازد. همچنین در آیه ۴۰ سوره اسری محمد میگوید:

أَفَأَصْفِكُمْ بِالْبَنِينَ وَالْمَعْنَىٰ إِنَّا كُنَّا...

«آیا خداوند برتری داده است که شما فرزندان پسر داشته باشید و برای خود از فرشتگان جنس اناث اختیار کرده است...»

بدیهی است که اگر آیه مذکور از طرف خدا صادر میشد، باید خداوند بگوید آیا من امتیاز داشتن اولاد ذکور را به شما دادم و خود اناث را برگزیدم؟ بطور یقین در نظر خداوند پسر و دختر تفاوتی نباید داشته باشند و این طرز فکر ضعیف، مخصوص اعراب بوده که فرزندان اناث خود را می کشتند و بوجود فرزندان ذکور فخر میورزیدند.

تضادهای قرآن چه از نظر کیفی و چه از لحاظ کتی و تطبیقی با متون سایر کتب مقدس و چه از نظر تنزیل شأن خدایی که محمد برای خود در ذهن ساخته است، آنقدر زیاد است که خود میتواند موضوع کتاب جامع و جداگانه ای بشود و ما در این فصل به — اختصار به شرح بعضی از آنها پرداختیم. در این باره باز هم در سایر فصول این کتاب سخن خواهیم گفت. *

فصل هشتم

ترجمه ها و تفسیرهای قرآن

بک مرد عادی پیوسته از مذهب سخن میراند، ولی در عمل او ذره ای مذهب دیده
نمیشود، در حالیکه بک انسان عاقل کمتر از مذهب حرف میزند، اما تمام اعمال
و رفتارش مذهبی است.

واما کریشنا

ترجمه ها و تفسیرهایی را که تا کنون در باره قرآن به زبان فارسی بعمل آمده، میتوان
دلیل بارزی بر تضادها و گفتارهای غیر معقولانه و غیر منطقی قرآن دانست. دلیل این امر
آنست که مترجمان و مفسران قرآن هنگامی که به بعضی از متون و احکام قرآن برخورد
کرده اند که فاقد فلسفه منطقی و معقولانه بوده، یا ترجمه واقعی آنها را تحریف کرده
و یا در تفاسیری که در حاشیه قرآن آورده اند، کلمات و متون اصیل عربی را در
ترجمه و تفسیر نادیده گرفته و برای آنها ترجمه ها و تفاسیر ذهن پذیر و
ظاهرالصلاحی خلق کرده اند که با مفاهیم اصیل عربی متون قرآن به هیچوجه
انطاقی ندارد. موارد مذکور، موضوع بحث این فصل را تشکیل میدهد.

اما قبل از اینکه به شرح نکات مذکور بپردازیم، ذکر این نکته لازم است که
مسلمانان متعدد و مخصوصاً آخوندهای ایرانی معتقدند که زبان قرآن و دین اسلام زبان

عربی است و بهمین سبب مسلمانان مجاز نیستند، قرآن و یادعاهای مذهبی را به زبان دیگری بخوانند، زیرا قرآن کلام خدا بوده و ترجمه و تفسیر آن بسایرزبانها از نظر مذهبی مصححت نیست.

در برابر مطلب مذکور باید از این افراد پرسش کرد، آیا قرائت قرآن و یا برگزاری نماز و دعاهای مذهبی بچه منظوری انجام میگیرد؟

اگر هدف خداوند از انجام فرایض مذهبی آنست که پیروان دین هنگام عبادت معنی و مفهوم کلامی را که بر زبان میرانند درک نکنند و یا فلسفه عملی را که بدنشان انجام میدهد تشخیص ندهند، و تنها باید مانند یک ماشین بیروح به ذکر یا راه ای اوراد نامفهوم بعنوان دعا و نماز پردازند، در اینصورت باید منطق آخوندهای ایرانی را قبول کرد. ولی اگر هدف خداوند تبارک و تعالی از الزام مسلمانان به قرائت قرآن و انجام فرایض مذهبی، ترغیب آنها به درستکاری و اجتناب از بد کرداری، تنزیه اخلاقی و تقویت ارزشهای معنوی آنها باشد، در اینصورت باید قبول کنیم که افراد مردم برای درک فلسفه ها و مفاهیم فرایض مذهبی خود باید به زبانی که برایشان قابل درک و فهم باشد، فرایض مذهبی خود را انجام دهند. از طرف دیگر میدانیم انسان موقعی که به قرائت اندیشه ها، پدیده ها و فلسفه های مختلف می پردازد، هدفش تنویر ذهنی و تعقل و آگاهی از آنهاست، ولی اگر قرار باشد که انسان مدتی از اوقات شبانه روز خود را بعنوان نماز و دعا صرف خواندن اورادی کند که مفهوم آنها را نمی فهمد، بدیهی است که این عمل در آگاهی های ذهنی و تقویت ارزشهای معنوی او مطلقاً بدون اثر بوده و بغیر از اتلاف وقت، برایش متضمن هیچ اثری نخواهد بود.

آیا محمد برای همه ملل به پیامبری مبعوث شده و یا فقط برای ملت عرب؟

گذشته از مطالب مذکور، در قرآن آیاتی وجود دارد که با استناد به آنها اصولاً میتوان گفت که اسلام فقط برای ملت عرب نازل شده و ملل غیر عرب بر طبق بعضی از متون خود قرآن، اجباری به پیروی از آن ندارند. آیات مذکور عبارتند از آیه

۴۷ سوره یونس و آیه ۴ سوره ابراهیم، آیات ۱۰۲ تا ۱۰۶. سوره شعرا و آیه ۷ سوره شوری .
آیه ۴۷ سوره یونس در این باره میگوید:

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضَىٰ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝

«و برای هر امتی رسولی است، پس هر گاه رسول آنها آمد بین آنها به عدالت حکم خواهد کرد و به کسی ستمی نمیشود.»

آیه ۴ سوره ابراهیم به شرح زبرحاکمی است که خداوند پیامبر هر قومی را از میان همان قوم انتخاب میکند:

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ۚ ...

«و ما هیچ رسولی میان قومی نفرستادیم، مگر احکام الهی را بزبان همان قوم برایشان بیان کند...»

و آیات ۱۹۲ تا ۱۹۶ سوره شعرا اشعار میدارند:

۱۹۲- وَ اِنَّكَ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ ۱۹۳- نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْاَمِينُ ۝ ۱۹۴- عَلٰى قَلْبِكَ لِتَكُوْنَ مِنَ

لِلنَّذِرِينَ ۝ ۱۹۵- بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ۝

«و این قرآن در واقع از جانب خدا بوسیله جبرئیل روح الامین نازل شده و آنرا بر قلب تو فرود آورده تا بحکمت و اندرزهای آن مردم را آگاه ساخته و آنها را به زبان عربی فصیح هدایت کنی.»

در آیه ۷ سوره شوری خداوند به صراحت به محمد میگوید ما چنین قرآن فصیح عربی را بتو وحی کردیم تا مردم مادرشهرها (مکه) و اطراف آنرا از روز قیامت بترسانی. متن آیه مذکور به شرح زیر است:

وَ كَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ اُمَّةَ الْعَرَبِ وَ مَنِ حَوْلَهَا وَ تُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَءِيْبَ فِيْهِ ۝ ...

«و ما چنین قرآن فصیح عربی را بتو وحی کردیم تا مردم «مادرشهرها» (مکه) و کسانی را که در اطراف آن بسر میبرند از روز قیامت که در آن تردیدی وجود ندارد بترسانی...»
با توجه باینکه عموم قرآنهای مختلف «مادرشهرها» را «شهر مکه» تفسیر کرده اند، از آیه مذکور چنین مستفاد می شود که ولو اینکه محمد واقعا از طرف

۱- قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، مهدی الی قمشه‌ای، صفحه ۶۴۱؛

Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Quran* (Washington, D.C.: The Islamic Center, 1934), p. 1306, n. 4334.

خداوند به پیامبری مبعوث شده باشد، خداوند او را برای هدایت مردم مکه و شهرهای اطراف آن به رسالت مبعوث کرده است تا وی به زبان عربی آنها را هدایت و ارشاد کند. در اینصورت میتوان گفت که بر طبق مدلول آیه مذکور، لزوم دین اسلام برای ایرانیان فارسی زبان فاقد صیغه شرعی و با فلسفه منطقی است.

هر یک از آیات مذکور به تنهایی میتوانند دال بر این واقعیت باشد که بر طبق صراحت کلام خدا در آیات مذکور خداوند پیامبر هر قومی را از بین اتباع همان قوم برمی انگیزد و احکام و فرامین الهی باید به زبان همان قوم به اتباعش ابلاغ شود و با توجه به اینکه خداوند بصراحت بر طبق آیه ۱۹۵ سوره شعرا به پیغمبر حکم کرده که مردم را باید به زبان عربی هدایت کند. بنابراین رسالت او نیز باید محدود به قوم عرب بوده و پیامبر خدا برای قوم ایرانی باید از بین خود ایرانیان مبعوث و ظهور کند و به زبان فارسی که زبان ایرانیان است، مردم این سرزمین را به معنویات ارشاد کند و چون محمد از میان قوم عرب ظهور کرده و به فرمان خدا باید مردم را به زبان عربی هدایت کند، لذا نمیتواند برای ایرانیان نیز پیامبر شمارد.

اما صرف نظر از واقعیت مذکور، حداقل مفهومی که از آیات مذکور میتوان گرفت آنست که حتی خدا و رسول هم بر طبق آیات مذکور تصدیق کرده اند که دعا و نماز باید به زبان فارسی که انسان قادر به فهم و درک آن باشد انجام بگیرد و برگزاری فرایض مذهبی به زبان خارجی و نامفهوم عملی عبث و غیر منطقی میباشد. در رهگذر توضیحات و استدلالات مذکور، یک محقق بیطرف ممکن است اظهار عقیده کند که دلیل اصرار آخوند های ایرانی در قرائت قرآن و انجام فرایض مذهبی ایرانیان به زبان عربی آنست که نامبردگان خود به نقاط ضعف فلسفی قرآن و تعارضات و تضادهای بیشمار آن آگاه بوده و بمنظور اینکه دستگاه سوداگری دینی خود را در رونق نگهدارند، لذا قرائت قرآن و انجام فرایض دینی ایرانیان را به زبان غیر عربی برای آنها ممنوع می شمارند.

بهر حال، ترجمه ها و تفاسیر بعضی از گفتارها و متون و احکام قرآن را که تا کنون به زبان فارسی بعمل آمده و در واقع مترجمان و مفسران مربوط کوشش کرده اند، با ترجمه ها و تفاسیر غیر مرتبط، نارسایی ها، تعارضات و فلسفه های غیر منطقی و نامعقولانه مطالب

قرآن را پوشیده نگهدارند و یا آنها را خنثی سازند، به شرح زیر میتوان نقد کرد^۱:

آیا خداوند آدم را با یک دست خلق کرده و یا با دو دست و یا با علم و قدرت و مهارتش؟

آیه ۷۵ سوره ص برای خداوند دست قائل شده و حاکی است که خداوند دارای دست است و آدم را با دست و یا دستهای خود خلق کرده است. متن آیه مذکور و ترجمه فارسی آن به شرح زیر است:

قَالَ يَا آدَمُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي ...

«خداوند به شیطان فرمود ای ابلیس ترا چه مانع شد که به موجودی که من با دست خود آفریدم سجده کنی ...»

چنانکه ملاحظه میشود، در متن آیه مذکور کلمه «ید» و یا «دست» بعنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده وجود خدا بکار رفته است. بطوریکه میدانیم کلمه «ید» در زبان عربی بغير از «دست» معنی و مفهوم دیگری ندارد، اما مترجمین و مفسران قرآن که هنگام ترجمه آیه مذکور، اختصاص یک و یا دو دست را برای خدا بر خلاف عقل و منطق تشخیص داده و بعبارت دیگر در موقع ترجمه اصل آیه مذکور در مانده اند، از ترجمه اصیل متن آیه طفره رفته و لذا بعضی از آنها برای خدا «دست» و بعضی دیگر «دو دست» قائل

۱- از بین کلیه ترجمه ها و تفسیرهایی که تا کنون از قرآن به زبان فارسی بعمل آمده، نویسنده این کتاب یکی از معتبرترین آنها را که تحت عنوان قرآن مجید با انتخاب التفسیر فارسی، مهدی الهی قمشه ای به سرمایه نصرت اله شیخ العراقین بیات، به خط سید حسین میرخانی و بدون ذکر نام ناشر در سال ۱۳۲۷ خورشیدی، چاپ و منتشر شده است، برای این بحث انتخاب کردم. دلیل انتخاب قرآن مذکور آنست که بعضی از ترجمه ها و تفاسیری که تا کنون از قرآن به زبان فارسی بعمل آمده، مانند قرآن کریم و فرقان عظیم با ترجمه فارسی و کشف الایات از انتشارات جاویدان، تهران، فاقد ذکر نام مترجم و یا مفسر است و لذا اگر قرآن مذکور یا یکی از قرآنهاى مانند آن برای این بحث انتخاب میشد، ممکن بود این فرض را بوجود آورد که چون قرآن مورد نظر، دارای نام مترجم و یا مفسر نیست، نسخه غیر معتبری است که نمیتوان به متون آن متکی شد. بنابراین نویسنده این کتاب، قرآن مهدی الهی قمشه ای را که کلیه مراجع روحانی در ایران آنرا از معتبرترین ترجمه ها و تفاسیر قرآن به زبان فارسی میدانند، برای مطالب این فصل انتخاب کرده است.

شده و «دست» و یا «دستهای» خدا را به شرح زیر با مفاهیم مختلف تفسیر کرده اند. قرآن مهدی الهی قمشه ای^۱، کلمه «ید» را که در اصل معنی یک دست می‌دهد به «دودست» ترجمه کرده و بعد از ترجمه کلمه «ید» به «دودست» تفسیر (علم و قدرت) را در پرانتز به آن افزوده و بدین ترتیب یکی از دستهای خدا را «علم» او و دست دیگرش را «قدرت» وی تفسیر کرده است تا بدینوسیله غیر منطقی بودن متن قرآن را در این باره تعدیل کند.

قرآن ابوالقاسم پاینده^۲ کلمه «ید» را بطور کلی «به دست قدرت» خدا تفسیر کرده است.

قرآن کریم و فرقان عظیم^۳، چاپ انتشارات جاویدان، کلمه «ید» را به «دودست قدرت» خدا ترجمه و تفسیر کرده است.

قرآن یوسف علی^۴، در ترجمه انگلیسی آیه مورد نظر، به سادگی برای «ید» ترجمه «دو دست» بکار برده و درزیر نويس ۴۲۲۹ صفحه ۱۲۳۲ «دستهای خدا» را به «قدرت خدا و مهارت خلاقه» او تفسیر کرده است.

حال آیا واقعا خدا یک دست و یا دودست دارد و آیا آدم را با یک دست و یا دودست خلق کرده است؟ و یا اینکه اصولاً کلمه «ید» در قرآن مفهومی غیر از آنچه که مادر فرهنگ های لغت خوانده ایم دارد؟ اینها پرسشهایی است که حتی دانش مبالغه-کننده مترجمین و مفسرین قرآن برای آنها پاسخی ندارند و یک مسلمان مومن باید چشم بسته مفاهیم غیر منطقی مذکور را بدون مزه کردن بعنوان کلام خالص الهی هضم کند، تا در ایمانش خللی بوجود نیاید.

۱- مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۶۰۷

۲- قرآن ابوالقاسم پاینده (تهران: ۱۳۳۶)، صفحه ۲۷۲

۳- قرآن کریم و فرقان عظیم (تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۳۷)، صفحه ۳۳۷

4- Yusuf Ali, *The Holy Quran*, p. 1232.

خمس، غنائم جنگی و کلیه اموالی که بدون دسترنج مردم حاصل میشود، باید به مالکیت محمد اختصاص داده شود!

آیه ۱ سوره انفال میگوید:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ...

«در باره حکم انفال از تو سؤال میکنند، بگو که انفال مخصوص خدا و رسول است (که رسول و جانشینانش بهر کس و هر قدر صلاح بدانند ببخشند)»^۱

بطوریکه ملاحظه میشود، مترجم پس از اینکه ترجمه اصیل آیه مذکور را ذکر کرده، سپس به این فکر افتاده است که آیه مذکور فاقد نهاد منطقی است و خواننده پس از خواندن این آیه بطور طبیعی با خود فکر میکند، درحالیکه قرآن، محمد را فردی از افراد بشر تلقی کرده که تفاوتش با سایر افراد مردم تنها مأموریت وحی احکام و فرامین الهی^۲ است و با توجه به اینکه اساس و پایه اسلام بر برابری و برادری استوار شده است، به چه دلیلی انفال (یعنی غنائمی که بدون جنگ از دشمنان بدست مسلمانان می افتد و زمینهای خراب بدون مالک، معادن، بیشه ها، فراز کوهها، کف رودخانه ها و میراث افرادی که وارث ندارند و آنچه که بدون رنج مردم حاصل میشود) باید به مالکیت محمد درآید. لذا مترجم بمنظور اینکه مفهوم غیر عقلایی آیه مورد نظر را که کلیه اموال مذکور را به مالکیت محمد اختصاص داده است تعدیل کند، پس از ذکر کلمه خدا و رسول پرانتزی باز کرده و اضافه میکند (که رسول و جانشینانش بهر کس و هر قدر صلاح بدانند ببخشند). درحالیکه میدانیم در ساختمان کلمات و عبارات آیه مورد نظر مطلقاً چنین مفهومی دیده نمیشود و هیچ کلمه ای نیز در آیه مذکور وجود ندارد که دال بر چنین تفسیری باشد. نکته جالب توجه آنجاست که آیه ۴۱ سوره انفال و آیات ۶ و ۷ سوره حشر نیز عیناً دارای احکامی شبیه به آیه ۱ سوره انفال می باشند، ولی مترجم تفسیر آیه ۱ سوره انفال را (که رسول و جانشینانش بهر کس و هر قدر صلاح بدانند ببخشند)، به آنها نیفزوده است.

۱ - مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۲۲۹

۲ - آیه ۶ سوره سجد.

آیه ۴۱ سوره انفال حاکی است:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالسَّكِينِ وَأُولِي السَّبِيلِ ۚ ...

«و بدانید از آنچه که به غنیمت بشما میرسد، یک پنجم آن مخصوص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و درماندگان در سفر میباشد...»

آیه ۶ سوره حشر میگوید:

وَمَا آتَاكُمُ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُ فَمَا آوَحَيْتُمُ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُكَلِّمُ
رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ۝

«و آنچه که خداوند از اموال آنها (یهودیان بنی نضیر) به غنیمت به شما داد، متعلق به رسول است که شما سپاهیان اسلام بر آن اسب و استری نتاختید، ولیکن خدا رسولانش را به هر کسی که بخواهد، مسلط گرداند و خدا بر هر چیز تواناست.»

و آیه ۷ سوره حشر میگوید:

مَا آتَاكُمُ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ۝
وَأُولِي السَّبِيلِ ۚ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةَ بَيْنَ الْأَعْيُنِ ۚ وَمَا فَسَّرْنَا مِنْكُمْ
غَنَّةً فَإِن تَلَّهَا وَأَقْرَبُوا اللَّهَ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ اللَّهُ شَهِيدًا لِّلْعَقَابِ ۝

«و آنچه که خدا از اموال کافران قریه ها به رسول خدا غنیمت داد، متعلق به خدا و رسول و خویشاوندان رسول، یتیمان، فقرا و درماندگان در سفر است. این حکم برای آنست که غنائم، ثروت توانگران راز یاد نکند و شما آنچه رسول دستور دهد بگیریید و هر چه نمی کند و گذارید و از خدا بترسید که مجازات خدا بسیار شدید است.»

در حالی که مترجم، در ترجمه آیه ۱ سوره انفال به شرحی که گذشت، جمله (که رسول و جانشینانش به هر کس و هر قدر صلاح بدانند ببخشند) را بعنوان تفسیر بعد از عبارت «خدا و رسول» اضافه کرده، ولی آیه ۴۱ سوره انفال و دو آیه ۶ و ۷ سوره حشر را عیناً و بدون تفسیر مذکور به فارسی ترجمه کرده است و لذا بطوریکه متون آیات مذکور دلالت میکنند، قرآن حکم میکند که غنائم حاصله از یهودیان بنی نضیر و کافران بر طبق آیه ۶ سوره حشر منحصر به رسول و مطابق مدلول آیه ۷ سوره حشر به رسول و گروهی دیگر اختصاص داده شود.

اکنون این پرسش پیش می آید که درحالی که هر سه آیه مذکور دارای یک مفهوم واحد هستند، چرا مترجم به آیه ۱ سوره انفال تفسیر (که رسول و جانشینانش به هر کس و هر قدر صلاح بدانند ببخشند) را اضافه کرده، ولی در ترجمه آیات ۶ و ۷ سوره حشر در این باره سکوت اختیار کرده است؟ شاید پاسخ پرسش مذکور این باشد که با توجه به اینکه انفال هشتمین سوره قرآن و حشر نهمین سوره قرآن است، یا مترجم هنگام ترجمه آیات ۶ و ۷ سوره حشر فراموش کرده است که قبلاً تفسیر مذکور را به مفهوم آیه ۱ سوره انفال اضافه کرده و یا اینکه صراحت مفاهیم دو آیه ۶ و ۷ سوره حشر را آنچنان قوی یافته که صلاح را در ترجمه بدون تفسیر و تحریر یافته دیده است.

روش خداوند در گمراه کردن بندگانش چیست؟

آیه ۱۴۳ سوره نساء حاکی است:

مَنْ يَدْعُ بَيْنَ بَيْنِ ذَٰلِكَ إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ۝

«دودل و مرددباشند، نه بسوی مومنان یکدل میروند و نه بجانب کافران و هر که را خدا گمراه کند، پس هر گز او را به راه راست نخواهی یافت.»

مترجم هنگامی که با متن آیه مذکور برخورد کرده، با خود اندیشیده است که چگونه خداوند تبارک و تعالی، حاضر میشود بندگان ضعیفش را گمراه کند و آنهم چنان گمراهی که هرگز به راه راست هدایت نشوند. لذا مترجم بمنظور تعدیل مفهوم غیر منطقی آیه مذکور، پس از عبارت «و هر که را خدا گمراه کند» پرانتزی باز کرده و افزوده است (یعنی بانمودن راه هدایت باز به اختیار راه ضلالت پوید و خدا او را بخود واگذارد تا گمراه شود).^۱ بطوریکه می بینیم در متن آیه مذکور مطلقاً کلمه ای که دال بر مفهوم عبارت داخل پرانتز باشد وجود ندارد و مترجم جمله مذکور را بمنظور تعدیل غیر منطقی مفهوم آیه به آن افزوده است.

آیه ۲۳ سوره جاثیه اشعار می‌دارد:

۱- مهدی الهی قمشه‌ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۱۳۵

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمِهِ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَكَلًا تَذَكُّرًا ۝

«ایرسول آیا میبینی کسی که هوای نفسش را خدای خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه ساخته و مهر بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده، پس او را بعد از خدا دیگر که هدایتش خواهد کرد.»

مترجم آیه مذکور هنگامی که می بیند، صراحت آیه قرآن حاکی است که «خدا بطور دانسته بنده اش را گمراه میکند» شاید از استناد صفت گمراه کننده آنها بدین صراحت به شگفتی افتاده و بمنظور اصلاح مدلول غیر منطقی آیه مذکور پس از جمله «خدا او را دانسته گمراه ساخته»، پرانتزی باز و عبارت (پس از اتمام حجت) را در آن ذکر کرده است. حال آنکه بطور یکه ملاحظه میشود، آیه مذکور مطلقاً فاقد کلمه و یا کلماتی که چنین مفهوم و یا تفسیری را افاده کند، میباشد.

آیا دودر یابی که یکی دارای آب شیرین و دیگری دارای آب شور است، میتوانند با یکدیگر مخلوط شوند، ولی هر یک طعم و مزه خود را حفظ کنند؟

در قرآن سه آیه وجود دارد که هر سه یک مفهوم را افاده میکنند. یکی آیه ۵۳ سوره فرقان و دیگری آیات ۱۹ و ۲۰ سوره رحمن میباشد. آیه ۵۳ سوره فرقان میگوید:

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ لَذِئٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَرِجْرًا مَحْجُورًا ۝

«و او خدایی است که دودر یا را بهم آمیخت که یکی آب گوارا و شیرین و دیگری آب شور و تلخ بود و بین آنها وسیله ای قرار داد که از یکدیگر جدا بمانند.»

آیات ۱۹ و ۲۰ سوره رحمن نیز اشعار میدارند:

۱۹- مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِينِ ۝ ۲۰- بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيانِ ۝

«اوست که دودر یا را بهم آمیخت و میان آن دودر یا برزخ و فاصله ای قرارداد که با یکدیگر مخلوط نشوند.»

ما اکنون در عصری بسر میبریم که بشر ضمن سایر پیشرفتهای حیرت انگیز علمی، یکی پس از دیگری سیارات آسمانی را کشف و از نفت مواد غذایی تهیه میکند، ولی تاکنون هیچ نوع تشوری علمی برای آمیختن دو مایع با یکدیگر در عین حال جدا نگهداشتن آنها از یکدیگر حتی در تخیل نیز نیامده است. قرآن عبدالله یوسف علی^۱ که از معروفترین قرآنهاست که با دو متن عربی و انگلیسی چاپ شده است، تفسیر آیه ۵۳ سوره فرقان را به ترجمه و تفسیر آیه ۶۰ سوره کهف و پاورقیهای مربوط به آن زیر شماره های ۲۴۰۴ و ۲۴۰۵ رجوع میدهد.

تفسیر مذکور آمیختن دودر یا را به وصل شدن دو بازوی در یای سرخ، یعنی خلیج عقبه و خلیج سوئز و ریختن آنها به در یای سرخ مربوط میدانند. اما قرآن مذکور به این سؤال پاسخ نمیدهد که ولو آنکه فرض کنیم دو خلیج عقبه و سوئز، یکی دارای آب شیرین و دیگری دارای آب شور و تلخ باشد، چگونه ممکن است آب این دو خلیج در هنگام ورود به در یای سرخ با یکدیگر مخلوط شوند، معینا قسمتی از آب در یای سرخ شیرین و قسمت دیگری از آن دارای آب شور و تلخ باشد. قرآن مذکور همچنین از قول بیضاوی گفته است که ممکن است هدف از آمیختن دودر یا با یکدیگر، آمیزش علم و اطلاع موسی و خضر با یکدیگر باشد.

بهر حال، در حالیکه کلیه دانشمندان قرآن شناس جهان از مفهوم آیات مذکور در باره «آمیختن دودر یا با یکدیگر و در عین حال جدا ماندن آبهای آنها از یکدیگر» در شگفتی مانده و قادر به تفسیر آنها نشده اند، ولی قرآن الهی قمشه ای با وسعت لایتناهی اندیشه و تخیلش، این غامض علمی، فلسفی و دینی را به آسانی حل کرده و گفته است، منظور از آمیختن دودر یا با یکدیگر (دودر یای علم و حلم علی و فاطمه یا در یای آب شور و گوارا) می باشد. عین ترجمه و تفسیر آیه مذکور که در صفحه

1- Yusuf Ali, *The Holy Quran*, p. 393.

۷۰۵ قرآن الهی قمشه ای ذکر شده به شرح زیر است:

اوست که دودر یا (ای علم وحلم علی وفاطمه یا در یای آب شور و گوارا) را بهم آمیخت (تا مختلط شدند) و میان آن دودر یا برزخ و فاصله ایست که تجاوز به حدود یکدیگر نکنند.^۱

آیا دستهای ابولهب بعنوان مجازات او قبلاً قطع شده و یا بر اثر نفرین خدا در آینده قطع خواهد شد؟

آیه ۱ سوره لهب اشعار میدارد:

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝

«ابولهب نابود باد و دستش که سنگ می افکند، قطع گردید.»

آیه مذکور یکی از آیه های قرآن است که با خصوصیات ذات پروردگار مبانیت کامل دارد. در آیه مذکور خداوند بعینه مانند یک انسان ضعیف و احساساتی، خشمگین میشود و خود را در برابر یک بنده بیقدر مانند ابولهب قرار میدهد و به وی نفرین میکند و میگوید «دستت قطع شود که به پیغمبر سنگ افکندی.»

اما مترجم قرآن مورد نظر، بمنظور خنثی کردن این خاصیت نامعقول از کلام خداوند، زمانهای فعل را تغییر داده و بجای اینکه فعل آیه مذکور را بطور اصیل و در صیغه آینده ترجمه کند و بگوید: «ابولهب نابود باد و دستش که سنگ می افکند بریده باد،» برای فعل آیه زمان گذشته بکار برده و آنرا ترجمه کرده است: «ابولهب نابود باد و دستش که سنگ می افکند قطع گردید.»^۲

بدیهی است که با این ترجمه خواننده فکر خواهد کرد که دودست ابولهب قبلاً بعنوان مجازات قطع گردیده است، نه اینکه مفهوم آیه، دال بر نفرینی است که تحقق آن در آینده آرزو شده است.

در بیروت (پایتخت لبنان) قرآنی زیر عنوان قرآن الکریم بوسیله انتشارات دارالکتاب الوبنانی به چاپ رسیده است. در این قرآن مترجم به کلی خود را از مفهوم غیر منطقی آیه ۱ سوره لهب آزاد کرده و آن را به این شرح ترجمه و تفسیر کرده است: «قدرت ابولهب نابود خواهد شد و خودش نیز هلاک خواهد گردید.»

۱- مهدی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۷۰۵

۲- ماخذ بالا، صفحه ۸۰۸

آیا «آسمان» و «باران» دارای یک معنی هستند و خداوند هر موقع اراده کند، آسمان را روی زمین رها خواهد کرد؟

بعضی از آیات قرآن دارای آنچنان مفاهیم نامعقولی هستند که مترجمان و مفسران آن ناچار شده اند، بمنظور فرار از بن بست های غیر منطقی قرآن، تفسیرهایی که مطلقاً با اصل کلمه ارتباطی ندارد، برای آیات مذکور قائل شوند. از جمله آیات مذکور آیه ۶۵ سوره حج بشرح زیر است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفَلَاقَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُسَلِّفُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرؤُوفٌ رَحِيمٌ ۝

«آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین وجود دارد در اختیار تو قرار داده است و کشتی ها به فرمان او در دریا سیر میکنند. و خدا نگه میدارد آسمان را که روی زمین نیفتد، مگر هنگامی که فرمان این عمل را صادر کند و بدرستی که خداوند مهربان و بخشنده است.»

مترجمان و مفسرانی که قرآن را بزبان فارسی ترجمه و تفسیر کرده اند در برابر مفهوم غیر عقلایی آیه مذکور تسلیم شده و «سما» را با مفهوم اصلی آن یعنی «آسمان» به فارسی ترجمه کرده و به صراحت اشعار داشته اند، خداوند آسمان را بالای زمین نگهداشته و هر زمانی که فرمان صادر کند، آسمان روی زمین خواهد افتاد. اما یوسف علی در ترجمه و تفسیر قرآن معروف خود به زبان انگلیسی، چاره تعدیل مفهوم غیر عقلایی آیه مذکور را در تحریف معنی «سما» جستجو کرده و با تهور ادبی قابل توجهی بعد از کلمه sky که در زبان انگلیسی معنی «آسمان» می دهد، کلمه «باران» را در پرانتز اضافه کرده و در زیر نویس شماره ۲۸۴۷ به مفاهیم کلمه «سما» معنی «باران» را نیز افزوده و نوشته است، مقصود خداوند از ذکر کلمه «سما» در آیه مورد نظر «باران» بوده است.

باید گفت اولاً کلمه «سما» در زبان عربی، مفهوم «باران» ندارد، ثانیاً با توجه به اینکه قرآن در آیه ۲۲ سوره بقره هنگام صحبت از «باران» گفته است «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» «فرود آورد از آسمان آب را»، در آیه ۱۱ سوره طارق اشعار داشته است «وَالسَّمَاءَ ذَاتِ

الرَّجْعِ» «وآسمان فرور یزنده باران» ودر آیه ۲۵ سوره عبس بیان داشته است «إِنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» «که ما آب باران را فرور یختیم»، معلوم نیست چرا خداوند در آیه مورد نظر (۶۵ سوره حج)، باید چنین استعاره عجیبی را بکار برد.

از بررسی آیه مذکور واقعیت دیگری نیز مستفاد خواهد شد و آن اینست که خدای محمد بیش از آنچه که به فکر بشر بتواند برسد، نسبت به بندگانش مهربان و بخشنده بوده است. زیرا بطوریکه میدانیم خداوند در سراسر قرآن بکرات به شرح مصائب و بلاهایی که بر بندگان خطا کارش نازل کرده می پردازد و از جمله در آیه ۷۸ سوره اعراف میگوید، بر آنهایی که نسبت به صالح پیغمبر نافرمانی کردند، زلزله ایجاد و آنها را هلاک کردیم. در آیه ۸۴ همان سوره میگوید، چون قوم لوط پیغمبر خود را از شهر بیرون کردند بر آنها بارانی از سنگ ریزه فرو باریدیم. در آیه ۱۳۳ همان سوره میگوید، بر آنهایی که معجزه های موسی را سحر تلقی کردند، طوفان و ملخ و شپشک و وزغ و خون فرستادیم. در آیه ۷۷ سوره انبیاء میگوید قوم بد کار نوح را که از اطاعت از پیامبر خود سر باز زدند به طوفان غرق کردیم. در آیه ۴۰ سوره عنکبوت میگوید، هر طایفه ای را به کیفر گناهشان مجازات کردیم، بعضی را بر سرشان سنگ فرو باریدیم، برخی را به صیحه عذاب آسمان، گروهی را بوسیله زلزله و جمعی دیگر را با غرق در دریا یا به هلاکت رسانیدیم. اما با توجه به کلیه مصائب و بلاهایی که الله محمد معترف است بر سر بندگانش فرود آورده و آنها را به هلاکت کشانیده است، «جای بسی شکر و سپاس است که او بیلیون ها سال آسمان را بالای زمین نگهداشته و تا کنون آن را برای مجازات بندگانش روی سر آنها رها نکرده است.»

چگونه خداوند به بندگانش مکر میکند!

آیه ۹۹ سوره اعراف بطور صریح به ذات یکتای خداوند «مکر» نسبت داده و دوبار کلمات «مکر الله» را بکار برده است. مفهوم آیه مذکور و ترجمه فارسی آن به شرح زیر است:

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ۝

«آیا پس ایمن شدند از مکر خدا پس ایمن نمی‌شوند از مکر خدا جز گروه زیانکاران.»
 بطوریکه ملاحظه می‌شود، آیه مذکور به صراحت به خداوند نسبت «مکر» داده
 و اشعار داشته است که خداوند «مکر» بکار می‌برد. و اما آیا کلمه «مکر» چه مفهومی
 دارد؟ کلمه «مکر» یک کلمه خالص عربی است که بغیر از حیل و نیرنگ هیچ مفهوم
 دیگری ندارد و کلیه فرهنگ‌های لغت برای کلمه «مکر» ترجمه فریب و نیرنگ قائل
 شده‌اند. از جمله فرهنگ عمید^۱، برای کلمه «مکر» سه مفهوم فریب، حیل و خدعه را
 بکار برده است. قاموس الفارسیه^۲، کلمه «مکر» را به معانی حیل، خداع، خدعه
 و مکر ترجمه کرده و فرهنگ جدید عربی انگلیسی^۳، برای کلمه «مکر» مفاهیم
 deceive, beguile, delude, by guile, craft را قائل شده است.
 اما مترجمین و مفسرین قرآن برای اینکه قرآن را از اتهام بکار بردن کلمه «مکر» و یا
 حیل و خدعه و فریب برای خداوند برکنار دارند، به فکر چاره جویی و تحریف مفهوم کلمه
 «مکر» افتاده و هر یک از آنها برای لغت مذکور تفسیر خاصی قائل شده‌اند. برای مثال
 قرآن مهدی السی قمشه‌ای^۴، «مکر خدا» را به «آزمایش و مجازات خدا» تفسیر کرده و
 بعد از بکار بردن کلمات «مکر خدا» در پراکنده اضافه کرده است، (یعنی آزمایش
 و مجازات خدا).

قرآن ابوالقاسم پاینده^۵ برای کلمه «مکر» مفهوم «تدبیر» بکار برده است، و قرآن
 یوسف علی^۶ که قرآن را به انگلیسی ترجمه و تفسیر کرده است، برای کلمه «مکر» مفهوم
 Plan به معنی «نقشه» که البته دارای مفهوم «توطئه» نیز می‌باشد، بکار برده

۱- حسن عمید، فرهنگ عمید (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۳)، صفحه ۱۱۲۷

۲- دکتر عبدالعظیم محمدحسین، قاموس الفارسیه (لبنان: دارالکتاب البانیه، ۱۴۰۲-۱۹۸۲)،
 صفحه ۶۷۹

۳- لیاث انطوان الیاس، Modern Dictionary Arabic-English (قاهره: مطبوعات جدید
 الیاس، ۱۹۶۲)، صفحه ۶۱۵

۴- مهدی السی قمشه‌ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۲۱۱

۵- قرآن ابوالقاسم پاینده، صفحه ۹۸

6- Yusuf Ali, The Holy Quran, p. 370.

است. اما قرآن کریم و فرقان عظیم^۱ که در واقع قرآن را بطور تحت اللفظی و کلمه به کلمه بدون توجه به بلاغت کلام ترجمه کرده است، بطور صریح کلمه «مکر» را به مفهوم خود کلمه یعنی «فریب و نیرنگ» بکار برده است.

حال آیا کدامیک از مفاهیم بکار برده شده بوسیله مترجمان و مفسران مذکور برای «مکر» درست است؟ آیا کلمه «مکر» مفهوم «خدعه، حيله، و فریب» دارد یا «آزمایش و مجازات خدا»، یا «تدبیر» و یا «توطئه»؟

واقعیت آنست که خود مترجمان و مفسران مذکور بهتر از هر کس دیگری از واقعیت مفهوم کلمه «مکر» با اطلاع بوده اند، ولی انتساب کلمه «مکر» به خداوندی که قرآن ۹۹ لقب برای او قائل شده، آنچنان برایشان شاق و غیر عملی بوده که ناچار شده اند، بجای استناد خصیصه شنیع «مکر» برای خداوند، به خود بر چسب نادانی بزنند.

هدف خداوند از خلق زنان این بوده است که مردان با آنها مقاربت کنند و از آنها تمتع بگیرند.

در قرآن آیاتی وجود دارد که راجع به همسران مردان سخن میگوید. مهمترین این آیات عبارتند از آیه ۷۲ سوره نحل، آیه ۱۶۷ سوره شعراء، آیه ۲۲۳ سوره بقره و آیه ۳۴ سوره نساء. متن این آیات و ترجمه آنها بزبان فارسی به شرح زیر است.

آیه ۷۲ سوره نحل:

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنَ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لَّتَمْتَعُوا بِهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَوٰنِ وَرَبَّ لَكُمْ مِّنَ الْعَالَمِينَ ...

«و خدا از جنس خودتان برای شما جفت آفرید و از آن جفت ها پسران و دختران و دامادان و نوادگان بر شما خلق فرمود و از نعمت های پاکیزه لذیذ به شمار روزی داد...»
و آیه ۱۶۷ سوره شعرا حاکی است:

۱- قرآن کریم و فرقان عظیم، (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۳۷)، صفحه ۹۸.

وَكَلَّدْنَا مِنَ الْخَلْقِ لَكُمْ رَبِّكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ۝

«ورها مکتبید آنهایی را که خداوند برای شما خلق کرده است که همسران شما باشند، آری شما مردمی متعدی هستید.»

مترجم قرآن مورد نظر، به هر یک از ترجمه دو آیه مذکور تفسیری درباره زنان اضافه کرده است که شان و مقام زن را در اجتماع در حد موجودی که تنها برای آسایش و تمتع مردان آفریده شده، کاهش میدهد. این دو تفسیر را بطور کلی میتوان نماینده طرز فکر روحانیون و آخوند‌های ایرانی و همچنین نظر اسلام نسبت به زنان دانست. بدین شرح که مترجم در ترجمه آیه ۷۲ سوره نحل پس از ذکر جمله «و خدا از جنس خودتان برای شما جفت آفرید»، پرانتزی باز کرده و اضافه میکند (یعنی زنان را برای آسایش و آرامش مردان آفرید).^۱ و در ترجمه آیه ۱۶۷ سوره شعرا پس از ذکر عبارت «ورها مکتبید زنانرا که خدا همسر شما» پرانتزی باز و این تفسیر را اضافه کرده است: (و برای تمتع و مقاربت آفریده).^۲

این دو تفسیر در باره زنان بوضوح نشان میدهد که در اسلام نه تنها موضوع تساوی زن و مرد یک رویای خیالی و بدون مفهوم است، بلکه اسلام به زنان بعنوان آلت تمتع مردان نگاه میکند و معتقد است که خدا از زنان را برای تمتع مردان آفریده است.

آیا شیعه گری در زمان حیات محمد بوجود آمده و یا بعد از آن؟

مطلب عجیب دیگری که مترجم قرآن مورد نظر وارد متون قرآن کرده، موضوع شیعه و شیعه گری و ذکر نام علی، امام زمان و شیعیان در ترجمه و تفسیر قرآن میباشد. بطوریکه میدانیم شیعه و شیعه گری پس از مرگ محمد و در نتیجه جنگ صفین بوجود آمد و تا زمانی که محمد در قید حیات بود، هنوز اسلام به مذاهب گوناگون تقسیم نشده و سخنی از شیعه و شیعه گری در کار نبود و محمد نیز خود مطلقاً سخنی درباره

۱- مهدی السی قمشه‌ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۲۵۷

۲- مأخذ بالا، صفحه ۴۹۳

شیعه و شیعه گری بر زبان نیاورده است، ولی در آیات مشروحه زیر بطور یکه می بینیم، مترجم علی، امام زمان و شیعیان را در لابلای متون قرآن جای داده است.

آیه ۸۹ سوره انعام میگوید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ اتَّيْنَهُمُ الْكُتُبَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرُ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ۝

«آنها (پیامبران) کسانی بودند که ما به آنها کتاب و فرمان و نبوت عطا کردیم. پس اگر مردم به آنها ایمان نیاوردند، ما قومی را که هرگز کافر نشوند برای آنها خواهیم گماشت.» مترجم پس از ذکر عبارت «ما قومی را که هرگز کافر نشوند»، پرانتزی باز کرده و جمله (و همیشه از دل و جان مانند علی و شیعیان او ایمان دارند) را بعنوان تفسیریه مفهوم آیه مذکور افزوده است، در حالیکه در زمان نزول قرآن و بطور یکه گفته شد تا وقوع جنگ صفین، شیعه و شیعه گری وجود تخیلی هم نداشته است.

آیا «روز قیامت» و «زمان ظهور حضرت قائم» یکی است و در روز قیامت دنیایی بر عدل و رفاه بوجود خواهد آمد؟

در حالیکه «روز قیامت» و «زمان ظهور حضرت قائم» بر طبق احکام قرآن واحادیث مذهبی از یکدیگر جدا و هر یک فلسفه خاصی دارند، ولی مترجم قرآن مورد نظر بر طبق آیات زیر آنها را یکی دانسته است.

آیه ۹۸ سوره کهف حاکی است:

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا

«(ذوالقرنین) گفت که این لطف و رحمت خدای من است و آنگاه که وعده خدا فرارسد، آن سدر امتلاشی و پاره پاره گرداند و البته وعده خدا به تحقق خواهد پیوست.»

مترجم پس از ذکر عبارت «وعدده خدا فرارسد»، اضافه کرده است (که روز قیامت یا روز ظهور حضرت قائم است).^۱ نکته جالب در این موضوع آنست که بطوریکه در بحث «روز قیامت»^۲ شرح دادیم، خداوند در قرآن در ۳ مورد میگوید، علم قیامت نزد خداست و بغیر از او هیچکس آنرا نمیداند؛ درشش مورد میگوید، روز قیامت بسیار نزدیک شده است؛ در یک مورد میگوید، روز قیامت ممکن است بسیار نزدیک باشد و در دو مورد خدا به محمد دستور میدهد بگوید، نمیداند روز قیامت دور است و یا نزدیک.

این بود حکم خدا و رسول در باره روز قیامت و زمان وقوع آن در قرآن، ولی مترجم آیه ۹۸ سوره کهف، روی همه حرفهای خدا و رسول در باره روز قیامت خط بطلان کشیده و بطوریکه دیدیم، باجرات گفته است: «(روز قیامت روز ظهور حضرت قائم)»^۳ خواهد بود.

مترجم، این تفسیر شخصی را که تناقض تام با آنهمه آیات قرآن در باره وقوع روز قیامت دارد، مجدداً در آیه ۲۱ سوره سجده و آیه ۹۶ سوره انبیاء به شرح زیر تکرار و روز قیامت را روز قیام حجت عصر ذکر کرده است.

آیه ۲۱ سوره سجده:

وَلَتَنبِئَنَّكُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ ○

«و ما کافرا را عذاب نزدیک تر بچشائیم بغیر از آن عذاب بزرگتر و شدیدتر (قیامت یا قیام حجت عصر) تا مگر سوی خدا باز گردند.»

آیه ۹۶ سوره انبیاء:

حَتَّىٰ إِذَا فُجِّتِ الْأُجُوجُ وَ مَا جُوجُ وَ هُمْ فِي كُلِّ صَدَبٍ مُّسْتَلُونَ ○

«تاری که راه یا جوج و ما جوج باز شود و آنان از هر جانب پست و بلندی شتابان آیند (که روز قیامت یا قیام ولی عصر مقصود است).»^۴

صرف نظر از آنچه که در بالا در تعارض مفهوم «روز قیامت» و «روز ظهور حضرت

۱- مأخذ بالا، صفحه ۳۹۵

۲- به صفحه های شماره ۱۶۵ و ۱۶۶ همین کتاب مراجعه فرمائید.

۳- مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۳۹۵

۴- مأخذ بالا، صفحه ۲۳۱

قائم» شرح داده شد، یکی دانستن ایندوروز، تناقض دیگری را بوجود می آورد که بکلی فلسفه مذهبی هر دور و وزیر را بقیما از آنچه که احکام قرآن و احادیث مذهبی تا کنون در باره ایندوروز گفته اند، معرفی میکند. بدین شرح که بطوریکه آیات قرآن حاکی است، روز قیامت، روز آخر عمر جهان است که در این روز خداوند بحساب بندگانش رسیدگی میکند، نیکوکاران را به بهشت و بدکاران را بدوزخ میفرستد و از آن پس دیگر دنیایی وجود نخواهد داشت. اما بر طبق احادیث شیعه، حضرت قائم زمانی ظهور میکند که دنیا از فساد، ظلم و بیدادگری و معاصی کبیره بندگان خدا اشباع شده و حضرت قائم با ظهور خود به فساد و بیدادگری خاتمه داده و حکومتی شبیه به مدینه فاضله ای که تا کنون تنها در گفتار فلاسفه به آن اشاره شده، بوجود خواهد آورد و دنیا را پراز عدل و داد خواهد کرد. بعبارت دیگر ظهور حضرت قائم نقطه عطفی در تاریخ دنیا خواهد بود که دنیای ظلم و فساد را تبدیل به جهانی پراز عدل و آرامش خواهد کرد. در اینصورت یکی دانستن «روز قیامت» و «روز ظهور حضرت قائم» آنطور که مفسر آیات مذکور تصور کرده است، نه تنها خلاف عقل و منطق خواهد بود، بلکه با احکام قرآن و اصول و احادیث مذهبی نیز مغایرت خواهد داشت. بنابراین معلوم نیست تکلیف یک مسلمان مؤمن در هنگام قرائت قرآن و برخورد با آیات مذکور چه خواهد بود!

خدا به آنهایی که به امام زمان ایمان بیاورند، خلافت میدهد!

سوره نور دارای آیه ای است که هم متن آن جالب و قابل تأمل میباشد و هم تفسیری که مترجم از آن بعمل آورده، شایان بررسی است، بدین شرح که آیه ۵۵ سوره نور میگوید:

وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ ...

«خداوند به آن گروه از شما بندگان که ایمان بیاورند و اعمال نیکو انجام دهند، وعده داده است که به آنها در زمین خلافت دهد، همانطور که امت های صالح پیامبران قبل از آنها را چنین قدرتی عطا کرد و علاوه بر خلافت، دین آنانرا که دین مورد پسند او میباشد بر سایر

ادیان برتری خواهد داد و از آن پس خوف آنها را برایشان به ایمنی تبدیل خواهد کرد...»
 آیه مذکور را باید یکی از ظرافت های فکری محمد در جلب مردم به اسلام
 و فرمانبرداری از خود دانست. محمد با نزول آیه مذکور به مردم از قول خدا وعده و وعید
 میدهد که اگر به اسلام ایمان بیاورند و از او فرمانبرداری کنند، خداوند در روی زمین به
 آنها خلافت عطا میکند، دین آنها را بر سایر ادیان برتری خواهد داد و به آنها ایمنی خواهد
 بخشید.

و اما مترجم آیه مذکور، اصالت کلام خدا و پیغمبر، زمان خاصی را که دعوی نبوت
 در آن زمان انجام گرفته و شان نزول آیات قرآن، همه را بدست فراموشی سپرده و با تفسیری
 که برای آیه مذکور قائل شده، مستقیماً از زمان وحی آیات قرآن به پیغمبر به قرنهای بعد
 میان برزده و مدلول آیه مذکور را به ظهور امام زمان و عصر حجت مربوط کرده است.
 بدین ترتیب که مترجم پس از ذکر عبارت «خدا به آن گروه از بندگانش»، عبارت (به -
 خدا و حجت عصر)^۱ افزوده و سپس ترجمه آیه را ادامه داده و میگوید «ایمان آوردن و نیکوکار
 گردد و وعده فرموده که» و دو باره پرانتزی باز و داخل پرانتز عبارت (در ظهور امام زمان) را
 اضافه میکند. بنابراین ترجمه و تفسیر آیه مذکور به شکل زیر درآمده است:
 «خدا به آن گروه از شما بندگانش که (به خدا و حجت عصر) ایمان آوردن و نیکوکار گردد
 و وعده فرموده (در ظهور امام زمان) در زمین خلافت دهد...»^۲

بطوریکه ملاحظه میشود، نه تنها در آیه مذکور، بلکه در سراسر قرآن مطلقاً از امام
 زمان، ذکری نشده است، ولی مترجم آیه مورد نظر، حجت عصر را با خدا در یک سطح
 قرار داده و وعده و وعیدهای خدا و پاداش خدا به نیکوکاران، همه را در ایمان به حجت عصر
 و زمان ظهور او ارتباط داده است.

۱- مأخذ بالا، صفحه ۱۶۷

۲- مأخذ بالا.

۳- مأخذ بالا.

آیا امت آخر زمان همان مسلمانان صدری (مسلمانان صدر اسلام) هستند؟

ترجمه و تفسیر آیه ۱۵ سوره مزمل در جهت وارد کردن پدیده شیعه و شیعه گری در قرآن نیز درخور توجه است. آیه مذکور میگوید:

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قُرْعُونَ رَسُولًا ۝

« ما بشما (امت آخر زمان) رسولی فرستادیم که شاهد اعمال شماست. چنانکه بر فرعون هم رسول فرستادیم.»^۱

بطوریکه ملاحظه میشود، مترجم آیه مذکور بعد از کلمات «ما بشما» عبارت (امت آخر زمان) را اضافه کرده و لذا آیه مذکور این مفهوم را پیدا کرده است که خداوند محمد را برای هدایت امت آخر زمان به پیامبری مبعوث کرده است.

ترجمه و تفسیر آیه ۱۵ سوره مزمل به نحو مذکور، چندین پرسش به شرح زیر بوجود می آورد:

آیا مردم شبه جزیره عربستان در (۱۴۰۰) سال پیش، یعنی در زمان ظهور محمد، امت آخر زمان بوده اند؟ و یا اینکه عمر دنیا هنوز وارد دوره آخر زمان نشده است؟ و بالاخره آیا از ۱۴۰۰ سال گذشته باینطرف را باید دوره آخر زمان محسوب داشت؟

اگر مردم شبه جزیره عربستان را در ۱۴۰۰ سال پیش، یعنی در زمان ظهور محمد، بتوان (امت آخر زمان) نامید، در اینصورت چرا قیامت هنوز بوقوع نییوسته است؟ و اگر عمر دنیا هنوز وارد دوره آخر زمان نشده، پس چرا محمد لا اقل ۱۴۰۰ سال زودتر ظهور کرده است؟ و بالاخره اگر برای دویسش نخست نتوان پاسخ منطقی یافت، پس لاجرم باید دوره آخر زمان را از ۱۴۰۰ سال گذشته ببعده دانست. در اینصورت با توجه باینکه از حدود یکصد سال پیش، سیستمهای مارکسیسم، ایتیشیسم، نیهیلیسم، هیدونیسم و غیره، گروههای زیادی از مردم دنیا را زیر چتر خداشناسی که بدتر

از بیدینی است قرار داده، معلوم نیست، چرا «الله» یعنی خدای قهار، جبار و مکار محمد، برای ارشاد بشر چاره‌ای نمی‌اندیشد و لا اقل روز قیامت را تسریع نمی‌کند!

مسلمانان در بهشت خدا را ملاقات میکنند و شراب مینوشند!

آیه ۵ سوره دهر نیز از لحاظ موضوع مورد بحث این فصل شایسته بررسی است. آیه مذکور میگوید:

إِنَّ الْأَكْثَرِينَ مِنْكَ لَمِنَ الْكَافِرِينَ

«ونکوکاران عالم در بهشت از شرابی نوشند که دارای ترکیب کافر است.»

مترجم قرآن مورد نظر، آیه مذکور را به شرح زیر ترجمه و تفسیر کرده است:

«ونکوکاران عالم (که حضرت علی و فاطمه و حسن و شعیبا نشان باجماع خاصه و اخبار عامه مقصودند) در بهشت از شرابی نوشند که طبعش (در لطف و رنگ و بوی) کافر است (برخی گفتند شراب یقین بشهود جمال الهی است).»^۱

در آیه مذکور چند نکته قابل بحث وجود دارد، یکی اینکه در حالیکه دنیا در عصر حاضر دارای ۴٫۸ بیلیون نفر جمعیت است که از جمعیت مذکور ۸۵۰ میلیون نفر آن مسلمان و کمتر از ۱۰۰ میلیون نفر آن شیعه است، آیا نکوکاران دنیا تنها شیعیان علی هستند؟ نکته دوم آنست که بطوریکه در یکی از مباحث این کتاب گفته شد^۲، اگر نوشیدن شراب برای انسان زمینی مضر باشد، معلوم نیست چرا انسان بهشتی باید زندگی معنوی اش را در بهشت با شراب آلوده کند. بالاخره نکته جالب تر و در عین حال شگفت انگیزتر از دو نکته نخست، اینست که مترجم شراب را «بشهود جمال الهی»^۳ تفسیر کرده است. عبارت دیگر، بنا به عقیده مترجم، هدف آیه مذکور نوشیدن شراب در بهشت نیست، بلکه مقصود آن زیارت جمال خداوند در بهشت است.

۱- مأخذ بالا، صفحه ۷۱۹

۲- به صفحه شماره ۱۱۰ همین کتاب مراجعه فرمائید.

۳- فرهنگ عمید، «شهود» را «دیدن چیزی» ترجمه کرده است. فرهنگ عمید، تألیف حسن عمید (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۳)، صفحه ۷۸۹

این نکته ظریف، لاجرم این واقعیت را افاده میکند که درحالیکه خود محمد و سایر انبیاء قبل از او موفق به زیارت جمال خدا نشده اند و حتی محمد در شب معراج، صدای خدا را بوسیله جبرئیل شنید و آنچه که از آثار وجود خدا احساس کرد، صدای قلم خدا بود، اما انسان بهشتی که به یقین شیعه مرتضی علی است، خداوند را در بهشت ملاقات و دیدار خواهد کرد.

«گیور گیو» در شرح شب معراج مینویسد:

«در شب معراج پیغمبر به حدی به خداوند نزدیک شد که صدای قلم خداوند را می شنید، وی فهمید که خدا مشغول نگاهداری حساب افراد میباشد، ولی با اینکه صدای قلم خداوند را می شنید، و پیرا نمیدید، زیرا هیچکس نمیتواند خداوند را ببیند ولو پیغمبر باشد. وقتی پیغمبر اسلام میخواست به آسمان برود دید در آسمان اول یا آسمان ماه عده ای از فرشتگان که نگهبان بودند هویت اشخاص را واریسی میکردند تا بدانند چه کسانی عازم آسمان هستند.»^۱

هنگامی که محمد به آسمان هفتم رسید با ابراهیم ملاقات کرد و متوجه شد که ابراهیم شباهت خاصی با خودش دارد. در آنجا محمد با خداوند به مذاکره پرداخت و خداوند به او دستور داد که پیروانش باید در شبانه روز پنجاه رکعت نماز بگذارند. محمد در هنگام مراجعت در آسمان ششم با موسی درباره فرمان خداوند مشورت بعمل آورد و در نتیجه نزد خداوند استفاذه کرد که خداوند موافقت کند، پیروانش بجای پنجاه رکعت در شبانه روز فقط هفده رکعت نماز بگذارند که این موضوع مورد موافقت خدا قرار گرفت.^۲

عقیده مفسر مذکور اگرچه با مفهوم آیه ارتباط لغوی و منطقی ندارد، اما عقیده به - ملاقات افراد بشر با خدا در قرآن تازگی ندارد و بوسیله محمد به مسلمانان وعده و بشارت داده شده است. چنانکه قسمت آخر آیه ۲۲۳ سوره بقره میگوید:

... وَأَخْلَمُوا أَنْكُم مِّنْ قُوَّةٍ وَأَنْتُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ ○

۱- گیور گیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحه ۱۴۱

۲- محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، (قاهره، الشب)، جلد سوم، صفحه ۳۰، ابن هشام،

زندگی محمد، تنظیم از بلاغ، ۱۸۸۷، ۲ جلد، جلد اول، صفحه ۲۶۸

«... و از خدا بترسید و بدانید که با خدا ملاقات خواهید کرد و اهل ایمان را بشارت بده.»
 بهر حال، در حالیکه حتی پیغمبر خدا در آسمان هفتم بطور مستقیم موفق به شنیدن
 صدای خدا نشد، مترجم قرآن مورد نظر، معتقد است شیعه مرتضی علی در بهشت به-
 ملاقات خدای نادیده توفیق خواهد یافت. اگرچه قبول این ادعای برای یک مسلمان
 منعم کار ذهنی آسانی نیست، مع هذا بنظر میرسد که مترجم مذکور، در تفسیر آیه مورد نظر،
 هنر ادبی و صنعت روانشناسی قابل توجهی بکار برده است، زیرا در هر حال برای یک
 بنده مؤمن و خوش باور مسلمان آسان تر است فکر کند که در بهشت با خدا ملاقات میکند
 تا اینکه در عقیده پر پیچ و خم نوشیدن شراب الکلی در بهشت سرگردان و شگفت زده باقی
 بماند. *

فصل نهم

زن در قرآن و اسلام

هنگامی که دینی با بیعدالتی توأم و وظیفه و عظم مردم را برعهده میگیرد، از خدا ناشناسی بدتر خواهد بود.
هری جروج

به تحقیق میتوان گفت که هیچ آئین مذهبی و مسلک فکری تاکنون مقام زن را در خانواده و اجتماع باندازه اسلام پائین نیاورده است. محمد ادعا داشت که اسلام برای کلیه ملل روی زمین و برای تمام اعصار و قرون و همه کشورها و تمدنهای گوناگون بوجود آمده است، معبدا آنقدر در احکام و متون قرآن به زن با نظر خفت نگرست که حتی در اجتماعات ماقبل از تمدن نیز نظیر آنها کمتر میتوان یافت.

معروف است میگویند، زن در فرهنگ عرب قبل از اسلام فاقد هر نوع ارزش انسانی و اجتماعی بود و حتی اعراب تولد نوزادان اناث را یک واقعه نحس خانوادگی تلقی و آنرا زنده بگور میکردند، ولی اسلام این رسم را از بین برد و به-

زن شأن انسانی و اجتماعی تازه‌ای بخشید. اما اسلام شناسان معروف جهان واز جمله بعضی از نویسندگان عرب مسلمان، عکس این موضوع را ثابت کرده و معتقدند که زن در فرهنگ عرب قبل از اسلام، مقامی بمراتب برتر از آنچه که اسلام برای زنان به ارمغان آورد، داشته است. از جمله «مارتین هارتمن»^۱ از شرق-شناسان بزرگ و عبدالله عقیفی در «هرآت العربیه»^۲ گفته‌اند که اسلام ارزش و حقوق انسانی زنان را مخدوش و آنانرا بصورت آلات تملک مردان درآورد.

بدیهی است که زنان در بین اعراب چادر نشین، مقامی پست تر از مردان داشتند، ولی رویهمرفته حقوق و آزادیهای آنها بمراتب زیادتر از مقرراتی بود که محمد بعنوان کلام خدا از آسمان برایشان نازل کرد. درست است که قبل از ظهور اسلام، رسم وحشیانه و ظالمانه زنده بگور کردن اطفال اناث وجود داشت، ولی این عادت غیر انسانی در بین کلیه اقوام عرب معمول نبود و تنها گروهی از اقوام عرب از رسم مذکور پیروی میکردند.

قبل از ظهور اسلام استعمال چادر بین زنان اعراب بسیار نادر بود و حتی در زمانی که اعراب از آئین بت پرستی استفاده میکردند، زنان عرب از حقوق انسانی برخوردار بودند. در کتب عربی میخوانیم که بغیر از «زنوبیا» ملکه «پالمیرا»^۳ در دومورد تاریخی دیگر نیز زنان عرب بر طوایف خود حکمرانی میکردند.^۴ «فریتاک» در کتاب خود تحت عنوان ضرب المثل های عربی، فهرستی از زنانی که در عربستان قبل از اسلام به شغل قضاوت اشتغال داشته‌اند، ذکر کرده

1- Martin Hartmann, *The Moslem World*, vol. IV. pp. 258-65.

۲- عبدالله عقیفی، هرآت العربیه، (قاہرہ: ۱۹۲۱).

۳- «پالمیرا» یکی از شهرهای قدیمی سوریه که در شمال بیابان سوریه و در شمال شرقی دمشق واقع شده است.

4- Samuel M. Zwemer, *Across the World of Islam* (New York: Fleming H. Revell Co., No date), p. 94.

است.^۱ در حالیکه اسلام، زنان را شایسته مقام قضاوت نمیداند، دکتر خزانلی در این جهت نوشته است: «بیشتر فقها ذکور بودن را شرط قضا دانسته اند و قضای شرعی را برای زنان تجویز نکرده اند، زیرا در همه احادیثی که مبین شروط قضاست، لفظ (رجل) مندرج است.»^۲

سکه ها و نوشته های شهر «نیات»^۳ و عربستان جنوبی نشان میدهد که زنان قبل از ظهور اسلام دارای شأن اجتماعی مستقل و مشخصی بودند، در خانواده احترام زیاد داشتند، از مالکیت شخصی برخوردار بودند و بطور انفرادی و مستقل به مشاغل مختلف اشتغال میورزیدند. خدیجه همسر اول محمد و وضع اجتماعی او را میتوان یکی از نمونه های زنان عرب قبل از اسلام ذکر کرد. بعلاوه اشعاری که شعرای عرب قبل از اسلام سروده اند، همه حاکی از مقام مهمی است که زن در خانواده و در اجتماع حائز بوده است. در عصر قبل از ظهور اسلام در عربستان، پدران هیچگاه دخترانشان را برخلاف میل آنها به ازدواج با دیگران وادار نمیکردند و رضایت دختر در قبول شوهر آینده شرط قطعی برای ازدواج بود. اما اسلام این حق را از زنان سلب و حتی اختیار ازدواج آنها را به افراد خانواده شان تفویض کرد. کلیه قرآنها از جمله قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، الهی قمشه ای^۴ در تفسیر آیه ۳۶ سوره احزاب درباره شأن نزول آیه مذکور نوشته اند، پیغمبر قصد داشت، زینب بنت جحش، دختر عمه اش را به عقد ازدواج زید، پسر خوانده و غلام آزاد کرده اش درآورد. زینب و برادرش عبدالله هر دو با این ازدواج مخالف بودند. زینب میگفت او از اشراف قریش است و با غلامی آزاد شده ازدواج نخواهد کرد. محمد آیه ۳۶ سوره احزاب را به شرح زیر نازل و بر اساس آن زینب را وادار

۱- Ibid.

۲- خزانلی، احکام قرآن، صفحه ۶۵۹.

۳- «نیات» یک شاهزاده نشین قدیمی عربی در مشرق و جنوب شرقی فلسطین بوده که از سال ۳۱۲ قبل از میلاد تا ۱۰۶ بعد از میلاد با سیستم مذکور اداره میشده و سپس به تصرف امپراطوری روم درآمده است.

۴- مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی (تهران: ۱۳۲۷)، صفحه ۵۶۱

به ازدواج با زید کرد:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ صُلْبًا ضَلَّ اللَّهُ بِهَا

«هیچ مرد و زن مومنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند دانسته به گمراهی سختی افتاده است.»
البته عقیده محمد در نادیده گرفتن خصوصیات تژادی و برابر فرض کردن افراد انسان قابل تمجید است. درست است که او بر طبق سایر احادیث «اصل و نسب»^۱ را یکی از شرایط ازدواج خوب میدانند، اما بهر حال نکته آنجاست که محمد در انجام ازدواج مذکور، عدم رضایت زینب را درباره زناشویی با زید نادیده گرفت و زینب را بر خلاف میلش و ادار کرد با زید ازدواج کند، اما سرانجام ازدواج مذکور که بنا به گفته قرآن به حکم خدا و رسول انجام گرفته بود، با شکست مواجه شد و زید سرانجام زینب را طلاق داد. پس از مطلقه شدن زینب، محمد با وی ازدواج کرد و او را به زنان حرمسرایش اضافه نمود.

درباره ازدواج مذکور تفسیر جلالین^۲ و همچنین زمخشری^۳ در تفسیر آیه ۳۷ سوره احزاب معتقدند که محمد پس از ازدواج زینب و زید، عاشق زینب شد و بدین لحاظ زید فکر کرد که از آن پس صلاح نیست زنی را که پیامبر خدا به او چشم عشق دوخته است در اختیار خود داشته باشد. زمخشری درباره این داستان عشقی مینویسد، پس از انجام ازدواج زینب و زید، محمد چشمش به زینب افتاد و آن چنان از وی خوشش آمد که بی اختیار گفت: «سبحان اله مقلب القلوب.»
زینب این موضوع را با زید در میان گذاشت و زید که بفراسست دریافت، عشق زینب در روح محمد خانه گرفته است، نزد محمد رفت و گفت میل دارد زینب را طلاق گوید. داستان عشقی مذکور را تفسیرهای مختلف به انحاء گوناگون ولی

۱. به صفحه ۳۰۳ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۲. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، تفسیر جلالین، ۸ جلد (قاہرہ: ۱۹۲۶ میلادی).

۳. الزمخشری، الکشاف الحقیقه التنزیل (قاہرہ: ۱۹۶۶).

شبهه بیکیدیگر و با تغییرات مختصر نقل کرده اند. آنچه که مسلم است پس از انجام طلاق، محمد خود زید را مأمور میکند به زینب بگوید، قصد ازدواج با او را دارد، زیرا این تقدیر الهی بوده و خداوند این امر را مقرر کرده است. زینب لاجرم با این امر موافقت میکند و به عقد ازدواج محمد درمی آید.

نکته جالب درباره این داستان عشقی محمد، نزول آیه ۳۷ سوره احزاب به-

شرح زیر است:

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَالْحَقِّ اللَّهُ
وَمُخِّنِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَمَخِّنِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَعْلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا قُلْنَا أَتَقَضِي زَيْدًا
وَهِيََا وَطَرًا زَوْجًا لَهَا بَلَىٰ لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا
مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۝

«و تو بیا آنکس که خدایش به او نعمت داد نیکی کرده و گفستی زنت را نگهدار و از خدا بترس. و آنچه در دل پنهان داشتی خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت و سرزنش خلق ترسیدی و سزاوارتر بود از خدا بترسی. پس ما هم چون زید از آن زن کام دل گرفت، او را به نکاح تو در آوریم تا بعد از این مومنان در نکاح زنان پسر خوانده خود که با تشریفات شرعی از شوهرانشان طلاق میگیرند، اشکالی نداشته باشند و فرمان خدا باید انجام پذیرد.»

مدلول آیه ۳۷ سوره احزاب دارای دو نکته قابل توجه است: یکی اینکه خداوند به پیغمبرش میگوید، موقعی که زینب در عقد ازدواج زید بود، تو عشق او را در دل داشتی، ولی چون از سرزنش مردم درباره ازدواج با زن پسر خوانده ات وحشت داشتی و لذا عشق او را در سینه نگهداشتی و فاش نکردی، ما اکنون آنرا علنی میکنیم تا تو بتوانی زینب را به عقد ازدواج خود در آوری. بدین ترتیب محمد تا آنجا شأن خدایش را پائین می آورد که او را کارگزار و حلال هیجانان عشقی و نفسانی اش قرار میدهد. نکته دوم آنست که خداوند پیغمبرش را مجاز میکند با زن پسر خوانده اش ازدواج کند تا بعد از آن مومنان در نکاح زنان پسر خوانده خود منع شرعی نداشته باشند. اکنون درباره نکته مذکور این پرسش پیش می آید که آیا خداوند قادر متعال که کلیه کائنات هستی در اختیار او هستند،

نمیتوانست مانند سایر احکام قرآن بوسیله جبرئیل به محمد ابلاغ کند، از این پس ازدواج با همسر پسر خوانده جایز و مشروع است و میبایستی حتماً رابطه زناشویی بین دو بنده اش را قطع کند و زنی را که محمد عاشق او شده بود، به همسری او درآورد تا آنگاه فرمان خود را درباره مجاز بودن ازدواج با زن پسر خوانده ابلاغ کند!

پروفسور «و بلکن» در کتاب خود وضع زنان را قبل از ظهور اسلام در عربستان بطور جامع تشریح و اشعار داشته است که دختران در قبول شوهر آینده خود اختیار کامل داشتند و برای مثال، خدیجه را ذکر کرده است که شخصاً محمد را برای زناشویی انتخاب و به وی پیشنهاد ازدواج کرد.^۱ حتی زنان امیر در عربستان قبل از اسلام، از مبادله شدن بعنوان کنیز مصون بودند.

در عربستان قبل از اسلام، تعدد زوجات و تعدد ازواج هر دو مرسوم بود، حق طلاق به زنان و مردان هر دو تعلق داشت و ازدواج موقتی (متعه) نیز متداول بود. بر طبق مقتضیات زمان، چادر نشینان عرب میتوانند، بسرعت با یکدیگر ازدواج و باسانی آنها قطع کنند. اما البته ازدواج متعه بین یهودیان و مسیحیان یمن و نجران مرسوم نبود.^۲

در عربستان قبل از اسلام، دو نوع ازدواج بین مردم رایج بود: یکی ازدواج متعه که به یک زن و مرد اجازه میداد با تماس شخصی با یکدیگر بدون لزوم حضور شهود، عقد ازدواج ببندند. در ازدواج مذکور زن استقلال خود را حفظ میکرد و نه لازم بود خانه اش را ترک کند و نه اینکه زیر چتر قدرت شوهر درآید، حتی فرزندان که از ازدواج مذکور بوجود می آمدند، به زن تعلق داشتند. ازدواج متعه که بکرات در اشعار عربی ذکر آن رفته است، برای زن هیچ نوع حقارت و یا کسر شأنی ایجاد نمیکرد. در نوع دوم ازدواج که نکاح نامیده میشد، زن بوسیله شوهر

۱- G.A. Wilken, *Het Matriarchaat bij de oude Arabieren* (Hague: 1884).

۲- گفته شده است که وضع زن در اسلام عیناً مانند وضع زن در دین یهود است. اما این موضوع واقعیت ندارد. به مأخذ زیر مراجعه فرمائید:

P. Nyland, *The Moslem World*, vol. VI, p. 291ff.

خریداری و یا بزور تصاحب میگردید و در اختیار او قرار می گرفت. در ازدواج مذکور وجه خریداری زن به خویشاوندان او پرداخت میشد. «روبرتسون اسمیت» وضع زنان را در عربستان قبل از اسلام به شرح زیر ذکر میکند:

«اگرچه محمد در قرآن آیه هائی درباره احترام به حقوق زنان نازل کرده، ولی شگفت آنجاست که وضع خانوادگی و اجتماعی زن در اسلام و بر طبق مقررات قرآن، بمراتب پست تر از شأن او در زمان قبل از ظهور اسلام بوده است. اسناد و شواهد زیادی وجود دارد که نشان میدهد در عربستان قبل از اسلام، زنان آزادانه حق حرکت از نقطه ای به نقطه دیگر را داشتند و حقوق و آزادیهای آنها بمراتب بیش از زمان بعد از ظهور اسلام بود. اعراب خود معترف هستند که زنان عرب قبل از ظهور اسلام بمراتب از شأن انسانی بیشتری برخوردار بودند و قوانین و مقرراتی که محمد برای زنان نازل کرد، در واقع آنها را در زندگی خانوادگی تابع و برده مردها کرد.»^۱

تفاوت اصلی بین مقررات ازدواج قبل از اسلام و بعد از ظهور اسلام، حالت موقتی ازدواج نیست، بلکه فرق اساسی بین دو زمان مذکور آنست که قبل از ظهور اسلام زن و شوهر هر دو حق طلاق داشتند، ولی اسلام این حق را تنها برای مردان بر رسمیت شناخت. در نتیجه اگرچه اسلام در قرآن به بعضی از حقوق زنان اشاره کرده، ولی در واقع زنان را برای همیشه در زندگی خانوادگی متقاد مردان قلمداد کرده است.

دکتر «پرون» در کتاب خود نوشته است مقایسه وضع زنان عرب قبل از ظهور اسلام و بعد از ظهور اسلام، بدون تردید این واقعیت را به اثبات میرساند که هیچ زنی وجود نداشته است که زندگی قبل از ظهور اسلام را به زندگی بعد از ظهور

1- Robertson Smith, *Kinship and Marriage in Early Arabia*, p. 67 and pp. 100-104; *Fakhr-al-Razi*, vol., 249, and *Tabari*, XXII, p. 32.

دین مذکور برتری نداده باشد.^۱

منصور فهمی که خود یک مسلمان بوده، نوشته است:

«اگرچه از لحاظ تئوری زنان عرب قبل از ظهور اسلام در حقارت میزیستند، ولی در واقع زنان عصر مذکور از لحاظ گفتار کردار و اندیشه از استقلال کامل برخوردار بودند. شواهد تاریخی بسیاری وجود دارد که ثابت میکند زن عرب در عربستان قبل از اسلام، از فعالیت ها و احترامات اجتماعی قابل توجهی برخوردار بوده است: زن عرب قبل از ظهور اسلام در جنگ شرکت میکرد، به تجارت و داد و ستد اشتغال میورزید، از آزادی مذهبی فردی برخوردار بود، مجبور به پیروی از معتقدات فکری شوهرش نبود، و اگر کسی نقش زن قبل از ظهور اسلام و بعد از آنرا با یکدیگر مقایسه کند، به این نتیجه میرسد که نقش زن عرب قبل از اسلام، بهیچوجه با نقش اسف بار او در حرمسرای عثمانی ها قابل مقایسه نبود. زن عرب قبل از اسلام در محیط خانواده زندگی مرفهی داشت و برای خودش زندگی میکرد. اما اسلام با قوانین و مقرراتی که برای زنان وضع کرد، آنان را از فعالیتهای اجتماعی محروم کرد و سبب خانه نشینی آنها شد.»^۲

هنگامی که آیات قرآن و احکام و مقرراتی که قرآن درباره زنان صادر کرده و تبعیضات فاحشی که در کلیه شئون انسانی و اجتماعی برای آنها قائل شده بادقت بررسی میشود، لاجرم این نتیجه اسفناک بدست می آید که یا خداوند مانند پیامبرش از جنس مذکر بوده و یا اینکه هدف او از آفرینش زن بغیر از فلسفه او درباره خلقت مرد بوده است. قرآن بر طبق آیات مشروح زیر، شهادت و ارث و یا بعبارت دیگر پاره ای حقوق مدنی زن را نصف حقوق مرد دانسته، اختیارات جزائی

مأخذ زیر و مأخذ قبلی هر دو بوسیله عبدالله عینی ذکر شده است.

1- Femme Perron, *Arabes avant et depuis l'Islamisme*, 2 vols., (Paris: 1858); vol., I, p. 309 ff., vol. II, p. 302 ff.

2- *La Condition de la Femme dans la Tradition et l'Evolution de l'Islamisme* (Paris: 1913), pp. 6-7.

زن را به مرد واگذار کرده و بطور کلی زن را نسبت به مرد موجودی پست تلقی کرده که در زندگی باید مانند یک متاع بیروح وجود خود را وقف راحتی مرد و ارضاء امیال نفسانی و دنیوی او کند.

قرآن در حالیکه بین حقوق زن و مرد تفاوت بسیار قائل شده است، اما زن و مرد را بطور یکسان مستحق پاداشها و عقوبت های الهی میداند و البته در بعضی موارد نیز، رعایت حقوق زنها را به مردان توصیه میکند، ولی حقوق مذکور را در چارچوب شرعی خاصی که حاکی از تابعیت فطری و طبیعی زنها نسبت به مردها است، بیان میکند. برای اینکه طرز تفکر اسلامی و برداشت احکام و متون قرآن نسبت به زنها روشن شود، در زیر به شرح آیاتی که در قرآن درباره زنان سخن گفته است، می پردازیم تا زمینه فکری بهتری برای توضیح مطالب بعدی بدست آید.

آیه ۱۱ سوره شوری فلسفه خلقت مرد را از زن جدا کرده و میگوید خداوند زن را برای این آفریده است که برای مردها نقش جنت را بازی کند و برای حیوانات ذکور نیز حیوانات اناث آفریده است که جنت آنها باشند و بچه تولید کنند. بدین ترتیب معلوم میشود که فلسفه آفرینش زن با مرد تفاوت دارد و فلسفه آفرینش زن آن بوده است که برای مرد نقش جنت را بازی کند و برایش بچه تولید نماید. شرح آیه ۱۱ سوره شوری و ترجمه فارسی آن از قرار زیر است:

فَأُولَئِكَ نَسْجِبُ وَالْأَرْضِينَ نَجْعَلُ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا
يَذُرْنَ عَلَيْكُمْ بُيُوتَكُمْ لِكَيْ تَعْلَمُوا مَقَامَ الْوَجْهِ وَالْهُوَ التَّيْمِيَّةُ الْهَوِيَّةُ ○

«خدا آفریننده زمین و آسمانها برای شما از نوع خودتان و برای چهار پایان نیز جنت هائی خلق کرد تا بدینوسیله نوع شما زیاد شود. خداوند را هیچ مثل و مانندی نیست و او به همه چیز شنوا و بیناست.»

آیه ۲۲۸ سوره بقره بطور صریح مردان را برتر از زنان می شمارد و میگوید:

... وَ لَكُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِمْ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ○
«... و زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنانکه شوهران را بر زنان، لیکن مردان را بر زنان برتری خواهد بود و خدا بر همه چیز توانا و بهمه امور داناست.»

آیه ۵۹ سوره احزاب به شرح زیر مقرر میدارد که زنان باید خود را با چادر بپوشانند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ لَدَيْكَ مِنْ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ بُدِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ حُلَاهُنَّ بِرَبِّهِنَّ ذَلِكَ آدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ ۚ فَلَا يُؤْذِينَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا .

«ای پیغمبر به زنان و دختران خود و زنان مومنان بگو که خویشان را با چادر بپوشانند. دانستن این موضوع متضمن راحتی و نفع آنهاست و آنها را از آزار شدن حفظ خواهد کرد و خدا آمرزنده و مهربان است.»

آیه ۲۸۲ سوره بقره گواهی یک مرد را برابر گواهی دوزن دانسته و میگوید:

... وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ ...

«... و دو تن از مردان گواه آورید و اگر دو مرد نیابید یک تن مرد و دو تن زن ...»
 دکتر خزایی با الهام از حکم آیه مذکور مینویسد: «در شهادت دو نفر زن قائم مقام یک مرد هستند، لکن گواهی زنان نسبت به هلال (منظور دیدن هلال ماه است) و طلاق و نسب بهیچوجه پذیرفته نمیشود و نسبت به حدود (مجازات شرعی درباره گناهکاران و مجرمین)، گواهی زنان در صورتی مسموع است که با شهادت مرد همراه باشد. راجع به امور مخصوص زنان گواهی زنان هر چند منفرد باشند یعنی شهادت آنها با شهادت مرد همراه نباشد پذیرفته است. در اموال و وصیت با شهادت یک زن ربع مال ثابت میگردد. بنا بر این گواهی چهار زن مثبت تمام مال خواهد بود و هرگاه قابله به زنده متولد شدن کودک گواهی دهد با شهادت او ربع میراث ثابت میگردد.»^۱

آیه ۳ سوره نساء به شرح زیر بطور صریح تعدد زوجات را مشروع میکند و به مردان اختیار میدهد، چهار زن عقدی در زمان واحد در عقد ازدواج خود داشته باشند. بعلاوه بر طبق مدلول آیه ۳۰ سوره معارج و آیه ۶ سوره مومنون، مرد مسلمان میتواند بطور نامحدود دختران و زنان برده در اختیار داشته و با آنها عمل زناشویی انجام دهد. قرآن بر طبق مفهوم دو آیه اخیر، دختران و زنان برده را بعنوان اموال

۱- خزایی، احکام قرآن، صنفه ۶۷۳

بیروح مردان تلقی کرده است. متن سه آیه مذکور و ترجمه فارسی آنها به شرح زیر است:

آیه ۳ سوره نساء:

فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبْعًا ۚ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً
أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۚ ذَلِكَ أَذَىٰ الْأَتْعَابِ ۗ

«... پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از زنان دو، سه و چهار و اگر هم بیم داشته باشید که با آنها عدالت نورزید، پس تنها یک زن اختیار کنید و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این ترک ستمکاری است.»

آیه ۳۰ سوره معارج و آیه ۶ سوره مومنون درباره اختیار نامحدود مرد نسبت به دختران و زنان برده، دارای مفهوم های یکسان بوده و آیه ۶ سوره مومنون در این باره حاکی است:

أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ وَأَتْهَمَهُنَّ غَيْرُ مُلْتَمِسِينَ ۗ

«... و یا کنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ نوع ملامتی در مباشرت این زنان برای آنها (مردان) نیست.»

بر طبق مدلول آیات مذکور، محمد تعدد زوجات را که یکی از رسوم و آداب عصر جاهلیت بود برسمیت شناخت ولی تعداد آنها را به ۴ نفر محدود کرد. اما خودش را از شمول قاعده شرعی مذکور که به فرمان خدا در آیه ۳ سوره نساء ذکر شده است، مستثنی و با تعداد بیست زن ازدواج کرد. مورخین تعداد زنان محمد را ۹ نفر ذکر کرده اند، ولی این تعداد فقط زنهای عقدی او هستند. زیرا در حرمسرای محمد بغیر از زنان عقدی او، زنان دیگری نیز وجود داشتند که یا برده بودند و یا خود را به محمد هبه میکردند و این امتیاز بر حسب کلام خدا، مخصوص محمد بود و سایر مومنان اسلام از این حق محروم بودند.^۱

آیه ۱۱ سوره نساء به شرح زیر سهم پسران را از ارث دو برابر دختران تعیین کرده و این تبعیض در آیه های بعدی درباره زنان در کلیه طبقات و چینه های

۱- به صفحات ۲۰۷-۲۰۸ بیحد همین کتاب مراجعه فرمایند.

مختلف خویشاوندان نسبی و سببی ادامه مییابد:

يُؤْتِيكُمْ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِي كَرِهْتُمْ حَقَّ الْوَالِدَاتِ وَاللَّذِينَ فِي أَرْحَامِكُمْ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُنَّ حَقٌّ مِّمَّا كَرِهْتُمُوهُنَّ لَئِنْ كُنْتُمْ عَادِلِينَ ...

«حکم خدا در حق فرزندان شما آنست که پسران دو برابر دختران ارث ببرند...» آیه ۱۵ سوره نساء حکمی بسیار ظالمانه در باره زنان صادر میکند و به مردان حق میدهد، اگر چهار شاهد مسلمان شهادت دادند که زنی عمل ناشایستی انجام داد، او را تا آخر عمر در خانه زندانی کنند. بطوریکه ملاحظه میشود، مدلول این آیه، شاکس، قاضی، صادر کننده حکم قضاوت و اجرا کننده آن همه را در مرد جمع دانسته و به مرد اختیار نامحدود میدهد، هم عمل خوب و بد زنش را با توجه به ذهنیت شخصی اش از یکدیگر تشخیص دهد، هم درباره آن قضاوت و حکم صادر کند و هم آنرا شخصاً بمورد اجرا بگذارد. متن آیه مذکور به شرح زیر است:

وَالَّذِي يَأْتِيَنَّكَ الْفَالِحَةُ مِنْ نِسَائِكَ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَخْرُجَنَّ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ۝

«زنانیکه عمل ناشایست مرتکب شوند، چهار شاهد بر آنها بخواهید، چنانچه شهادت دادند، در اینصورت آنها را در خانه نگهدارید تا زمان عمرشان پایان برسند یا خدا برایشان راهی پیدا کند.»

آیه ۳۴ سوره نساء به شرح زیر، صراحتاً حق تسلط و نگهداری زنان را به مردان واگذار میکند و حکم میکند که اگر بیم نافرمانی زنان میرود باید ابتدا آنها را موعظه کرد، سپس آنها را از همخوابگی محروم کرد و اگر باز هم ادب نشنند آنها را کتک زد.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ۚ فَالظَّالِمَاتُ الَّذِيْنَ كَفَرْنَ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَالَّتِي تَخَالِفُونَ نُشُورَهُنَّ نِعَظُهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ ۚ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُنَّ فَلَا تَجِدُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا لَّبِيبًا ۝

«مردان را بر زنان حق تسلط و نگهداری است بعلت اینکه خدا بعضی از شما را برتر از بعضی دیگر مقرر داشته و همچنین بعلت اینکه مردان از مال خود باید به زنان نفقه دهند. پس زنان شایسته و مطیع در غیاب مردان حافظ حقوق شوهران هستند و

آنچه را که خدا به حفظ آن امر فرموده باید عمل کنند و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنها بیمناک هستید، باید نخست آنها را موعظه کنید، اگر مطیع نشدند از هم خوابگی با آنها خودداری کنید و اگر باز هم مطیع نشدند، آنها را بزنید اگر فرمانبردار شدند، دیگر بر آنهاستم روا مدارید که همانا خداوند بزرگوار و عظیم الشأن است.»

در شرح احکام و متون قرآن نسبت به زن مفهوم آیه ۲۲۳ سوره بقره به شرح زیر قابل توجه بنظر میرسد. مدلول آیه مذکور شأن زن را تا آنجا خفیف کرده که بر طبق نظر مفسران و فقهای معتبر اسلامی که فتوای آنها لازم الاتباع تشخیص داده شده است، به مرد اجازه داده است، برای ارضای تمایلات نفسانی زنش را از طریق غیر عادی تصرف کند.

نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ...

«زنان شما کشت زارهای شما هستند، پس بهر نحوی که میل دارید برای کشت در آنها فرود آئید...»

درفقه اسلامی درباره چگونگی فرود آمدن شوهر در کشت زارش اختلاف نظر وجود دارد. عده ای از فقهای عقیده دارند که «انی» مذکور در آیه مورد نظر، مفهوم زمانی داشته و بعبارت دیگر «انی زمانی» بوده و هتفش آنست که شوهر در هر زمانی که اراده کند میتواند با همسرش مقاربت نماید، ولی گروه دیگری از فقها معتقدند که «انی» مذکور در آیه مورد بحث، افاده مکانی داشته و مقصودش آنست که شوهر در هر مکان و هر عضوی از بدن زن که اراده کند، اعم از قبل یا دبر میتواند مقاربت نماید. قرآن کریم و فرقان عظیم، از انتشارات جاویدان، تهران نیز در صفحه ۲۶ آیه مذکور را با کلمات «... پس در کشتزار خود هر جا که خواستید فرود آئید...» ترجمه کرده است. ولی البته عمل مذکور مکروه تلقی شده است.

باید دانست که نظر فقهای که به مکانی بودن «انی» معتقدند، بر آن گروه فقهای که به زمانی بودن «انی» عقیده دارند، اقوی و احوط است، زیرا شیخ نصیر طوسی که از افقه فقهای اسلام بشمار میرود، نیز با عقیده مکانی

بودن «آسی» موافقت کرده است.^۱ حاصل بحث آن است که قرآن تماس جنسی با زن از ناحیه دُبر را جائز ولی مکروه می‌شمارد.

این بود احکام قرآن نسبت به زن و چگونگی موعظه های قرآن درباره رفتار با زنان. و اما احادیث^۲ اسلام درباره زنان نیز مکمل احکام و متون قرآن در این باره بوده و در نوع خود جالب و قابل بررسی است. البته بطوریکه میدانیم، احادیث از نظر اعتبار مذهبی نسبت به احکام و متون قرآن، اهمیت درجه دوم دارند و اگر قرآن

۱- اوصیاء، فقه اسلامی (تهران: ۱۳۳۳).

۲- در اسلام «حدیث» به گفتار و «سنت» به گفتار و اعمال و کردار پیغمبر اطلاق میشود. «حدیث» بر طبق مفهوم آیه ۶ سوره کهف و آیه ۲۳ سوره زمر، مفهوم گفتاری را میدهد که بوسیله زبان و یا الهام به انسان مخبره میشود. «سنت» بر طبق مفهوم آیه ۳۸ سوره انفال، آیه ۱۳ سوره حجر، آیه ۵۵ سوره رحمن و آیه ۴۳ سوره فاطر، به معنی روش و یا قاعده و یا عمل نگارفته است. «سنت» و یا «حدیث» بعد از احکام قرآن برای ائمه و سایر مسلمانان لازم الاتباع است و عیناً مانند احکام قرآن باید به آن عمل شود. اگر چه «حدیث» و «سنت» بطوریکه گفته شد دو مفهوم جداگانه دارند، ولی در نوشته های اسلام هر دو یک مفهوم دارند و مفهوم گفتار و اعمال و کردار پیغمبر و روند زندگی او را می دهند.

«حدیث» و «سنت» به اقسام مختلف تشریح و گروه بندی شده اند. حدیث به دو گروه «حدیث قدسی» و «حدیث نبوی» تقسیم شده است.

«حدیث قدسی» که «حدیث الهی» نیز نامیده شده است، عبارت از احادیثی است که شامل کلام خدا و نه فقط گفتار محمد باشد. «حدیث نبوی» به گفتار و یا آندسته از افعالی که محمد آنها را قبول و تصویب کرده است، اطلاق میشود.

«سنت» نیز به سه گروه تقسیم شده است: سنت القول، سنت الفعل و سنت التقریر.

سنت القول به گفتار پندها، موعظه ها، احکام و فریضه هائی که محمد صادر کرده اطلاق میشود.

سنت الفعل به اعمال و اقدامات روزانه محمد نسبت داده میشود.

سنت التقریر عبارت از سکوت محمد در باره بعضی از اعمال و رفتار پیروانش میباشد که به رضایت ضمنی او از اعمال مذکور تعبیر میشود.

در باره مورد خاصی سکوت اختیار کرده باشد، حکم مذکور را باید در احادیث جستجو کنیم. بهر حال در ادامه مباحث این فصل در باره مقام و شأن زن در اسلام، اکنون به ذکر احادیث اسلامی می پردازیم.

محمد در خطبه حجة الوداع گفته است:

«و استوصوا بالنساء خيراً فانهن عوان لا يملكن لانفسهن شيئاً»

«در باره زنان نیکی کنید، چه آنها اسیر مردانند و اختیاری از خود ندارند.»^۱

بر طبق یکی از احادیث معتبر منقول از کتاب «کوله» تحت عنوان محمد و اسلام، محمد گفته است: «هر زمانی که من در عمرم زنی را به عقد ازدواج خود در آورده و یا دختری را از خانواده ام شوهر داده ام، بر طبق دستوری بوده که جبرئیل از طرف خداوند به من ابلاغ کرده است.»^۲

بطوریکه در پیش ذکر شد، محمد پس از رسیدن به قدرت بطور کلی تعداد بیست زن در حرمسرایش نگهداری میکرد. در بین زنان محمد تنها عایشه در زمان ازدواج با او باکره بود و سایر زنانش همه بیوه بودند. عایشه دختر ابوبکر خلیفه اول مسلمانان بود که مدت چهل سال از محمد جوان تر و بیش از همه همسرانش مورد علاقه او بود و محمد بیش از سایر زنانش از او حساب میبرد. هنگامی که محمد در سن ۶۳ سالگی وفات یافت، عایشه فقط ۱۸ سال داشت. بر طبق مآخذ معتبر زیر^۳ عایشه گفته است:

«هنگامی که پیغمبر خدا با من ازدواج کرد، من ۶ سال بیشتر نداشتم و هنوز با دختران خرد سال همسن و سالم بازی میکردم. در بعضی اوقات هنگامی که

۱- جاحظ، البيان والتبيين.

2- S.W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 487-509.

مؤلف مذکور شرح حال مختصری از کلیه همسران محمد ذکر کرده است.

3- W. Montgomery Watt, *Muhammed at Medina* (Oxford: at the Clarendon Press, 1956), p. 323; Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 101.

Montgomery Watt موضوع مذکور را با ذکر دو حدیث معتبر شرح داده است.

پیغمبر به من نزدیک میشد، دختران همبازی ام که از او خجالت میکشیدند از من دور میشدند. ولی محمد آنها را تعقیب میکرد و برای ادامه بازی آنها را نزد من می-آورد:

«روزی هنگام بازی، عروسکهایم را روی متکائی چیده و پرده ای روی آنها کشیده بودم. اتفاقاً در آن موقع بادی وزید و پرده را از روی اسباب بازیهایم کنارزد. موقعی که پیغمبر اسباب بازیهایم را دید سؤال کرد: (آنها چه هستند؟) پاسخ دادم: (آنها عروسکهای من هستند.) محمد به یکی از اسباب بازیهایم که بشکل اسبی بود که دو بال در طرفین داشت، اشاره کرد و دوباره سؤال کرد: (وآن یکی که من بین آنها می بینم چیست؟) پاسخ دادم: (آن اسب است.) اظهار داشت: (وآن اشکال در طرفین او چه هستند؟) جواب دادم: (آنها بالهای او هستند.) گفت: (آیا اسب بال دارد؟) پاسخ دادم: (آیا نشیده ای که سلیمان اسبهای بالدار در اختیار داشت.) با شنیدن این پاسخ، محمد آنچنان بخنده افتاد که تمام دندانهایش پدیدار شدند.»^۱

و ذیلاً به ذکر احادیث دیگری درباره زن و ازدواج که شارح وضع زن در اسلام است، می پردازیم:

از قول عبدالله بن عمر روایت شده است که محمد پیغمبر خدا گفت: «دنیا برای انسان دارای ارزش زیادی است، ولی ارزنده ترین چیز در دنیا یک زن نیکوست.»^۲

عمامه بن زید روایت میکند که پیغمبر خدا گفت: «من بعد از خود هیچ مصیبتی، فاجعه آورتر از زن برای مرد باقی نگذاشته ام.»^۳

ابو عمامه روایت کرده است که پیغمبر گفت: «برای مسلمان مومن، هیچ موهبتی بعد از ترس از خدا، بالاتر از داشتن یک زن عقیف نیست زیرا موقعی که

۱- ابوعبدالله محمد بن سعد، کتاب طبقات الکبیر، ۷ جلد، (بیروت: دارالبیروت، ۶۰-۱۹۷۵)،

صفحه ۹۲

2- Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 101.

۳- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، ۹ جلد (قاهره: الشب).

مرد، فرمانی به زن میدهد، زنش آنرا اطاعت میکند، هنگامی که مرد به همسرش نگاه میکند، خوشنود میشود، و اگر مرد به جان زن سوگند بخورد، قولش را قبول میکند، و اگر مرد به مسافرت برود، زن شرافتمندانه از خود و از مایملک شوهرش نگهداری میکند.^۱

از قول انس بن مالک روایت است که پیغمبر خدا گفت: «هنگامی که بنده خدا ازدواج میکند، نیمی از دین خود را کامل کرده است، البته ترس از خدا نیمی دیگر دین او را تکامل خواهد بخشید.»^۲

عایشه همسر پیغمبر اظهار داشته است، پیغمبر هنگامی که وی فقط ۶ سال داشت با وی ازدواج کرد. و موقعی که وی به سن ۹ سالگی رسید، پیغمبر او را با اسباب بازبهایش به خانه خود برد و در زمانی که پیغمبر در گذشت، وی یک دختر هیجده ساله بود.^۳

عایشه روایت کرده است، هنگامی که پیغمبر خدا قصد مسافرت داشت، بین زنان حرمسرایش قرعه میکشید و هر یک از همسرانش که قرعه به نام وی اصابت میکرد، پیغمبر او را با خود به مسافرت میبرد.^۴

ابوهریره روایت کرده است که پیغمبر اظهار داشت: «هرکسی که دارای دو همسر باشد و نسبت به آنها با انصاف رفتار نکند، در روز قیامت نیمی از بدنش از او جدا خواهد بود.»^۵

۱- ابوعبداله القزوی بنی ابن ماجه، السنه، (قاہرہ: عبدالباقی، ۱۹۵۳).

2- Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 102.

۳- ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح (قاہرہ: ۱۳۷۵ - ۱۳۷۴ هجری قمری).

۴- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری؛ ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح.

۵- ابوعیسیٰ محمد الترمذی، الجمع، ۳ جلد (قاہرہ: ۱۹۳۷)؛ سلیمان بن المشعث السیستانی، ابوداؤد، کتاب السنه، ۲ جلد (قاہرہ: ۱۲۸۰ هجری)؛ احمد بن النسانی کتاب السنه، ۸ جلد (قاہرہ: ۱۳۴۸)؛ ابوعبداله القزوی بنی ابن ماجه، السنه.

ابوهریره همچنین روایت کرده است که پیغمبر خدا گفت: «اگر قرار بود دستوردهم، انسانی به انسان دیگر سجده کند، بطور یقین دستور میدادم که زن به شوهرش سجده کند.»^۱

در اسلام احادیثی وجود دارد که هم طلاق را جایز می‌شمارد و هم آنرا قبیح و ناپسند میدانند. عبدالله بن مسعود از قول پیغمبر اسلام روایت میکند که وی شوهر اول و شوهر دوم زن، هر دو را لعنت فرستاده است. شوهر اول را برای اینکه سبب شده است همسرش بتواند بطور شرعی به عقد ازدواج شوهر دوم در آید و شوهر دوم را بدین مناسبت که وی باعث مشروع شدن طلاق و جدائی زن با شوهر اولش شده است.^۲ حدیث دیگری از قول پیغمبر نقل شده که عیناً مانند تفسیر نو پیسندگان مسیحی از قانون شرع موسی میباشد. حدیث مذکور بدین شرح است: «از کلیه چیزهای مشروع در دنیا، نفرت انگیزتر از همه نزد خدا، طلاق است.»^۳

حدیث زیر مشعر بر عقیده محمد درباره حق نگهداری از فرزند میباشد: «زنی نزد پیغمبر آمد و اظهار داشت: (من با بدنم این بچه را حمل، او را پرورش دادم و بزرگ کردم. اکنون پدرش مرا طلاق داده و ادعای نگهداری او را میکنند.) پیغمبر پاسخ داد: (تا زمانی که ازدواج نکرده‌ای، هیچکس بغیر از خودت شایستگی نگهداری از فرزندت را ندارد.)»^۴

احادیث مذکور مظهر بارزی از طرز فکر محمد و احکام و متون قرآن و اسلام درباره زن و ارزش اجتماعی او هستند. احادیث زیر نیز روشنگر دیگری از این واقعیت میباشند.

عبدالله بن عمر روایت کرده است که محمد گفت: «دنیا و متعلقات آن حکم یک کالا را دارد و بهترین کالا یک زن عقیف است.» ابوهریره نیز روایت کرده

۱- الترمذی، الجمع.

2- Zwemer. *Across the World of Islam*, p. 103.

3- *Ibid.*

4- Alfred Guillaume, *The Traditions of Islam*, p. 103.

است که پیغمبر اظهار داشت: «یک زن را میتوان بعلت ۴ خاصیتش به همسری اختیار کرد: پول او، اصل و نسب او، زیبایی او و دین او. مرد باید سعی کند یک زن مذهبی بگیرد و گرنه دستهایش را در گل فرو خواهد برد.»^۱

اما آنطور که از احادیث برمی آید، محمد همیشه به زن بصورت یک موهبت کم نظیر نگاه نمیکرده و در بعضی اوقات زن را موجب فساد و مظهر ننگون بختی دانسته است. در این باره اسامه بن زید از قول محمد روایت میکند که وی گفت: «من پس از خودم، هیچ عاملی که بیش از زن مایه نفاق باشد باقی نگذاشته ام.» و ابن عمر از قول محمد روایت کرد که وی گفته است: «زن، خانه و اسب نشانه نحوست هستند.»^۲

پروفسور «گیلوم» مینویسد، حدیثی وجود دارد که از قرآن اقتباس شده و باید بطور رسمی بوسیله علمای اسلام مردود و انکار شود، در غیر اینصورت حدیث مذکور برای همیشه باعث عدم اعتبار دین اسلام خواهد شد. حدیث مذکور حاکی است: «هر زمانی که زنی شوهرش را در این دنیا آزار میدهد، همسری که او بین حوریهای بهشتی دارد اظهار میدارد: (او را آزار منده (خدا مرگت دهد)، زیرا او چند روزی مهمان تو خواهد بود و بزودی ترا ترک میکند و نزد ما خواهد آمد.)»^۳

حدیث مذکور مقتبس از آیات زیادی است که در قرآن آمده و به مردان مژده میدهد که در آن دنیا، حوریهای بهشتی در انتظارشان خواهند بود، از جمله آیات مذکور، آیات مشروح در زیر است:

آیه ۵۲ سوره ص:

وَعِنْدَهُمْ قُصُورٌ الْكَوْكَبُ الْأَرَْابُ ○

«و در خدمت آنها (بهشتی ها) زنان جوان شوهر دوست و با عفت وجود دارند.»

1- Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 103.

2- *Ibid* p. 104.

3- E.E. Calverley, *The Moslem World*, vol. III, p. 61ff.

آیات ۷۰ و ۷۴ سوره الرحمن:

فِيهِنَّ حُورٌ مُّطَهَّرَاتٌ جَسَدٌ ۝ لَمْ يَطْمِئِنَّ إِلَيْهِنَّ فِئْتَانٌ وَلَا جَانٌ ۝

«در آن بهشت حوریان نیکو جمال بسیار وجود دارند»، «که پیش از شوهران دست هیچکس به آنها نرسیده است.»

آیات ۳۵ تا ۳۸ سوره واقعه:

۲۵- إِنْكَارُ أَنْشَانُهُنَّ ۝ ۳۴- دَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا ۝ ۳۷- حُورًا مَقْرُونًا ۝

«(در بهشت زنائی هستند) که ما آنها را در (کمال زیبایی) آفریده ایم، و همیشه آنها را باکره قرار داده ایم، و شوهر دوست و جوان همسال (با همسرانشان).»
 صرف نظر از آیات مذکور در بالا، در قرآن آیات بسیار دیگری وجود دارد که همه آنها دارای یک مفهوم بوده و میگویند در بهشتی که عرضش به اندازه پهنای زمین و آسمان است، قصرهای عالی آفریده ایم که نهرهای آب از زیر آنها جاری است و گروندگان به دین اسلام و مطیع خدا و رسول در آنها سکونت خواهند گزید، بر تخت های مرصع تکیه خواهند زد و از نعم فراوان بهشتی استفاده خواهند برد.^۱

بدین ترتیب، در حالیکه آیات مذکور در قرآن به مردان وعده میدهد که در صورت گرویدن به دین اسلام و اطاعت از خدا و رسول، در بهشت حوریان جوان و زیبای باکره در اختیار خواهند داشت، ولی برای زنهایی که مردان مذکور در این دنیا داشته اند، در بهشت محل خاصی پیش بینی نشده است.^۲

۱- آیه ۲۵ سوره بقره؛ آیات ۱۳۶ و ۱۹۵ سوره آل عمران؛ آیات ۱۳ و ۵۷ سوره نساء؛ آیات ۱۲، ۸۵ و ۱۱۹ سوره مائده؛ آیه ۷۲ سوره نوبه؛ آیه ۹ سوره یونس؛ آیه ۲۳ سوره ابراهیم؛ آیه ۲۳ سوره حج؛ آیات ۴۱ تا ۴۹ سوره صافات؛ آیه ۵۶ سوره یاسین؛ آیه ۷۱ سوره زخرف؛ آیات ۵۴ و ۵۵ سوره دخان؛ آیه ۱۵ سوره محمد؛ آیات ۵ و ۱۷ سوره فتح؛ آیه ۱۷ سوره طوره؛ آیه ۱۲ سوره حدید؛ آیه ۲۲ سوره مجادله؛ آیه ۱۲ سوره صف؛ آیه ۱۱ سوره طلاق؛ آیه ۹ سوره تغابن و آیه ۸ سوره تحریم.

2- E. E. Calverley, *The Moslem World*, vol. III, p. 61ff.

امام غزالی^۱ از قول محمد حدیثی نقل میکند، مبنی بر اینکه «مسلمان مومن در بهشت با پانصد دختر بهشتی (حوری)، چهارصد دختر باکره و هشت هزار زن بیوه ازدواج خواهد کرد.» امام غزالی در پیرو حدیث مذکور ادامه میدهد: «در بهشت انسان چیزهایی می بیند که با چشم و مغز عادی قابل تصور نیست.»^۲

محمد با دخالت زنان در سیاست بکلی مخالف بوده است. البخاری در این باره میگوید: «موقمی که پیغمبر خدا اطلاع حاصل کرد که ایرانیان سلطنت را به دختر کسری واگذار کرده اند، فریاد بر آورد: «ملتی که امور خود را به زنی واگذار کند هیچگاه توفیقی حاصل نخواهد کرد.»^۳

محمد حتی در زندگی مذهبی و انجام فرائض مذهبی نیز به زنان با نظر حقارت می نگریست. دلیل این امر را میتوان از یکی از احادیث دیگری که از قول وی نقل شده دانست. روایت است که وی در روز عید فطر هنگامی که از کنار گروهی از زنان عبور میکرد گفت: «شما گروه زنان باید صدقه بدهید، زیرا من می بینم که بیشتر شما ساکنان جهنم خواهید بود.» آنها گفتند: «به چه دلیل؟» محمد پاسخ داد: «زیرا شما وظائف خود را در برابر شوهرهایتان انجام نمیدهید و نسبت به آنها قدرتان نیستید.»^۴

علی بن ابیطالب امام اول شیعیان و خلیفه چهارم در دو مورد در نهج البلاغه درباره زنان اظهار عقیده کرده است. در مورد اول در ضمن وصیت به فرزند ارشدش حسن میگوید: «زنهار در هیچ کاری با زنان مشورت مکن، چه رای آنان نادرست و عزم و اراده آنها ضعیف و مست است. با پوشیده داشتن ایشان رخسارشان را از چشم نامحرم دور نگهدار... چه بهتر اگر بتوانی کاری کنی

۱- ابوحمید محمد الغزالی، احیاء علوم الدین، ۴ جلد، جلد چهارم (قاهره: ۱۳۴۸ هجری)، صفحه ۳۳۷

۲- مأخذ بالا، صفحه ۳۳۸

۳- البخاری، صحیح البخاری.

4- Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 104.

که آنان جز تو کس دیگری را نشناسند.... در عزیز داشتن زن افراط مکن.»^۱
 در مورد دوم علی در باره زنان میگوید: «ای مردم بدانید زنان ناقص ایمان، ناقص بخت و ناقص خرد هستند. نقصان ایمان آنان بازنشستگی ایشان از نماز و روزه در روزهای حیضشان میباشد. اما نقصان خردشان گواهی دوزن که معادل گواهی یک مرد است، میباشد. ولی نقصان بختشان در اینست که میراثشان نصف میراث مردان است. بنا بر این بکشید از زنان پرهیزید و از خوبان آنها بر حذر باشید و اگر شما را بکار یکی فرا بخوانند از آنان اطاعت مکنید تا مبادا طمع ورزند و بکارهای زشت و ادارتان کنند.»^۲

ملا محمد باقر مجلسی یکی از علمای معروف شیعه در فصل ششم از باب چهارم کتاب حلیۃ المتقین از قول امام محمد باقر و امام جعفر صادق احادیثی درباره زن بشرح زیر نقل کرده است:

از قول امام محمد باقر منقول است: «حق تعالی برای زنان غیرت جایز نداشته است و از برای مردان غیرت قرار داده است، زیرا برای مردان چهار زن و از متعه و کنیز آنچه خواهد حلال گردانیده است و از برای زن غیر از یک شوهر حلال نکرده است و اگر شوهر دیگر طلب کند یا اراده نماید نزد خدا زنا کار است.... زنی آمد خدمت حضرت رسول (ص) و گفت یا رسول اله چیست حق شوهر بر زن فرمود لازم است که اطاعت شوهر بکند و نافرمانی او نکند و از خانه او بی رخصت او تصدق نکند و روزه سنت بی رخصت او ندارد و هر وقت اراده نزدیکی او کند مضایقه نکند اگر چه بر پشت پالان شتر باشد و از خانه او بی رخصت او بدر نرود و اگر بی رخصت بدر برود ملائکه آسمان و زمین و ملائکه غضب و ملائکه رحمت همه او را لعنت کنند تا به خانه برگردد. گفت یا رسول اله حق کی بر من از همه عظیم تراست فرمود که حق شوهر بر سید که من بر شوهر آنقدر حق ندارم که او بر من دارد فرمود از صد تا یکی نه. آن زن گفت قسم میخورم به خدائی که ترا به حقیقت

۱- نهج البلاغه، ترجمه محسن فارسی (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۱)، صفحات ۳۵۸ و ۳۸۶

۲- مآخذ بالا، صفحات ۴۵۴ و ۴۵۵

فرستاده است که هرگز شوهر نکتم.»^۱

ملا محمد باقر مجلسی در حدیث دیگری از قول امام جعفر صادق نقل میکند که وی گفت: «حضرت رسول فرمود که عیال های مرد اسیران او بند و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که بیشتر به اسیران خود احسان بکند. و در حدیث معتبر دیگری از قول حضرت رسول آمده است که زنان را در غرغه و بالاخانه جاندهید و نوشتن به ایشان نیاموزید و سوره یوسف را به ایشان تعلیم ندهید ... و حضرت امیر فرمود مردی که کارهای او را زنی تدبیر کند ملعون است و حضرت رسول چون اراده جنگ داشتند با زنان خود مشورت میکردند و آنچه ایشان میگفتند خلاف آن میکردند و حضرت رسول فرمود هر که اطاعت زن خود کند خدا او را سرنگون در جهنم اندازد... و بدان از جمله حقوق زن بر مرد آنست که هر چهار ماه یکبار با او جماع کند اگر حاضر باشد و عذری نداشته باشد و در کنیز و متعه این واجب نیست.»

مقررات شرع و فقه اسلامی نیز در تحقیر و تنزیل مقام زن دلیل بارز دیگری در معرفی دید اسلامی نسبت به زن میباشد. منصور فهمی مینویسد، با گذشت زمان، مقررات و نوشته های اسلامی تا آنجا که ممکن بوده، حقوق و ارزش زن را پایین آورده اند.^۲ البته رفتار محمد و پیروان معاصر وی و همچنین جانشینانش درباره تحقیر مقام زن گویاتر از قوانین و مقرراتی است که بعد ها درباره حقوق و ارزش زنان وضع شده است. برای مثال زنانی که در جنگها و فتوحات اسلامی بوسیله لشکریان محمد دستگیر میشدند و رفتار تحقیرآمیزی که با آنها بعمل می آمد، بهتر از هر فریضه شرعی و قانونی روشنگر کیفیت فکری محمد و اسلام در رفتار با زنان

۱- محمد باقر مجلسی، حلیة المتقین، (تهران: چاپ طاهری، ۱۳۶۲)، صفحات ۷۲ بعد.

۲- مأخذ بالا.

است.^۱ معیناً قوانین و مقررات فقهی و مذهبی، کیفیت فکری و رفتاری محمد و پیروانش را در قالب فریضه های شرعی جاودان ساختند.

امام الغزالی که از مشهورترین متصوفین اسلامی بشمار میرود، در فرهنگ جامعی که تحت عنوان *احیاء الدین* که در واقع فرهنگ تفکر مذهبی اسلام بشمار میرود، برشته تحریر در آورده، فصل مخصوصی را به موضوع ازدواج در اسلام اختصاص داده است. غزالی برای فصل مذکور عنوان «اخلاقیات و ازدواج» قائل شده و موضوع مذکور را تحت عنوان فرعی زیر تشریح کرده است: ازدواج یک عمل شایان و مستوده است، پس از آن آیاتی از قرآن و احادیث مربوط نقل و پنج مزیت برای ازدواج قائل شده است: تولید فرزند، لذت از زندگی، تشکیل خانه و خانواده، مزایای اجتماعی، و تربیت مغزی برای اداره خانه.

غزالی سپس بر طبق معیارهای اسلامی خصوصیات یک زن کمال مطلوب را به این شرح ذکر کرده است: «زن باید متدین به مذهب باشد، از خلق نیکو برخوردار باشد، زیبایی داشته باشد، جهیزیه کوچکی دارا باشد، باکره باشد، قابلیت مادر شدن داشته باشد، منسوب به اصل و نسب و خانواده خوب باشد و با شوهر قرابت خانوادگی نزدیک نداشته باشد.» سپس غزالی به تفصیل به شرح جزئیات حقوق زن و مرد پرداخته است. امام الغزالی «ازدواج را برای زن نوعی بردگی تعریف کرده است.»^۲

هنگامی که انسان مطالب فصلی را که غزالی درباره مقررات و شرایط ازدواج شرح داده است میخواند، نمیتواند باور کند که بطوریکه روایت کرده اند محمد گفته باشد: «بهشت زیر پای مادران است.»

1- Ameer Ali, *The Legal Position of Women in Islam*, (London: Hodder and Stroughton: 1912); Ahmed Shukri, *Muhammed Law of Marriage and Divorce*, (New York: Columbia University Press, 1917).

۲- ابوحمید محمد الغزالی، *احیاء الدین*، ۴ جلد (قاهره: ۱۳۴۸ هجری).

النوائی یکی از دانشمندان علوم الهی اسلامی معاصر با الغزالی در کتاب مشهوری که تحت عنوان **منهاج الطالبین** برشته تحریر درآورده و در سراسر دنیای اسلام مورد مراجعه مسلمانان قرار دارد و به زبانهای فرانسه و انگلیسی نیز به چاپ رسیده است در تالیف مذکور درباره ازدواج و طلاق مینویسد:

«به شرط اینکه دختر باکره باشد، پدرش حق دارد بدون توجه به سن او و بدون پرسش درباره رضایت دختر، او را به عقد ازدواج هرکسی که بخواهد درآورد. ممهَذَا بهتر است پدر در هنگام شوهر دادن دختر، نظر او را درباره شوهر آینده اش پرسش کند و اگر دختر باکره نیست، رضایت رسمی او درباره ازدواج با شوهر آینده اش الزام آور است.»^۱

«یک برده بیش از دو زن و یک مرد آزاد بیش از چهار زن در یک زمان نمیتواند داشته باشند. اگر مردی در یک زمان با پنج زن ازدواج کند، عقد ازدواج کلیه آنها باطل و اگر پنج زن را یکی یکی به عقد ازدواج خود درآورد، ازدواج پنجمی باطل خواهد بود. بدین ترتیب خواهر زن پنجم میتواند در آینده به عقد ازدواج مرد مورد نظر درآید، مگر اینکه مرد شخصاً تعامیلی به ازدواج با وی نداشته باشد. بعلاوه، اگر مردی یکی از پنج زنی را که با آنها ازدواج کرده است، برای همیشه و بطور قطعی طلاق دهد، میتواند با زن پنجم ازدواج کند. این عمل حتی در موقعی که زن مطلقه هنوز در عقد ازدواج شرعی مرد است، امکان پذیر میباشد، اما اگر مرد قصد ازدواج بعدی با زن پنجم داشته باشد، اقدام مذکور جایز نیست.»^۲

«یک مرد آزاد میتواند زنی را دو مرتبه و یک برده یک مرتبه با حق رجوع طلاق دهد، اما بعد از طلاق سوم و یا دو مرتبه رجوع، مرد دیگر حق ازدواج مجدد با زن را ندارد، مگر زن بعد از طلاق سوم و یا پس از دو مرتبه رجوع مرد بطور شرعی شوهر دیگری اختیار کرده باشد.»

اگر زنی از دین اسلام برگردد و مرتد شود، بلافاصله کلیه حقوق خود را از دست خواهد داد و حتی اگر قبل از انقضای عده مجدداً به اسلام بازگردد، حق مطالبه هیچ حقوقی از شوهر نخواهد داشت، اما اگر مردی از اسلام برگردد، تا

۱- النوائی، منهاج الطالبین، صفحه ۲۸۴

۲- مأخذ بالا، صفحه ۲۹۲

زمانی که زن در حال عده است، حق رجوع به زن و تصاحب مجدد او را خواهد داشت.^۱

«به محض اینکه اولین آثار نافرمانی از زن در برابر شوهر مشاهده شد، شوهرش بدون اینکه فوراً روابط زناشویی خود را با وی قطع کند، باید او را نصیحت نماید. اگر زن نافرمانی خود را در برابر شوهر بطور عملی نشان دهد، ولو آنکه عمل مذکور کاملاً مشهود نباشد، شوهر میتواند آنرا دلیل بر نیت زن در نافرمانی تلقی کرده و بدون اینکه او را بزند، مجدداً نصیحتش کرده و در اطاقی محبوسش نماید.»^۲

«زن میتواند به شوهر اصرار ورزد که سالی دو مرتبه برایش لباس نوبخرد، یعنی در ابتدای زمستان و آغاز تابستان. اگر زن بطور اتفاقی لباسهایش را از دست بدهد، شوهر مجبور به تهیه مجدد لباس برای او نیست!»^۳

بطوریکه ملاحظه میشود، حقوق زنان در اسلام شبیه به وضع زنان در قرون وسطی است، ولی متأسفانه با گذشت زمان و پیشرفت تمدن بشری هیچ نوع اصلاحی در آنها بعمل نیامده و هنوز در همان حالت جمود روزهای اول ظهور اسلام قرار دارد.

در زمانی که هندوستان مستعمره بریتانیا بود و هنوز پاکستان از هندوستان تجزیه نشده بود، قاضی یک دادگاه عالی در مدرس، مقررات طلاق را در شرع اسلام به شرح زیر خلاصه کرده است:

ازدواج بین زن و شوهر در شرایط زیر میتواند فسخ شود و حکم طلاق صادر گردد:

۱- بوسیله ابراز تمایل شوهر در طلاق زن و یا شخصی که از طرف شوهر چنین اختیاری به وی تفویض شده است.

۲- هرگاه بنا به تقاضای زن از محکمه شرع، شوهر از همخوابگی با زن خودداری کند.

1- *The Law of Apostasy in Islam*, Chapter II, p. 385.

2- *Ibid.*

3- *Ibid.*

- ۳- هرگاه شوهر زن را با کسی که از حدود اخلاقیات خارج شده است مقایسه کند که در اینصورت زن از محکمه شرع تقاضای رسیدگی میکند و حکم طلاق صادر میشود.
- ۴- اگر مرد به زن نسبت زنا دهد و زن آنرا انکار کند و هر دو نسبت بیکدیگر لعنت خدا را حواله دهند، مرد زن را مستحق لعنت خدا بداند بعلمت اینکه مرتکب زنا شده است و زن مرد را شایسته لعنت خدا بداند، زیرا به ناحق به وی نسبت زنا داده است که در این صورت محکمه شرع حکم طلاق صادر خواهد کرد.
- ۵- بعلمت نظر خاص زن نسبت به مرد، زن و شوهر هر دو برای اجرای صیغه ابراز موافقت کنند.
- ۶- یکی از زن و شوهر، دارای یک نقص بدنی شوند.
- ۷- دادگاه شرع بعلمت غیر مشروع بودن ازدواج حکم طلاق صادر کند و یا اینکه کسی که به سن شرعی برای ازدواج نرسیده از ازدواج خودداری و یا کسی که دارای نقص شعوری است، ازدواج را موکول به سلامت عقل کند.
- بطوریکه ملاحظه میشود، در موارد دوم، سوم و ششم مذکور در بالا حق طلاق با شوهر در موارد سوم و چهارم، حق طلاق تا حدودی با زن و شوهر هر دو و تا حدودی در اختیار دادگاه شرع و در موارد پنجم و هفتم، حق طلاق با محکمه شرع خواهد بود.^۱
- در کلیه ادیان و مسالک مختلف، ازدواج یک موافقت نامه برای زندگی مرفه زناشوئی بین زن و مرد تلقی شده و کلیه حقوق انسانی زوجین ملحوظ نظر قرار گرفته است، اما اسلام به ازدواج زیاده‌تر بعنوان یک‌رشته شعائریکتواخت و خشک و گروهی آداب و آئین ربانی نگاه میکند که بوسیله اله و پیغمبری که هر دو از جنس مذکر میباشند و رعایت تعصبات هم جنسیت را در روابط بین زن و مرد در نظر داشته اند وضع شده است.

1- F.B. Taybji, *Principles of Mohammedan Law*, (Bombay: 1924), pp. 131ff.

باتوجه به موضوع مذکور در اسلام، آئین ازدواج بین زن و مرد به شرح زیر انجام می پذیرد:

پس از اینکه مرد زنی را برای همسری انتخاب میکند، قانون شرع بوی اجازه میدهد وی را از نزدیک ببیند. برای این منظور داماد به اتفاق گروهی از دوستانش به منزل کارگزار ازدواج میرود و در آنجا مقدار مهریه که در روزهای اول ازدواج باید از طرف داماد به عروس پرداخت شود، تعیین میگردد. انجام این عمل در واقع «قرارداد ازدواج» نامیده میشود. مقررات شرع اسلام، برای ازدواج برگزاری آئین خاصی را تجویز نمیکند. توافق طرفین (عروس و داماد) در حضور شهود برای رسمی شدن ازدواج کفایت خواهد کرد. در روز ازدواج داماد به اتفاق گروهی از دوستانش به محل عقد ازدواج میرود. در آنجا او و همراهانش بوسیله قیم و یا نماینده عروس استقبال میشوند. دو شاهد باید در محل عقد ازدواج حضور داشته باشند. سپس کلیه حضار سوره فاتحه یعنی سوره اول قرآن را قرائت و عروس جهیزیه را تحویل میدهد. داماد و نماینده عروس رو بروی یکدیگر می نشینند و دست راست یکدیگر را میگیرند و شست های یکدیگر را بلند میکنند و به یکدیگر فشار میدهند. در این موقع دستمالی از روی سر آنها عبور میدهند و قاضی خطبه عقد را قرائت میکند.

سپس قاضی از قسیم و یا نماینده عروس تقاضا میکند بگوید: «من دخترم را در برابر مهریه ای به مبلغ به عقد ازدواج تو درمی آورم.» آنگاه داماد میگوید: (من ازدواج او را با خود قبول میکنم، او را تحت مراقبت خود میگیرم و حمایت از او را تعهد میکنم و شما حضار شاهد این عمل خواهید بود.)»

و اما مفهوم «حمایت شوهر از زن» و چگونگی ضمانت اجرای این قاعده را میتوان باتوجه به تاریخ زندگی زناشویی امام حسن، امام دوم شیعیان، فرزند علی- بن ابیطالب و نوه محمد درک کرد. نامبرده که در اسلام قهرمان ازدواج و طلاق بشمار رفته، در زمان حیات پدرش به قولی با نود و به قولی دیگر با یکصد زن عقد ازدواج و طلاق انجام داده است. اگرچه امام حسن به نیک سیرتی اشتهار دارد، معینا بر سر جزئی ترین اختلاف و یا بهانه ای باآسانی زنش را طلاق میداد و با

زن دیگری ازدواج میکرد.^۱ با توجه به اینکه شوهر در اسلام مجاز است، حتی بدون اطلاع زن و بطور غیابی (البته با پرداخت مهریه) او را طلاق دهد، بنظر میرسد که عبارت «حمایت از زن» در اسلام یک عبارت صوری است که دارای هیچ نوع ضمانت اجرایی نمیتواند باشد و در واقع زن هیچگاه در خانه شوهر احساس امنیت فردی نخواهد کرد.

احادیثی از قبیل آنچه که در بالا ذکر شده و وقایعی از قبیل داستان زندگی زناشویی امام حسن که همه دال بر تحقیر زن و نادیده گرفتن حقوق انسانی او هستند، در تاریخ مذهب اسلام بی شمار است که ما بیشتر از این متعرض بحث مربوط به آن نخواهیم شد و موارد گفته شده در بالا از باب نمونه کافی بنظر میرسد، با این وجود بعضی از نویسندگان اسلامی مانند سید امیر علی که قصد دفاع از احکام و متون اسلام را درباره حقوق زن داشته است، مینویسد:

«محمد پیغمبر اسلام، یک رشته حقوقی را برای زنان قائل شد که آنها پیش از آن از حقوق مذکور محروم بودند، از جمله او حقوق و مزایایی را برای آنها بوجود آورد که ارزشهای آنها با گذشت زمان به ظهور خواهد پیوست. پیغمبر اسلام به زنها اجازه داد که در اجرای وظائف و اختیارات حقوقی کاملاً با مردان یکسان و برابر باشند. او تعدد زوجات را باتعیین حد اکثر زنانی که یک مرد در زمان واحد میتواند داشته باشد و ایجاد تساوی مطلق بین زن و مرد، تحدید کرد. این نکته قابل توجه است که قرآن بلافاصله بعد از ذکر عبارتی که به مرد اجازه اختیار چهار زن را میدهد، فریضه ای مقرر میکند که اهمیت حکم قبلی را در باره تجویز داشتن ۴ زن، به حد متداول و مشروع کاهش میدهد. بدین شرح که آیه مربوط میگوید: (ولی اگر مرد قادر نباشد بطور منصفانه با همه زنانش رفتار کند، باید فقط یک زن بگیرد). قید کلمه «انصاف» در آیه مذکور واجد اهمیت فوق العاده میباشد که متفکرین دنیای اسلام از اهمیت فوق العاده آن غافل نمانده اند. «انصاف» نه تنها در قرآن مفهوم رفتار مساوی با کلیه زنان از نظر محل سکونت، لباس و سایر

نیازهای زندگی خانوادگی را میدهد، بلکه همچنین مفهوم انصاف کامل در رعایت عشق و علاقه، محبت و احترام نسبت به کلیه زنان را افاده میکند. اما با توجه به اینکه رعایت انصاف و عدالت کامل در آنچه که به احسانات انسان مربوط میشود غیر ممکن است، لذا دستورات قرآن باید با واقعیات جاری که مشعر بر نهمی تعدد زوجات است انطباق یابد. این طرز فکر تازگی ندارد و از اوائل قرن سوم هجری بمنصه ظهور رسیده است. در زمان خلافت مامون، فقهای معتزلیه اظهار داشتند که احکام قرآن در واقع بر پایه تئوری یک زنی وضع شده و اگرچه رفتار ظالمانه مشوکل که خلیفه ای سر سخت و مختل المشاعر بود از اشاعه طرز فکر مذکور ممانعت بعمل آورد، ممبذا ارتداد قاعده تعدد زوجات که با پیشرفت کلی فرهنگ و تمدن انطباق کامل دارد، در کلیه کشورهای پیشرفته مسلمان حالت اجرا بخود میگیرد.^۱

بطوریکه ملاحظه میشود، دفاع سید امیر علی درباره احکام و مقررات قرآن نسبت به زنان نه تنها دارای پایه و اساس منطقی نیست، بلکه در تغییر روح جامد فریضه های مذکور نیز هیچ اثری نخواهد داشت، اما بی پایه و اساس تر از دفاعیات سید امیر علی درباره نظر قرآن نسبت به زن، دفاعیات او از ازدواجهای مکرر محمد میباشد. سید امیر علی در این باره مینویسد:

«پس منبر با زنان مطلقه و بیگس و بیچاره ازدواج میکرد تا آنها را از پریشانی نجات دهد و با افزودن آنها به خانواده خود زندگی امنی را برای آنها تامین کند.»^۲

محمد حسنین هیکل^۳ نیز از ازدواجهای محمد، دفاع کرده و مینویسد، غالب ازدواجهای پیامبر سیاسی و مصلحتی بوده است. از جمله ازدواج خاله خالد الابن ولید را مثال میزند و ادعا میکند که در نتیجه ازدواج مذکور، خالد به اسلام گرائید. هیکل

1- Amir Ali, *The Spirite of Islam*, p. 188.

2- *Ibid.* p. 198.

3- Muhammad Husayn Haykal, *The Life of Muhammed*, trans. Ismail Ruzi A. al Faruqi (U.S.A., North America Trust Publications, (1976), pp. 283-98.

همچنین موافقت محمد را در ازدواج دو دخترش با علی و عثمان، مبنی بر علل مذکور و از نوع ازدواجهای مفید برای اسلام دانسته است. هیکل درباره ازدواج محمد با زینب بنت جحش نیز اظهار عقیده کرده است که پیغمبر با ازدواج مذکور قصد داشت یکی از سنت‌های جاهلی عرب را درباره منع ازدواج با همسر پسر خوانده از بین ببرد. محمد جریر طبری^۱ نیز در تفسیر خود معنی جمله «تخفی فی نفسک» را به زیند مربوط کرده و مینویسد زیند، مرضی داشت که آنرا پنهان میکرد و بعلت بیماری مذکور در صدد طلاق زینب بود.

بدیهی است که دفاعیات مذکور، همه از تعصب ناشی می‌شوند، مخالفت تام و تمام با محتویات سوره احزاب دارند و نمی‌توانند رافع واقعیت‌های محض مبنی بر تمایلات نفسانی بی‌عنان محمد و علاقه وافر او به افزودن زنان حرامسرایش باشد. زیرا بطوریکه قبلاً ذکر شد، درباره تجویز ازدواج با زینب همسر پسر خوانده اش محمد می‌توانست با یک دستور ساده عمل مذکور را جایز و رایج کند. ادعای جریر طبری نیز مقبول و منطقی نمی‌تواند باشد، زیرا اگر زیند دچار بیماری بود و قصد کرده بود، زینب را طلاق دهد، چه لزومی داشت که محمد با وی ازدواج و وی را به حرامسرایش اضافه کند.

نویسندگان مذکور گویا توجه نداشته‌اند، موقعی که محمد، عایشه را به خانه اش آورد، وی فقط ۶ سال داشت، و انگهی عایشه دختر ابو بکر از توانگران نامدار مکه بود و نمیتوانست جزء زنان مطلقه و بی‌یکس و درمانده که نیاز به دستگیری داشته باشند، محسوب شود. حفصه دختر عمر بن الخطاب، خلیفه دوم اسلام نیز که خود محمد شخصاً از عمر او را خواستگاری کرد،^۲ دلیل دیگری بر بی‌اساس بودن نوشته امیر سید علی درباره محمد و زنانش میباشد. از همه اینها گذشته، آیا چه مصلحت و سیاسی غیر از نفس پرستی محمد میتواند بوی اجازه دهد، ریحانه همسر زیبای یکی از مقتولین طایفه بنی‌النضیر و یا صفیه همسر ۱۷ ساله زیبای کنانه بن ربیع را در همان شبی که شوهرانشان به دستور او مقتول شده بودند، با خود به

۱- محمد بن جریر الطبری، طریق الرسول والملوک.

۲- کونستان و پرژیل گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحه ۲۹۴

رخت‌خواب ببرد؟^۱ و آیا در بین کلیه زنانی که در حرمسرای محمد بسر میبردند یک زن زشت چهره و بافقیر و بینوا میتوان یافت که بتواند دلیل بر استدلالات خالی از نقل نویسندگان مذکور درباره زنان محمد باشد؟

رفتار غیر منصفانه مرد با زن در اسلام، از مقررات قانون اساسی این دین یعنی قرآن ناشی میشود و احکام و متونی که قرآن درباره چگونگی رفتار با زنان مقرر کرده و بعضی از آنها در ابتدای این فصل تصریح شد، برای مطالبی که نویسندگانی مانند سید امیر علی و هیکل برای منصفانه بودن احکام اسلام درباره زن نوشته اند، جای دفاعی باقی نخواهد گذاشت. دکتر «اسنوک هورگرونج» یکی از شرق شناسان شهیر مینویسد:

«اگرچه نویسندگان اسلامی در موارد نادر سعی کرده اند، شأن زن را در اسلام بالا تر از آنچه که مقررات این دین برای او پیش بینی کرده است نشان دهند، ولی قادر نخواهند بود با امثال این نوشته ها مفهوم آن گروه از آیات قرآن و احادیثی که زن را در خانواده و اجتماع موجودی دون پایه تلقی کرده است تغییر دهند. اسلام جهنم را مملو از زنان میدانند و بجز در موارد نادر برای زن عقل و برهانی قائل نیست. اشعار اسلامی زن را ریشه کلیه مفاسد جهان میدانند و ضرب المثلهای اسلامی، تعلیم و تربیت را برای زن منع میکنند. ولی آنچه که اسلام برای زن قبول میکند تنها و جاهت است که خداوند به او داده است تا در این دنیا باعث لذت و شغف مرد شود و برای او بچه بوجود بیاورد.»^۲

ابن مقفع یکی از بزرگترین نویسندگان عصر خود که در قرن دوم هجری میزیسته، هنگامی که درباره «دوستی» بحث میکند به مردان توصیه میکند که دوستی خود را با دیگران قدر دانسته و با دقت از آن نگهداری کنند زیرا: «دوستان مانند زنهائی هستند که ماهر موقع اراده کنیم بتوانیم آنها را طلاق دهیم.» ابن مقفع در جای دیگر مینویسد: «هیچ چیز برای مذهب، برای بدن، برای خیر و رفاه، برای

۱- صفحه ۳۷۵ همین کتاب مراجعه فرماید.

2- Quoted by: Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 111.

هوش و بصیرت فاجعه انگیزتر از زن و هیچ عاملی بیش از عشق به زن، مخرب مغز نخواهد بود.^۱

اسماء دختر ابوبکر که زن چهارم زیرین العوام یکی از صحابه خاص محمد و از جمله عشره مبشره است میگوید: «هر زمانی که زیر از دست یکی از زنانش خشمگین میشد، چنان او را با چوب میزد که چوب می شکست.»^۲ اما در شریعت بودا، زدن زن حتی بایک شاخه گل نیز ممنوع شده است.

تفسیر جلالین،^۳ علت برتری مرد بر زن، عقل و علم و ولایت مرد بر زن دانسته است. اما زمشری^۴ و بیضاوی^۵ به شرح مطالب گویاتری درباره شأن فردی و اجتماعی زن مبادرت کرده و مینویسند، تسلط و استیلاي مرد بر زن را میتوان با قدرت سلطه ولات و حکام بر رعایا قابل مقایسه و برابر دانست. چون مردان دارای نیروی خرد و تدبیر هستند، از اینرو نبوت، ولایت و امامت به آنها اختصاص یافته، دو برابر زنها ارث میبرند و شهادت آنها در محکمه شرع دارای اعتبار بیشتر و دو برابر زن است. بهمین ترتیب جهاد و نماز جمعه به زنان تعلق نمیگیرد. حق طلاق، اذان، خطبه، امامت نماز جماعت، سوارکاری، تیراندازی همه مخصوص مردهاست.

بطور کلی میتوان گفت که در اسلام وجود زن برای رفاه و آسایش لذت و خوشی مرد آفریده شده است. امام الغزالی که از صوفیان مشهور قرن پانزدهم هجری بوده و تاثیر بزرگی در فرهنگ اسلامی داشته میگوید، زن بهیچوجه نباید آزادی و استقلال داشته باشد. زن بعلمت وضع اجتماعی خاصی که دارد، قادر به اداره امور معیشت خود نیست. زندگی آنقدر مشکل است که مرد نباید با گرفتن زن و تحمل مخارج و هزینه های او، بار زندگی خود را سنگین تر

1- Mansour Fahmi, *La Femme*, p. 154.

۲- ۲۳ سال، صفحه ۱۰۳

۳- جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، تفسیر جلالین.

۴- الزمشری، الکشاف الحقیقه التنزیل، (قاہرہ: ۱۹۶۶).

۵- عبدالله بن عمر البیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التاویل، (قاہرہ: ۱۳۴۴ هجری).

کنند.^۱ بعد از اظهار عقیده مذکور درباره زن، غزالی توصیه میکند که منشی زن بر طبق معتقدات دانشمندان علوم اخلاقی باستانی باید بشرح زیر باشد:

«زن باید خود را در محیط خانواده محدود و نباید آنرا ترک کند، او نباید بیش از حد لزوم به بام خانه اش برود و همچنین نباید بوسیله دیگران دیده شود، او نباید بیش از حد عادی با همسایگانش صحبت کند و یابه دیدن آنها برود، اعم از اینکه شوهرش در خانه و یا در خارج از خانه باشد. زن باید پیوسته از شوهرش مراقبت نماید، و هر عملی که انجام میدهد باید در جهت تامین رضایت و خوشنودی شوهرش باشد، او نباید نسبت به شوهر و یا مایملک شوهر ریا کاری کند، او نباید بدون اجازه شوهر خانه را ترک کند و هنگامی که در خارج از خانه میباشد، باید به نحوی خود را پوشاند که اگر کسی بطور غیر مترقبه بوی نگاه کرد، امکان دیدن چهره اش میسر نباشد، و موقعی که در خارج از خانه راه میرود باید راهپائی را انتخاب کند که کمتر امکان رفت و آمد در آنها وجود داشته باشد و از عبور از خیابانهای که پیوسته شلوغ میباشد باید خودداری کند و نهایت دقت را بکار ببرد که کسی او را نشناسد.»^۲

در جامعه اسلامی، زن مسلمان باید کیفیت فکری و منشی خود را با زنان حرمسرای محمد تطبیق داده و رفتاری را که زنان حرمسرای محمد باوی داشتند نسبت به شوهرش تقلید کند، تا بتواند عطفوت شوهر را به خود جلب نماید. زن باید خود را در چهار دیواری محلی که شوهرش برای سکونتش اختصاص میدهد محدود کند و وجودش را وقف خدمت به مرد نماید. زن در اسلام موقعی با تقوی تلقی خواهد شد که وجود خویش را وقف چهار دیواری خانه، آشپزخانه و رختخواب شوهر نماید. زن در اسلام موجود ضعیفی^۳ است که برده تولد میشود، اسیر زندگی میکند و محروم میمیرد. البته طبیعی است فرزندان را نیز که زن در دامان خود

۱- الغزالی، احیاء الدین، جلد دوم، صفحه ۲۲

۲- مأخذ بالا، جلد دوم، صفحه ۲۲

۳- بطوریکه میدانیم در جوامع اسلامی زن با عنوان «ضعیفه» مورد خطاب واقع میشود.

می پروراند نشان ذهنی و روانی از مادر داشته و لیاقت و قابلیت ذهنی و بدنی آنها از مادر تجاوز نخواهد کرد.

پروفسور «مکلونالد» وضع زن و شان و مقام فردی، خانوادگی و اجتماعی او را در آئینه اسلام به شرح زیر خلاصه میکند:

« تردید وجود ندارد که وضع زن در اسلام در واقع مولود کیفیت فکری و نظر خصوصی محمد نسبت به زنان بوده است. کلیه مدارک و نوشته های موجود نشان میدهد که شان پست خانوادگی و اجتماعی زن در اسلام ناشی از تابعیتی است که محمد میل داشته است زنان نسبت به یک رهبر سیاسی و مذهبی مانند شخص خود او داشته باشند. بطور بسیار خلاصه میتوان گفت که اگر محمد بعد از مرگ خدیجه فقط با یک نفر ازدواج میکرد و بعزت حسادت دیوانه واری که نسبت به زنانش داشت، آنها را مکلف به پوشانیدن سر و روی خود با چادر نمیکرد، زنان مسلمان امروز وضع آزادتری داشتند، مردان نسبت به زنان اختیار نامحدود نداشتند و شخصیت انسانی زنها در کنج خانه ها و در عمق چادرهای سیاهشان محبوس نمیشد.»^۱

چکیده مطالب این بحث آنستکه بر طبق اصول قرآن، زن استقلال و آزادی فردی و اجتماعی ندارد و وجودش باید وقف خدمت به مرد شود. زن در قرآن و در اسلام فاقد شأن اجتماعی است و در واقع بجای تابعیت کشوری که در آن بسر میبرد، دارای تابعیت خانه شوهرش میباشد. زن در جامعه اسلامی، قابلیت قبول خدمات و شئون اجتماعی ندارد و تمام نیروهای مغزی و بدنی او در خانه شوهر باید صرف اداره امور خانه و مخصوصاً تهیه غذا، نگهداری بچه و تامین نیازهای نفسانی مرد شود. در جامعه اسلامی، حقوق مدنی، جزائی و سیاسی زن کمتر از مرد است. زن در قرآن و اسلام از حق تحرک بدون اجازه شوهر محروم است و حتی در

1- Duncan Black Macdonald, *Aspects of Islam*, (New York: Freeport, Books for Libraries Press, 1971).

فصل دهم

جن در قرآن و اسلام

«خرافات، بت پرستی و با کاری در ثروت و نجل زندگی میکنند، ولی

حقیقت در فقر و سگت بسر میرد.»

لوتر

بر طبق معتقدات دین اسلام، دردستگاه آفرینش موجوداتی وجود دارند که بین انسان و فرشتگان طبقه بندی و بنام «جن» خوانده شده اند. معتقدات اسلامی حاکی است که «اجنه» هزاران سال قبل از آدم آفریده شده اند. «اجنه» مانند افر د بشر یا به احکام و فرامین الهی گردن می نهند و رستگار میشوند و به بهشت میروند و یا از اجرای دستورات الهی سر باز میزنند و به دوزخ واصل میشوند.

عقیده به وجود جن یکی از معتقدات اعراب بدوی قبل از ظهور اسلام بوده است. اعراب صحرائین معتقد بودند که بیابانها، خرابه ها و اماکن متروک و ترسناک، مسکن موجودات مضرری هستند که آنها را «جن» مینامیده اند. اعراب بعضی از حیوانات مانند مارها و سایر خزندگان را مظهر اجنه میدانستند و عقیده داشتند حیوانات مذکور در واقع

اجنه ای هستند که بصورت حیوان ظاهر میشوند.

محتویات سوره جن که هفتاد و دومین سوره قرآن است و همچنین مدلول آیه ۲۷ سوره حجر، یکی از هدفهای بعثت محمد به نبوت را ارشاد «اجنه» و دعوت آنها به دین اسلام مانند سایر افراد بشر دانسته است.

آیات ۱ تا ۴ سوره جن حاکی است:

مَعْلُ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ أَنكُم نَجْرٌ مِنَ الْجِنِّ فَكَالُوا وَإِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۝ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ۝ وَأَنكُم تَعْلَمُونَ ۝ مَا اخْتَفَيْنَا صَاحِبَهُ وَلَا وِلْدَانًا

«ایرسول بگونه من وحی رسیده است که گروهی از اجنه آیات قرآن را استماع کرده و گفته اند ما از مطالب قرآن به شگفت افتاده ایم، این قرآن خلق را بر راه راست هدایت میکند و لذا ما به آن ایمان آورده و دیگر هرگز به خدای خود شرک نخواهیم آورد. و همانا بسیار بلند مرتبه است شأن و افتداری پروردگار ما که نه همسر اختیار کرده و نه فرزند آورده است.»

آیه ۱۴ سوره جن میگوید:

وَإِنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَن أَسْلَمَ فَأَدِّكَ فَتَحْرُزْ أَرشداً ۝

«و از ما اجنه هم بعضی مسلمان و برخی کافر و ستمکارند و آنانکه اسلام آوردند به راه رشد و ثواب شتافتند.»

آیه ۲۷ سوره حجر و آیه ۱۴ سوره الرحمن اشعار میدارد:

وَالجَّانَ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّوَارِ السُّمُورِ ۝ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِن نَّارِ مِن نَّارٍ ۝

«و ما نژاد جن را از آتش گدازنده خلق کردیم، و آفریدیم جن را از شعله بیدودی از آتش.»
در روایات دینی اسلام وارد شده است که «اجنه» موجودات خیر چینی هستند که خود را پشت پرده بهشت مخفی میکنند و سرار الهی را سرقت می نمایند. بهمین دلیل، گروهی از فرشتگان ماموریت یافته اند به آنها شهابهای ثاقب پرتاب کنند! آیه ۹ سوره جن در این باره میگوید:

1- Samuel M Zwemer, *The Influence of Aminism on Islam* (London: The Macmillan Company, 1920), p. 126.

وَإِنَّا لَنَعْلَمُ مِمَّنْ هُمْ أَقْرَبُ إِلَىٰ رَبِّنَا أَلَمْ يَجْعَلْ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

«وما برای شنیدن سخنان آسمانی و اسرار وحی در کمین می نشستیم، ولی اکنون هر کسی بخواهد این کار را بکند، هدف شهابهای ثاقب قرار خواهد گرفت.»
در روایات اسلامی آمده است که مسکن عمومی اجنه کوههای قاف که (به زعم ثور یسین های اسلامی) به دور دنیا کشیده شده است می باشد.^۱

«ول هوسن» در کتاب خود نوشته است، در حالی که محمد اساس و پایه دین اسلام را بر بنیاد یکتا پرستی ذات خدای بی همتا قرارداد و نهادیت پرستی را در شبه جزیره عربستان برانداخت، ولی با وارد کردن جن در قرآن، روح شرک را در اسلام باقی گذاشت.^۲ البته باید توجه داشت که عقیده به وجود «جن» قبل از اسلام نیز در عربستان وجود داشت، ولی محمد این عقیده خرافی را رسماً وارد دین و احکام مربوط به آن کرد.

پروفسور «مکدونالد» در کتاب جالبی که تحت عنوان عقاید مذهبی و زندگی در اسلام برشته تحریر آورده، پدیده جن را چه قبل از اسلام و چه بعد از آن بطور کامل مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. پروفسور «مکدونالد» مینویسد، حسن ابن ثابت یکی از دوستان نزدیک محمد و شاعری که محمد را در اشعارش ستوده است، اصولاً از طبع شعر برخوردار نبود و فریفته شعر و شاعری رایج جن مؤثت به وی الهام و تلقین کرد.

پروفسور «مکدونالد» در این باره مینویسد شعرای عصر محمد معمولاً با او مخالف بودند و او را هجو می کردند، اما حسن ابن ثابت از محمد حمایت و مخصوصاً با اشعار خود به آنها ای که محمد را هجو می کردند، پاسخ میداد. حسن ابن ثابت قبل از ظهور محمد، در زمان جوانی از هنر شعر و شاعری هیچ بهره ای نداشت و این هنر را یک جن مؤثت^۳

1- Ibid.

2- J. Wellhausen, *Muhammed in Medina* (Berlin: 1882).

۳- بر طبق معتقدات اسلامی، «فرشتگان» دارای جنس مشخصی از نوع مذکور یا مؤثت نیستند و همه آنها از یک جنس آفریده شده اند، ولی «اجنه» دارای جنس تذکیر و تأنیث می باشند. نامهای اجنه مذکر عبارتند از: غول، سیلات، اعلوق و غیره. اسامی اجنه مؤثت عبارتند از: عفریت، عزب و غیره. آیه ۳۹ سوره نمل میگوید: **قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ** «گفت جن عفریتی...»

به وی الهام و تلقین کرد. بدین شرح که هر وزی جن مؤمنی حسن ابن ثابت را در یکی از خیابانهای مدینه ملاقات کرد و بطور ناگهانی روی او پرید و در حالیکه روی بدن او فشار میآورد، و پراو دار کرد سه بیت شعر سراید. حسن ابن ثابت به آسانی موفق به سرودن سه بیت شعر شد و از آن پس تحت تأثیر الهامات جن مذکور مانند سایر شعراى عربستان از فریحه شعر گوئی برخوردار گردید. حسن ابن ثابت از آن پس ادعا میکرد که وی دارای برادران اجنه ای است که شب هنگام از آسمان کلمات موزون و مفاهیم بدیع به او الهام میکنند. نکته عجیب آنجاست که عباراتی را که وی در اشعارش بکار برده، شباهت کاملی به متون و احکام قرآن که محمد ادعا میکند از آسمان برایش نازل شده است، دارد.

پروفسور «مکدونالد» بین دامتان شاعر شدن حسن ابن ثابت بوسیله الهام یک جن مشرک و واقعه پیامبر شدن محمد بوسیله الهامات جبرئیل فرشته و فرستاده خدا شباهت کامل قائل شده و معتقد است که اثر اقدام یک جن مشرک و جبرئیل فرشته خدا در این دو موجود یکسان بوده و همانطور که جتی با فشار روی حسن ابن ثابت او را واداره سرودن شعر کرد، بهمان نحو نیز جبرئیل با فشار روی محمد او را با آیه «اقرا باسم ربک الذی خلق» واداره ادعای نبوت و خواندن الهامات الهی کرد.

بعلاوه، محمد برای حسن ابن ثابت منبری در مسجد ترتیب داد که وی بالای منبر میرفت و بر ضد دشمنان اسلام شعر میخواند و محمد در پائین منبر می ایستاد و از هنر نمایی حسن ابن ثابت لذت میبرد. محمد اصولاً مخالف شعر بود زیرا بیشتر آنها و را در اشعار خود بسیار استهزاء می گرفتند. بهمین سبب آیات آخر سوره شعرا و مخصوصاً آیه ۲۲۴ این سوره، شعرا را گمراه شده و گمراه کننده میخواند. حمایت محمد از حسن ابن ثابت به این سبب بود که وی به طرفداری از محمد و بر ضد دشمنان اسلام شعر میسرود. محمد در باره شاعر مذکور می گفت: «حسن از رسول خدا دفاع و حمایت میکند، خداوند نیز بوسیله روح القدس او را یاری خواهد کرد.» ولی، البته باید توجه داشت که این روح القدس با روح القدسی که در مسیحیت یکی از ارکان تثلیث مسیحیت (پدر، پسر و روح القدس) را تشکیل میدهد تفاوت دارد. محمد همان الهامی را که وانمود میکرد از جبرئیل گرفته بود، به حسن ابن ثابت نسبت داد و او را شاعری که از طرف خدا (الله) طبع شعر الهام میگیرد، شناختگری کرد.^۱

1- Duncan Black Macdonald, *The Religious Attitude and Life in Islam*

بعضی آیات دیگری که در قرآن در باره اجنه قائل به صدور احکام گوناگون شده اند، شرح زیر میباشند:

آیه ۱۰۰ سوره انعام:

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ ...

«وگروهی اجنه را شر یک خدا قرار دادند در حالیکه آنها مخلوق خدا هستند...»

آیه ۱۲۸ سوره انعام:

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا بِمِثْرِ الْجِنِّ قَالِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ قَالِ التَّارُ مَثْوَاكُمْ خَلِدِينَ فِيهَا وَبَلَّغْنَا أَبْجِلْنَا الَّذِي أَبْجَلْتُمْ لَنَا إِلَّا مَآثِرَةَ اللَّهِ ...

«روزی خداوند همه آنها را گرد یکدیگر جمع میکند (و میگوید): ای گروه جن، شما بر انسان فزونی یافتید. در آن حال دوستان اجنه در بین افراد انسان میگویند: خداوند ما بعضی از ما از برخی دیگر بهره گرفته ایم و به اجلی که تو تعیین کرده ای رسیده ایم. (خداوند گوید): منزلگاه شما آتش است و همیشه در آن خواهید بود، مگر آنکه را خدا بخواهد...»

آیه ۱۷۹ سوره اعراف:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ ...

«و به تحقیق ما بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده ایم...»

آیه ۳۳ سوره رحمن حاکی است:

يَسْتَعْرِ الْجِنَّ وَالْإِنْسُ لِنِ اسْتَطَاعَتِهِمْ أَنْ يَنْفَعُوا مِنْ أَقْطَارِ التَّمْرِ وَالْأَرْضِ فَأَنْفَعُوا لَا يَنْفَعُونَ إِلَّا سُلْطِينَ

«ای گروه جن و انس شما نمیتوانید از حد و دزمین و آسمان فراتر روید ولی قادر نخواهید بود از ملک خدا خارج شوید.»

علاوه بر آیات مذکور آیات زیاد دیگری در قرآن وجود دارد که در باره اجنه سخن گفته و در باره آنها مانند افراد بشر سخن رانده و احکامی صادر کرده است. عقیده به وجود جن در دین اسلام تقریباً شباهت کاملی به معتقدات ادیان و مذاهب ملل افریقا در باره اشباح

وارواح خیالی، شیاطین، دیوان و غیره دارد. عقاید اسلام در باره جن به شرح زیر است:

هر موقعی انسان صوت و یا بوق بزند، اجنه در آن محل حضور می یابند و این امر حاکی از شگون بد میباشد. بعضی اما کن محل اقامت خاص اجنه میباشد. این اما کن عبارتند از شهر «هیگار» که از زمان واقعه قوم نمود، محل دفن اموات بوده، قبرستانها، خانه های متروک و حمامهای عمومی. اگر انسان بخواهد از شر اجنه در امان باشد، باید هنگام ورود به اما کن مذکور اوراد مخصوصی بخواند تا اجنه از امکانه مورد نظر دور شوند. اجنه مخصوصاً شب ها فعال هستند و هنگامی که خورشید طلوع میکند، ناپدید میشوند. هنگام حفر چاه و یا بنای ساختمان که معمولاً زمین کنده میشود، امکان آسیب رسیدن به اجنه وجود دارد.

معروف است، هنگامی که محمد اردو گاه خود را تغییر میداد برای فراری دادن اجنه از محل مورد نظر، به صدای بلند تکبیر میخواند. اوز بدن گردباد نیز یکی از دلایل مبنی بر وجود اجنه میباشد. هنگامی که خروسی میخواند و یا الاغی عرعر میکند، دلیل آنست که حیوانات مذکور وجود اجنه را مشاهده میکنند.^۲

1- Zwemer, *The Influence of Aminism on Islam*, p. 130.

۲. محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، ۹ جلد (قاهره: الشب)، صفحه ۱۸۲

کتاب صحیح البخاری، تألیف محمد بن اسماعیل بخاری، محتوی معتبرترین احادیثی است که بوسیله محمد، آورنده اسلام نقل شده و از اینرو کتاب مذکور قرآن دوم مسلمانان خواننده میشود.

در زمان بخاری تعداد ۳۰۰/۰۰۰ حدیث نبوی وجود داشت که بعضی از آنها را مسلمانان غیر معتبر میدانستند، لذا بخاری تعداد ۷۲۷۵ حدیثی را که در اصالت آنها کمتر کسی میتوانست تردید داشته باشد، جمع آوری و در ۳۴۵۰ فصل تحت عنوان صحیح البخاری تألیف کرد. پس از انتشار کتاب مذکور، دانشمندان اسلامی درباره اصالت و اعتبار احادیث مذکور کوشش فراوان بعمل آوردند، ولی نتوانستند در صحت احادیث مذکور و انتساب آنها به محمد تردیدی حاصل کنند و لذا به اتفاق آراء اصالت احادیث مذکور و انتساب آنها را به محمد مورد تأیید قرار دادند. مسلم بخاری در اول شوال ۲۵۶ هجری وفات یافته است.

در سال ۱۹۷۳ کتاب صحیح البخاری، در ۱۲ جلد به انگلیسی ترجمه و به اهتمام دکتر محمد حسن خان، استاد دانشگاه اسلامی در مدینه به چاپ رسیده است.

اجنه همچنین در وجود حیوانات خانه میگذارند، بطوریکه «ول هوسن» گفته است، در اسلام حیوان شناسی رایج در واقع جن و دیو و شیخ شناسی دانست. معروف است گرگ، کلاغ سیاه، کفتار، شانه بسرو جغد مخصوصاً حیوانات مطلوب اجنه برای سکونت در وجود آنها میباشند. اجنه مخصوصاً به مار علاقه فراوانی دارند و هر ماری ممکن است دارای روحی نیکو و یا پلید باشد. «ول هوسن» در کتاب خود، به تفصیل به شرح معتقدات خرافی محمد در این باره پرداخته است.^۱

در مذاهب اعراب قبل از ظهور اسلام، جن به حوری بیابانی و یا پری کوهی اطلاق میشد. بعقیده اعراب اشباح مذکور یا حیوانات وحشی در نماس دائم میبودند و اغلب به اشکال حیوانات وحشی ظاهر میشدند. «ر و برتسون اسمیت» در کتاب خود تحت عنوان مذاهب و اقوام سامی به شرح رابطه بین اشباح وحشی مذکور و خدایان پرداخته است. مؤلف مذکور مینویسد در واقع میتوان گفت که در آن عصر بر طبق معتقدات مردم، زمین بین دیوان و جانوران وحشی و خدایان و افراد انسان تقسیم شده بوده است؛ اشباح و جانوران وحشی بر بیابانها، جنگلهایی که هنوز پای انسان بدانجا نرسیده بود و همچنین به مراتع و چراگاههایی که تنها انسانهای جسور بدون ترس و وحشت قدرت رفت و آمد بدانجا راداشتند، حکومت میکردند و افراد انسان به نقاطی که برای سکونت خود انتخاب کرده و موفق شده بودند با همسایگان و سایر افراد روابط انسانی بوجود آورند، نفوذ داشتند. با گذشت زمان بتدریج افراد انسان موفق شدند، با استفاده از نیروی خدایان خود، ارواح خبیثه و دیوان و شیاطین را از مناطق مورد استیلای آنها بیرون برانند و بدینوسیله مناطق نفوذ خود را بسط و گسترش دهند.^۲

محمد در زمانی ظهور کرد که اعراب شبه جزیره عربستان تحت شرایط ذهنی و اجتماعی مذکور زندگی میکردند و از جمله بت پرستان و مشرکان مکه اجنه را دختران و پسران «الکله» یکی از بزرگترین بت های خانه کعبه میدانستند. محمد با آوردن دین

1- J. Wellhausen, *Reste Arabischen Heidentums* (Berlin: 1897), p. 153.
2- Robertson Smith, *Religion of the Semite*, 1st series, 3rd ed., revised by: S.A. Cook (London: 1927).

اسلام با این طرز فکر که اجنه دختران و پسران خدا هستند مخالفت و آنرا رد کرد، اما عقیده به وجود جن و مشخصات آن بر طبق معتقدات اسلامی، دست نخورده باقی ماند. پروفیسور «مکدونالد» در کتاب خود به شرح موارد متعددی پرداخته که نشان میدهد در تار و پود اسلام افراد مقدس مذهبی بوسیله اجنه با خدا ارتباط برقرار میکرده اند.^۱ کتب معتبر مذهبی اسلامی پر از وقایعی است که حکایت از تماس و ارتباط محمد پیغمبر اسلام با اجنه دارد. از جمله مواردی که حاکی از تماس پیغمبر اسلام با اجنه بوده، واقعه زیر است که با جزئی تفصیلات بوسیله سه منبع بسیار موثق که یکی از آنها البخاری است، به شرح زیر نقل شده است.

الزبیر بن العوام یکی از پیروان اولیه محمد و همچنین یکی از ده نفری که محمد شخصاً به او قول بهشت داده بود (عشره مبشره)، میگوید: «روزی پس از اینکه محمد نماز صبحگاه را در مسجد مدینه برگزار کرد، رو بسمت ما نمود و اظهار داشت: (کدامیک از شما حاضرید امشب با اتفاق من به ملاقات نمایندگان اجنه بیائید؟) حضار سکوت کردند و هیچیک از آنها پاسخی نداد. محمد دو باره سؤال کرد: (کدامیک از شما حاضرید، امشب مرا در ملاقات با اجنه همراهی کنید؟) مجدداً کسی پاسخی نداد. محمد سه مرتبه پرسش مذکور را تکرار کرد و سپس بسوی من آمد، دست مرا گرفت و با خود برد. ما آنقدر راه رفتیم تا تمام کوههای مدینه را پشت سر گذاشتیم و به یک دهکده رسیدیم. در آنجا مردان بلند قدی را مشاهده کردیم که دارای بدنهای باریکی مانند نیزه بودند و سرپای آنها در پارچه پیچیده شده بود. هنگامی که من آنها را مشاهده کردم، بطوری از ترس به لرزه افتادم که پاهایم توان نگهداری بدنم را از دست دادند. هنگامی که به آنها نزدیک شدیم، محمد با شست پایش خطی کشید و به من گفت از آن خط جلوتر نروم. سپس من در آنجا نشستم و این عمل باعث شد تمام وحشتی که سرپای وجودم را فرا گرفته بود از بین برود. سپس محمد بین من و آنها تا صبح دم راه میرفت و با صدای بلند قرآن میخواند. در هنگام صبح، محمد به من دستور داد، بازوی او را بگیرم و از آنجا دور شدیم، پس

1- Macdonald, *The Religious Attitude and Life in Islam*, pp. 139-152.

از مدتی که راه رفتیم، محمد به من گفت سرم را به عقب برگردانم و به بینم آیا موجوداتی که در محل مذکور دیدیم، هنوز در آنجا مشاهده میشوند یا نه. من سرم را به عقب برگرداندم و مشاهده کردم آثاری از آنها وجود ندارد. لذا به محمد اظهار داشتیم: (یا رسول الله من فقط تار یکی می بینم.) محمد سرش را بزریر انداخت و به یک تکه استخوان و سرگین جانوری که جلوی پایش افتاده بود نگاه کرد و سپس آنها را برداشت و بطرف موجودات مذکور پرتاب کرد. بعد از آن محمد مرا خطاب قرار داد و گفت: «آنها نمایندگان اجنه نصیبین بودند و از من تقاضای علیق حیوانات برای مسافرت کردند و لذا من تمام استخوانها و سرگین های حیوانات را برای آنها اختصاص دادم.»^۱

امام محمد بن ظفر از شخصیت های معروف و مقدس اسلامی در کتاب خیر البشر بخیر البشر از قول ابن مسعود مینویسد: «روزی محمد در مکه به افرادی که در معیتش بودند اظهار داشت: (من امشب قصد دارم به ملاقات گروهی از اجنه بروم، هر یک از شما که مایل هستید، میتوانید برای مشاهده اجنه مراد در این امر همراهی کنید.) مؤلف مینویسد، من آمادگی خود را برای همراهی کردن پیغمبر در این امر اعلام داشتم و به اتفاق او انقدر راه رفتیم که از قسمت علیای مکه خارج شدیم. پس از خروج از مکه، محمد در محلی خطی کشید و بمن دستور داد از خط مذکور جلوتر نروم. سپس خود جلوتر رفت و به قرائت قرآن مشغول شد. در این موقع موجوداتی بین من و او قرار گرفتند، بطوریکه من از آن پس نه قادر بودم او را ببینم و نه اینکه صدای او را بشنوم. سپس موجودات مذکور مانند ابرهایی که در هوا ناپدید میشوند، از نظر غایب شدند و تنها گروه کوچکی از آنها در حدود ده نفر در محل مذکور باقی ماندند. در این زمان محمد بطرف من آمد و از من پرسش کرد: (این گروه کوچک اکنون کجا هستند و چه میکنند؟) پاسخ دادم: (یا رسول الله آنجا ایستاده اند.) سپس محمد تکه ای از استخوان و مقداری سرگین جانوران را از روی زمین برداشت و به آنها داد و از آن پس تطهیر بوسیله استخوان و سرگین جانوران را پس از قضای حاجت برای مسلمانان منع کرد.»^۲

موضوع بالا بتفصیل در تفاسیر قرآن و مخصوصاً در کشف الاسرار شرح داده شده است.

۱- رشیدالدین میبدی، تفسیر کشف الامراء فارسی و عربی در ده جلد، (تهران، مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۵۱).

2- Ibid., pp. 137-38.

3- Zwemer, *The Influence of Animism on Islam*, p. 133.

در جامع الصحیح نیز واقعه مذکور از قول یکی از اصحاب پیغمبر به شرح زیر نقل شده است:

«شبى مادر معیت محمد بودیم که ناگهان او را گم کردیم. بنابراین در گوشه و کنار منطقه مورد نظر دره ها و نهرها را بمنظور یافتن او کاوش کردیم، اما اثری از او نیافتیم، لذا با خود فکر کردیم یا او را ر بوده اند، چنانکه گویی بوسیله پرنده هاری ر بوده شده و یا او را فریب داده، بگوشه ای برده و مقتولش کرده اند. بدین سبب ما آن شب را در بدترین شرایطی که هر انسانی میتواند داشته باشد بسر بردیم. هنگامی که سپیده صبح طلوع کرد، پیغمبر از سمت هیره پدیدار شد، به او گفتیم: (یا رسول الله ما برای غیبت تو بسیار نگران شدیم و کلیه اما کنی را که به نظرمان مشکوک میرسید در جستجوی تو کاوش کردیم، ولی اثری از تو نیافتیم و لذا شب را در بدترین وضع ممکن بسر بردیم.) پیغمبر پاسخ داد: (یکی از اجنه نزد من آمد و مرا برای خواندن قرآن دعوت کرد و من هم در معیت او رفتم و تمام شب را برای آنها قرآن میخواندم.) سپس پیغمبر ما را به محلی که اجنه را ملاقات کرده بود برد و آتشی را که آنها روشن کرده بودند بمانشان داد. پیغمبر اضافه کرد: (جن ها قصد مسافرت داشتند و از من تقاضای آذوقه و خواربار برای مسافرت کردند. من استخوان هر حیوانی را که در موقع ذبح آن نام خدا برده شود به انضمام گوشت آن حیوان برای خود آنها و سرگین حیوانی را برای حیوانات آنها اختصاص دادم.) سپس پیغمبر ما گفت: (از این پس شما پس از قضای حاجت خودتان را با استخوان و یا سرگین حیوانی تطهیر نکنید، زیرا آنها غذای برادران شما هستند.)» ۱۵۲

الطبرانی به قول بعضی از شخصیت های معروف و معتبر اسلامی مانند ابوطالبه—

۱- ابی العین مسلم بن الحجاج، جامع الصحیح، ۵ جلد (قاهره: ۱۳۷۵ - ۱۳۷۲ هجری)، صفحات

۴۵۲ - ۴۵۳

۲- شاید فلسفه مذهبی مسئله شماره ۶۹ کتاب رساله توضیح المسائل، تألیف روح اله خمینی، از همین حدیث نبوی منشاء گرفته باشد. زیرا مسئله شماره ۶۹ کتاب مذکور میگوید:

«لازم نیست با سه سنگ و یا سه پارچه مخرج را پاک کنند بلکه اگر با یکمرتبه هم غایط برطرف شد کفایت میکند ولی با استخوان و سرگین و چیزهایی که احترام آنها لازم است مانند کاغذی که اسم خدا بر آن نوشته اگر پاک کنند محل را، نماز نمیتواند بخواند.»

کتاب مذکور بوسیله تجارتخانه حسین مصدقی در بازار بین الحرمین تهران چاپ و انتشار یافته است.

الخوشناسی الكوشانی مؤلف مكاسب المصابیح استناد و از قول او میگوید محمد گفته است، سه نوع جن در دنیا وجود دارد. طبقه اول اجنه بالدار که در هوا پرواز میکنند، طبقه دوم مارها هستند و نوع سوم، به شکل نور در مسافتات بعید رفت و آمد میکنند.^۱

در قرآن بکرات از جن سخن گفته شده و بارها عبارت «جن و انس» تکرار شده است. ذکر کلمه جن در قرآن حاکی از آنست که بعقیده قرآن در روی زمین بغیر از فرزندان آدم ابوالبشر نژاد دیگری نیز نام جن وجود دارد.

محمد در قرآن روی وجود اجنه تاکید بسیار کرده و اصرار عجیبی داشته است و وجود موجودات دیگری را در روی کره زمین بغیر از فرزندان آدم ابوالبشر به اثبات برساند تا بدینوسیله نشان دهد که اونه فقط از طرف خداوند پیامبر فرزندان آدم ابوالبشر، بلکه پیامبر سایر موجودات غیر بشر مانند اجنه نیز میباشد. تاکید قرآن روی وجود اجنه باعث شده است عموم مسلمانان به وجود موجودات خیالی اجنه اعتقاد پیدا کرده و محمد را پیامبری بدانند که برای هدایت جن و انس به رسالت مبعوث شده است. خداوند در آیه ۲۹ سوره احقاف میگوید.

وَإِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ
 تِلْكَ إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ۝

«وای رسول بیاد آور زمانی که مائنی چند از اجنه را متوجه تو کردیم تا به آیات قرآن گوش دهند. چون نزد تو آمدند بایکدیگر گفتند با سکوت به آیات قرآن گوش فراد دهید. هنگامی که قرائت قرآن پایان پذیرفت، آنها برای تبلیغ و هدایت قومشان مراجعت کردند.»

البخاری، مسلم والنسائی همچنین از قول ابوهریره نقل میکنند که زمانی پیغمبر اظهار داشت: «شب گذشته هنگامی که من مشغول برگزاری نماز بودم، ناگهان یک عفریت (جن شری) به قصد اخلال در عبادت من قصد آزارم را کرد. من او را گرفتم، خفه کردم و میخواستم بدنش را به یکی از ستونهای مسجد بیندم که بیاد سخنان برادرم

1- Zwemer, *The Influence of Aminism on Islam*, p. 132.

(سلیمان پیغمبر) افتادم.»^۱

الدیمیتری در کتاب خود نقل میکند: «روزی من در معیت پیغمبر خدا در خارج از کوههای مکه بودم که ناگهان پیرمردی عصا زنان به ما نزدیک شد. هنگامی که محمد پیرمرد مذکور را مشاهده کرد اظهار داشت: (راه رفتن این پیرمرد و همچنین صدایش حکایت از این دارد که وی یکی از اجنه است.) پیرمرد پاسخ داد: (بلی، همینطور است.) سپس محمد از او پرسش کرد: (توبه چه طایفه ای از اجنه تعلق داری؟) پیرمرد جواب داد: (من همع بن الحیمور بن هیم بن لا کیس بن ابلیس هستم.) محمد اظهار داشت: (بلی درست است، توتنها دونسل با ابلیس فاصله داری.) پیرمرد پاسخ داد: (من در اکثر نقاط دنیا مسافرت و رفت و آمد کرده ام. شبی که قابیل برادر خود هابیل را کشت، من پسر بچه خرد سالی بودم که معمولاً بالای تپه ها میرفتم و از آنجا به پائین نگاه میکردم و بین افراد بشر نفاق می انداختم.) محمد گفت: (چه عمل زشتی!) اما پیرمرد پاسخ داد: (یا رسول الله مراسم زرتشت مکن، زیرا من یکی از افرادی بودم که به نوح عقیده داشتم و نزد او توبه کردم.)

پیرمرد سپس به سخنانش ادامه داد و اظهار داشت، هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد^۲ من او را سرزنش کردم، نوح به گریه افتاد و گفت: (بخدا قسم، من از افرادی هستم که توبه کرده و برای اینکه در زمره افراد نادان نباشم به خدا پناه برده ام.) گریه نوح مرا هم به گریه انداخت. من همچنین هود پیغمبر را ملاقات کرده و به وی ایمان آورده ام، من ابراهیم را نیز ملاقات کرده و هنگامی که او را به وسط آتش انداختند، من هم با او وارد آتش شدم. هنگامی نیز که برادران یوسف او را به چاه انداختند، من با یوسف بودم و قبل از او به ته چاه رسیدم. من شعیب، موسی و مسیح پسر مریم را نیز ملاقات کرده ام. مسیح به —

۱- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری ۹ جلد (قاهره: الشب)، صفحه ۲۵۵۰

۲- این مطلب ناظر به آیه ۲۸ سوره نوح به شرح زیر است:

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَجِدِ
الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا

«بارالها مرا و پدر من و هر که با ایمان به خانه (کشتی) من داخل شود و همه مردان و زنان با ایمان عالم را ببخش و بیا مرز و ستمکاران را جز بر هلاک و عذابشان میفرزای.»

من گفت: (اگر محمد را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان.) (اکنون من خوشحالم سلام مسیح را به تو میرسانم و به تو ایمان می آورم.) محمد اظهار داشت: (سلام به عیسی مسیح وتو.)

آنگاه محمد، پیر مرد جن را مخاطب قرار داد و گفت: (اکنون حاجت تو چیست؟) پیر مرد پاسخ داد: (موسی به من پستاقوخ^۱ و مسیح به من انجیل را آموزش داد و از تو تقاضا دارم به من قرآن را آموزش دهی.) در یکی دیگر از احادیث آمده است که محمد ده فصل از قرآن را به پیر مرد جن آموزش داد.^۲

عقیده به وجود جن آنچنان در اسلام و در بین مسلمانان رایج است که بعضی اوقات در هنگام برگزاری نماز جمعه، بین مقامات مذهبی در باره تعداد شرکت کنندگان اختلاف عقیده بوجود میآید، زیرا بعضی از آنها معتقدند که گروهی از شرکت کنندگان از اجنه بوده اند. بعضی از کتب اسلامی که در باره حقوق و اصول ازدواج بحث کرده اند، قسمتی از بحث خود را به ازدواج اجنه با افراد بشر و حقوق آنها در باره ارث و غیره اختصاص داده اند.^۳

در فرهنگ اسلامی آمده است که اجنه وارد خانه ای که بالنگ در آن وجود داشته باشد، نخواهند شد. این موضوع بوسیله امام عبدالحسین علی ابن الحسین ابن محمد الخیلابی یکی از پیروان الشافعی که از مقدسین اسلام بشمار میرود و مزارش در الکرفاه زیارتگاه عمومی بشمار میرود، ذکر و تائید شده است. نامبرده که معروف است معلم قرآن اجنه بوده و جن ها هر روز جمعه برای آموختن قرآن نزد او میآیند، شرح میدهد که یک روز جمعه اجنه از حضور برای آموختن قرآن خودداری کردند. روز جمعه بعد که آنها برای درس قرآن نزد امام حضور یافتند، نامبرده علت غیبت آنها را در هفته پیش سؤال کرد و آنها پاسخ دادند: «در هفته پیش در منزل شما بالنگ وجود داشت و ما به خانه ای که بالنگ وجود داشته باشد، پان خواهیم گذاشت.»^۴

۱- کتابهای پنجگانه تورات.

2- Ad-Damiri, *Hayat al-Hayawan*, trans, Jacker, vol. 1, p. 461.

3- Zwemer, *The Influence of Aminism on Islam* p. 135.

4- Ad-Damiri, *Hayat al Hayawan*, vol. 1, p. 470.

محمدابن عبدالله الشبلی (متوفی در سال ۷۸۹ هجری قمری)، کتابی تحت عنوان کتاب المرجان فی احکام الجن برشته تحریر آورده است که در تمام کشورهای مسلمان دنیا در دسترس میباشد. به تحقیق میتوان گفت، هیچ نوشته ای بیش از محتویات کتاب مذکور نمیتواند شارح معتقدات دین اسلام در باره اجنه باشد. ترجمه فهرست عناوین کتاب مذکور به زبان فارسی عیناً بشرح زیر نقل میگردد:

مقدمه: اثبات وجود جن

مسلمانان، اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) و کفار عرب قائل به وجود جن هستند.

فلاسفه بزرگ و اطباء وجود جن را اعلام کرده اند.

آغاز آفرینش جن.

جن از آتش و انسان از خاک آفریده شده است.

بدنهای اجنه.

انواع مختلف جن.

محل سکونت اجنه.

ارواح خبیثه و انواع مختلف آن.

خداوند به فرشتگان، اجنه و افراد بشر اشکال مختلف عطا کرده است.

بعضی از سنگها از انواع اجنه هستند.

هنگامی که آلات تناسلی افراد بشر برهنه باشد، اجنه به آنها نگاه میکنند.

عواملی که بوسیله آنها میتوان اشباح و ارواح خبیثه را از خوابیدن در خانه های افراد بشر

بازداشت.

همزادان جن افراد بشر.

اجنه هم غذا میخورند و هم مایعات می نوشند.

بعضی از رسوم و آداب مربوط به این موضوع.

شیطان با دست چپ میخورد و می آشامد.

عواملی که سبب خودداری اجنه از خوردن اغذیه افراد بشر میشوند.

اجنه ازدواج میکنند و بچه تولید می نمایند.

جن ها دارای مسئولیت هایی میباشند.

- آیا قبل از پیغمبر اسلام، برای ارشاد و هدایت اجنه پیامبری به رسالت مبعوث شده بود؟
 محمد پیامبر اسلام رسالت هدایت و ارشاد اجنه را نیز بر عهده داشته است.
 اجنه نزد پیامبر اسلام رفتند و به سخنانش گوش فرادادند.
 فرقه های گوناگون اجنه.
 اجنه به اتفاق افراد بشر به عبادت می پردازند.
 پاداش اجنه.
 اجنه کافر و آتش میشوند.
 اجنه مسلمان وارد بهشت میشوند.
 آیا اجنه مسلمان خدا را در بهشت ملاقات میکنند؟ دعا و عبادت پشت سر یک جن.
 جنی از میان دو دست انسانی که مشغول بر گزاری نماز بود عبور کرد.
 مردی یکی از اجنه را میکشد.
 ازدواج اجنه.
 اجنه به زنان نزدیک میشوند.
 بعضی از جن ها سایر اجنه را از نزدیک شدن با زنان منع میکنند.
 اگر جنی مدتی با زنی در یک محل زندگی و معاشرت کند، آیا زن مذکور باید خود را
 تطهیر و تنزیه کند؟ هر ما فرودیت ها (آنهايي که دارای اعضای تناسلی زن و مرد هر دو
 هستند) پسر جن میباشند.
 اگر جنی زنی را از شوهرش بر باید چه باید کرد؟
 منع استعمال مواد غذایی و سوختنی که بوسیله جن ها ارائه میشود.
 جن ها فتوی صادر میکنند.
 جن ها برای افراد بشر موعظه میکنند و به آنها آموزشهای اخلاقی میدهند.
 جن ها به افراد بشر طرب می آموزند.
 جن ها و افراد بشر در جلوی سایر افراد انسان با یکدیگر نزاع میکنند.
 جن ها از افراد بشر ترس و وحشت دارند.
 جن ها از افراد بشر فرمانبرداری میکنند.
 چگونه افراد بشر باید بر ضد اجنه خود را محافظت کنند.

- تأثیرات آیات قرآن روی بدنهای اجنه.
- چرا اجنه از طلسم ها فرمانبرداری میکنند؟
- سلیمان پیغمبر اولین انسانی بود که مستخدمینش را از بین اجنه انتخاب کرد.
- برای محافظت افراد بیمار (روی طلسم ها) چه باید نوشته شود.
- اجنه افراد بشر را بمناسبت ارتکاب اعمال خوب و یا بد پاداش میدهند.
- اجنه افراد بشر را غمگین و دل‌تنگ میسازند.
- اجنه وارد بدنهای افراد بشر میشوند.
- آیا حرکات غیر ارادی افراد مصروع بوسیله جن ها ایجاد میشود؟ چگونه میتوان افراد مصروع را درمان کرد؟
- مرض طاعون بوسیله شیطان ایجاد میشود.
- شیطان باعث ایجاد هیجاناتی از قبیل خشم، غضب و غیره در انسان میشود.
- شیطان باعث چشم و نظر زدن افراد انسان بیکدیگر میشود.
- آثار چشم و نظر در افراد بشر.
- در ماه رمضان اجنه زنجیر میشوند.
- پرستش اجنه بوسیله افراد بشر.
- اجنه رسالت پیامبر را پیشگوئی کردند. بهشت بوسیله تیرهای شهاب از وجود اجنه محافظت میشود.
- اجنه حمله پیامبر را پیشگوئی کردند.
- اجنه قبول اسلام را بوسیله مردم پیشگوئی کردند.
- اجنه داستان جنگ بدر را پیشگوئی کردند.
- اجنه قتل سید بن عباد را پیشگوئی کردند.
- پرستش از اجنه در باره وقایع گذشته مجازولی در باره رویدادهای آینده جایز نیست.
- شهادت اجنه در روز قیامت.
- اجنه چندین مرده مبلمان را می ستایند و برایشان عزاداری میکنند.
- آیا شیطان جزء فرشتگان بود؟
- آیا خداوند با شیطان مذاکره کرد؟

قصور شیطان در اظهار اینکه او برتر از آدم است.
 نجوای شیطان.
 نام خدا نجوای شیطان را خاموش میکند. داستانهایی در این باره.
 دعوت شیطان از افراد بشر.
 شیطان مایل است انسان به ارتکاب اعمال زشت بپردازد.
 چگونه شیطان انسان را وسوسه میکند.
 شیطان همیشه با آن کسی است که او با افراد عادی مردم سرنام سازگاری و مخالفت دارد.
 آدم دانشمند نزد شیطان توانا تر از آدم پرهیزکار جلوه میکند.
 شیطان در مرگ مسلمان مؤمن میگریزد، زیرا نتوانسته است او را وسوسه کند.
 هنگامی که مسلمانان مؤمن موفق میشوند، قلب خود را از تاثیرات شیطان مصون نگه دارند، فرشته‌ها به شگفت می‌افتند.
 چهارناله شیطان.
 تخت و تاج شیطان روی دریاست.
 محل شیطان.
 شیطان به پنج بچه پنج مقام داد.
 حضور شیطان در تولد اطفال.
 شیطان در رگهای انسان میدود.
 شیطان شبها به پسر بچه‌ها نزدیک میشود.
 عواملی که باعث دور شدن شیطان از پسر بچه‌ها میشود.
 شیطان روی تخت خوابهای خالی میخوابد.
 شیطان هیچگاه به خواب قیلوله (نیمروز) فرونمیرود.
 شیطان به سر شخصی که به خواب میرود، سه گره میزند.
 رو یا های بد مخلوق شیطان هستند.
 شیطان هیچگاه از پیامبر تقلید نمیکند.
 خورشید مابین دو شاخ شیطان طلوع و غروب میکند.
 محل نشستن شیطان.



یکی از طلسمهای مذهبی که در کف ظرف نقش شده و برای درمان بیماریها بوسیله مسلمانان مورد استفاده قرار میگیرد.

شیطان با شنیدن صدای نماز مسلمانان فرار میکند.
 شیطان قاضی ناعادل را معیت میکند.
 شیطان بایک کفش راه میرود.
 اگر انسان کلمه «السجاده» را تکرار کند، شیطان فرار اختیار میکند.
 دهن دره، خواب و عطسه از مخلوقات شیطان است.
 شتاب بوسیله شیطان ایجاد میشود.
 الاغ در نتیجه دیدن شیخ عرعر میکند.
 شیطان به افرادی که در مساجد حضور می یابند، نزدیک میشود.
 افتخار شیطان در زانو نزدن در برابر آدم و موسی کردن او برای خوردن میوه درخت.
 آیا بهشت در آسمان و یا در روی زمین است؟
 شیطان خودش را به خوانشان داد.
 شیطان خودش را به نوح در کشتی او نشان داد.
 هنگامی که ابراهیم قصد قربانی کردن اسحق را داشت، شیطان خودش را به وی نشان داد.
 شیطان خودش را به موسی نشان داد.
 شیطان خودش را به ذوی الکیف نشان داد.
 شیطان خودش را به ایوب نشان داد.

مطالبی که در قرآن و در احادیث اسلامی درباره اجنه، شیاطین، فرشتگان، ارواح و اشباح ذکر شده، نشان میدهد که دین اسلام آمیخته با خرافاتی است که لاجرم حیات مغزی و زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان را با توهمات خیالی و باطیلت و ترهات گره میزند. آنهایی که به وجود اشباح قائل هستند برای آنها قدرت شگرفی قائل بوده و معتقدند اشباح در کلیه جزئیات زندگی آنها نفوذ و در سرنوشت زندگی و فعالیت های آنها نقش موثری دارند. محرک این افراد برای توسعه و پیشرفت بعلت مخاطراتی که فکر میکنند موجودات خیالی مذکور ممکن است برایشان ایجاد کنند، ضعیف بوده و هر یک از افراد مسلمان دهها داستان تخیلی و غیر واقعی درباره مخاطرات اشباح خیالی مذکور بر سر زبان دارند که برای اثبات وجود اشباح نقل میکنند. به یقین میتوان یکی از علل جماد

فکری مسلمانان که پیوسته آنها را از ترقی و پیشرفت بازمی دارد، وجود مایه های بی اساس ذهنی مذکور دانست. معتقدات خیالی مذکور این توهم را برای مسلمانان بوجود آورده است، که زمین، هوا، آبها، قله کوهها، آبشارها و مخصوصاً جنگلها و نقاط پرت و مسکونی پوشیده از موجودات و اشباح نامریی است که پیوسته در انتظار مشاهده افراد جاندار بوده و آنها را به بیماری، دیوانگی و مرگهای دهشتناک مبتلا می سازد.

طبیعی است که طرز فکر مذکور به مسلمانان اجازه نخواهد داد با اعتماد به نفس زندگی خود را در جهت سازنده ای هدایت کنند و پیوسته فکر میکنند، وجود اشباح نامرئی در کیفیت زندگی آنان نقشی چاره ناپذیر دارند.

«وارنک» مینویسد: «برطبق عقیده مسلمانان، اشباح خیالی شبها در اطراف خانه-ها پرسه میزنند، در شکافها و درزهای در و دیوار خانه ها لانه میکنند و یا به شکل بعضی افراد و حیوانات وارد خانه ها میشوند..... بعضی افراد مردم دارای استعداد خاص بوده و قادرند اشباح مذکور را مشاهده و آنها را تشخیص دهند. افراد مذکور بعضی اوقات مشاهده میکنند که شیخ انسان خاصی در عقب تابوتی ظاهر میشود و روح او در بالای تابوت می نشیند. این امر را دلیل آن میدانند که انسان مذکور به یقین بزودی خواهد مرد. بسیاری از مصائب و بدبختی ها را مسلمانان مولود وجود و فعالیت های شیخ خاصی میدانند که از جمله آنها میتوان و یا را نام برد.»^۱

در هندوستان فرقه های زیادی به اشباح عقیده دارند و در باره اصل و منشاء اشباح مذکور، افسانه های خاصی نقل میکنند. عقیده به وجود اشباح خیالی «انی میسم» animism نامیده میشود. «انی میست ها» و یا معتقدان به اشباح خیالی بوجود خدا قائل نیستند. عقیده مسلمانان به اجنه و شیاطین و اشباح آنها را در جزء «انی میست ها» قرار میدهد، با این تفاوت که مسلمانان به وجود خدا قائل بوده و معتقدند که خداوند بر اجنه و انسان، هر دو قدرت فائقه دارد. مسلمان معتقد است که لطف خداوند رحیم، علیم و بصیر در همه موارد شامل حال اوست، معذرت تمام عمر خطر

1- Johannes Gustav Warneck, *The Living Christ and Dying Heathenism*, p. 68.

شیاطین و ارواح خیالی را مانند شمشیر داموکلس در بالای سر خود احساس میکنند و از مخاطرات آنها در ترس و وحشت بصر میبرد.

«وارنک» مینو یسد، عقاید خرافی طوایف مشرک مالزی با زنان و بچه های مسلمان عربستان و دهکده های «دلنا» تفاوت زیادی ندارد. «بقیر از موارد ضروری، هیچکس بعد از غروب آفتاب یا در نور مهتاب، هنگامی که بعقیده آنها ارواح خیالی در گروههای زیاد، در حرکت هستند، خانه اش را ترک نمیکند. افراد مردم پیوسته برای فرار از نفوذ اشباح، منازل و دهکده های خود را تغییر میدهند. برای اینکه افراد بیمار از عذاب شدن بوسیله اشباح نجات یابند، شبانه بطور محرمانه محل خود را تغییر میدهند. در هنگام برداشتن محصولات کشاورزی، دهقانان از خواندن بلند و سوت زدن خودداری میکنند، تا مبادا اشباح فکر کنند که آنها از ازدیاد محصول خوشحالند و از روی حسادت به آنها آسیبی برسانند.»^۱

«وارنک» مینو یسد: «هنگامی که وی از زمین بازدید میکرد، مشاهده نمود که هیچ عاملی بیش از عمل سوت زدن، مصاحبان عرب او را ناراحت نمیکرد. وی همچنین مینو یسد، احادیثی وجود دارد که ثابت میکنند، محمد بوق زدن و سوت زدن را مخصوصاً در شب قدغن کرده بوده است.»^۲

مطالبی که در این فصل مورد بحث قرار گرفت نشان میدهد که بسیاری از معتقدات اسلامی با خرافات نامعقول و غیر منطقی آمیخته بوده و از این جهت دین اسلام با مسالکی که اشباح نامریی، موجودات خیالی و ارواح خبیث بیناد فلسفی آنها را تشکیل میدهند، تفاوتی ندارد. ❀

1- Ibid., 79.

2- Ibid.

فصل یازدهم

فلاسفه بزرگ اسلام وفلسفه های مذهبی آنها

کسی که به قانون علیت عقیده داشته باشد،
به معتقدات مذهبی گردن نخواهد نهاد.

آلبرت اینشتین

از قرن هفتم پیش از میلاد که دانش فلسفه بومیله «طالس»^۱ پابصر صه وجود گذاشت،
هدف فلسفه پیوسته عبارت از این بوده است که با استفاده از عقل و برهان و با آزادفکری،
ارزشها و واقعیت ها از راه تفکر و ژرف نگری کشف و اصول و موازینی که اعتقادات

۱- Thales (۵۴۶-۴۲۰ قبل از میلاد) به پدر فلسفه یونان معروف شده و یکی از هفت مرد عاقل یونان بشمار
میرود. «طالس» نه تنها فیلسوف، بلکه ستاره شناس و سیاستمدار نیز بود. او پیش بینی کرد که در ماه مه ۵۸۵
قبل از میلاد خسوفی رخ خواهد داد و تحقق این پیش بینی او را مشهور کرد. «طالس» تحصیلاتش را در مصر
انجام داده و دانشهای هندسه و نجوم را او بوجود آورده است. «طالس» نوشته و یا تالیفی از خود باقی نگذاشته
است. فیلسوف مذکور معتقد بود که آب مایه وجود است و منشاء هر وجودی در این دنیا آب و رطوبت میباشد.

انسان بر نهاد آنها استوار شده است برای نیل به سعادت واقعی تجزیه و تحلیل شود. درست است که در تمام طول تاریخ فلسفه، فلاسفه همیشه بر سر طرز تفکرات فلسفی بایکدیگر جنگ فکری داشته اند، اما کوششهای فلسفی آنها پیوسته در چارچوب هدف مشروح در بالا انجام گرفته است.^۱ ولی فلاسفه اسلامی افکار فلسفی خود را در چارچوب اصول و احکام جزمی قرآن محدود کردند و با ذهنی بسته و دیدی که به طرز تفکر اعراب قرن هفتم شبه جزیره عربستان گره خورده بود، به شرح افکار فلسفی خود پرداختند.

در هنگام ظهور اسلام، نه تنها فیلسوفی در تاریخ اعراب ظهور نکرده بود، بلکه اصولاً اعراب فاقد تمدن و فرهنگ بودند. در زمانی که سوره بوسيله اسلام فتح شد، اهالی سوره بیه پیر و فلسفه ارسطو بودند، ولی ارسطوی آنها لباس فلسفه نوافلاطونی^۲ را در برداشت. اعراب اطلاعات فلسفی خود را از فلسفه یونان، ابتدا از آسور بیا آموختند و چون اهالی سوره بیه پیر و فلسفه ارسطو بودند، اعراب از آغاز آشنایی با فلسفه یونان، ارسطو را برتر از افلاطون میدانستند، اما ارسطو بیا^۳ مانند کاتولیکها طرفدار فلسفه افلاطون بودند. بطور کلی طرز تفکر فلسفی فلاسفه اسلام دارای منشاء ابتکاری نبوده و از تفسیر و تجزیه و تحلیل افکار و پدیده های فلسفی سایر فلاسفه بوجود آمده است. علی

۱- کارل مارکس مبدع تنوری سوسیالیسم معتقد بود که فلاسفه تنها به تفسیر دنیا پرداخته اند، در حالیکه هدف فلسفه، تغییر وضع دنیاست.

۲- فلسفه نوافلاطونی، یک طرز تفکر فلسفی است که بر پایه افکار فلسفی افلاطون، ارسطو و فلاسفه رواقیون بنیانگذاری شده و بین فلسفه فلاسفه یونان باستان و فلاسفه قرون وسطی پل زده است. فلسفه نوافلاطونی در قرن سوم میلادی بوسیله «فلوژن» (۲۷۰-۳۰۵ میلادی) که در روم به تدریس اشتغال داشت بوجود آمد. فلسفه نوافلاطونی اصولاً از کیفیت فکری شکاکان که معتقد بودند، دانش فقط از راه درک تخیلی مستقیم انسان بوسیله «مثل افلاطونی» که در ماوراء آسمانها وجود دارد، ناشی میشود. فلاسفه مکتب نوافلاطون کوشش کردند، ثنویت «ظاهر» و «واقعی» را توجیه و ثابت کنند که واقعتاً با آنچه که ما مشاهده میکنیم تفاوت دارد. تئوری «اشکال» و یا «مقابله» افلاطون حاکی است که وجود کلیه اشیاء مولود اشکال ابدی و غیر قابل تفسیری است که در ورای دنیای ما قرار دارند و نمیتوان آنها را با حواس انسانی مشاهده کرد. فلسفه نوافلاطونی بین سالهای ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلادی رواج داشت و در تفکر فلسفی مسیحیت و اسلام و حکمت الهی تاثیر فراوان داشته است.

۳- به زیر نویس شماره ۳ صفحه ۳۴۷ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۴- به زیر نویس شماره ۳ صفحه ۱۱۷ همین کتاب مراجعه فرمایند.

اصغر حلبی مینویسد: «در جمیع بلاد شرقی و غربی اسلامی و در تمام ادوار فیلسوفان واقعاً جز تکرار مطالب حکیمان قدیم یونان کاری انجام نداده اند.»^۱

افکار فلسفی عرب در منطق و ریاضیات از ارسطو و فلاسفه مکتب نوافلاطونی، در طب از «جالینوس»،^۲ در ریاضیات و ستاره‌شناسی از یونانیها و هندیها و در تصوف و عرفان از ایرانیها اصل و منشاء گرفته است.

نخستین و برجسته‌ترین فیلسوف عرب، ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی (۸۶۶-۸۰۱ میلادی/۲۵۲-۱۸۵ هجری) است که قسمت‌هایی از *Enneads* «فلوتن»^۳ را به عربی ترجمه و آنرا تحت عنوان حکمت الهی از نظر ارسطو منتشر کرد. البته باید یادآور شد که فهم فلسفه ارسطو برای اعراب مشکل بود و متون کتاب مذکور و فهم آنها، اعراب را با اشکالات فراوانی روبرو کرد.

پس از اینکه اعراب وارد ایران شدند با هندیها تماسهایی برقرار کردند و در قرن هشتم

۱- علی اصغر حلبی، شناخت عرفان و عارفان ایران.

۲. *Claudius Galen* (۲۰۰-۱۵۰ میلادی) سلطان پزشکان دنیا نام گرفته است. او پزشک سه امپراتور رومی بود و اصول پزشکی اش تا قرن ۱۶ میلادی راهنمای پزشکان دنیا بود. «جالینوس» پژوهشهای زیادی در دانش پزشکی و بویژه دانش «تشریح» انجام داده است. عقاید «جالینوس» به اندازه‌ای در دانش پزشکی نفوذ داشت که محافل پزشکی دنیا کورکورانه از آنها پیروی میکردند و از اینرو فرضیه‌های غلط او سده‌ها دانش پزشکی را از پیشرفت بازداشت. «جالینوس» بیش از پانصد جلد کتاب، از جمله یک فرهنگ پنج جلدی در باره پزشکی به رشته نگارش درآورده است.

۳. *Plotinus* (۲۷۰-۲۰۵ میلادی) در مصر مشولود شد، مدت یازده سال در اسکندریه تحصیل کرد و از سن ۴۰ سالگی در روم به تدریس اشتغال یافت. «فلوتن» بنیانگذار مکتب فلسفی افلاطون نوست. آثار او تحت عنوان *Enneads* معروف است. «فلوتن» قائل به وجود یک نیروی غیر مادی است که بعقیده او همان «مثل» یا «The One» افلاطون است. بعقیده «فلوتن» کلیه عوامل موجود از مثل ناشی میشوند. فیلسوف مذکور با فلسفه شکاکان که معتقد بودند، دانش برای درک «مثل» افلاطون الزام‌آور است، موافقت داشت. وی معتقد بود روح افراد انسان برای تحصیل دانش باید در وره آسمانها جایی که «مثل» وجود دارد، مسافرت کند. او همچنین عقیده داشت دنیای مادی غیر واقعی است، بدن یک زندان موقتی برای روح است و زندگی یک مسافرت توهم‌آمیز است. واقعیت در «مثل» وجود دارد که روح به آن، بازگشت میکند. سیاست از امور جزئی و غیر مهم زندگی است.

میلادی برای اولین مرتبه بوسیله کتبی که به زبان سانسکریت نوشته شده بود با علم هیئت آشنایی حاصل کردند. در حدود سال ۸۳۰ میلادی، محمد بن موسی الخوارزمی که کتب سانسکریت را در باره ریاضیات و هیئت به عربی ترجمه میکرد، کتابی در باره ریاضیات و علم نجوم به عربی ترجمه کرد که در قرن دوازدهم به لاتین ترجمه و منتشر شد. غربیها بوسیله کتاب مذکور با ارقام عربی که در واقع میبایستی ارقام هندی نامیده میشد، آشنا شدند. خوارزمی کتابی نیز در باره جبر نوشت که تا قرن شانزدهم در غرب بعنوان کتاب درسی مورد استفاده قرار میگرفت.

اگرچه در ابتدا نسطور یها، اعراب و مسلمانان را با فلسفه یونان آشنا کردند، ولی خودشان از فرهنگ و تمدن یونان بهره نمبردند. مدرسه آنها در سال ۴۸۱ میلادی بوسیله امپراطور زنون^۱ در «اودسا»^۲ تعطیل شد و لذا اربابان فضل و دانش نسطور یها به ایران مهاجرت کردند. بدیسی است پس از اینکه نسطور یها به ایران مهاجرت کردند نتوانستند از نفوذ فرهنگ و تمدن ایران برکنار بمانند.

فلاسفه عرب بیشتر به کیمیاگری، ستاره شناسی، طالع بینی و حیوان شناسی علاقه مند بودند. اعراب در آن زمان اصولاً به علم و فلسفه بدبین بودند و لذا به فلاسفه، با نظر شک و تردید می نگریستند و اگر حکام حفاظت از جان آنها را بر عهده نمیگرفتند، امنیت جانی آنها در خطر می افتاد.

با توجه به مقدمه مذکور در باره تاریخچه فلسفه عرب، اکنون برای توضیح طرز تفکر فلسفی در اسلام که عموماً از احکام و متون قرآن و پدیده های فلسفی سایر فلاسفه ریشه و منشأ گرفته است، به ذکر افکار فلسفی چهار نفر از برجسته ترین و مشهورترین فلاسفه اسلامی (فارابی، ابن سینا، غزالی و ابن رشد) خواهیم پرداخت.

فارابی

فلسفه حکمت الهی در شرق همان راهی را تعقیب کرد که قبلاً حکمت الهی در غرب طریق مذکور را پیموده بود. بعبارت دیگر فلاسفه اسلام همان روشی را بکار بردند

۱- «زون» امپراطور بیزانین (۴۹۱-۴۴۶ میلادی) بوده است.

۲- Edessa یکی از شهرهای شمالی یونان فعلی و پایتخت مقدونیه بوده است.

که فلاسفه کاتولیک از پیش آنرا در غرب انجام داده بودند. بدین شرح که فلاسفه اسلام نیز مانند فلاسفه غرب سالها کوشش کردند فلسفه قرآن را با اصول فلسفی یونان تطبیق دهند، اما در این راه توفیقی نیافتند و سرانجام فلسفه اسلام در همان حالت جزئی اصول و احکام مشروح در قرآن در حالت تحجر باقی ماند. همانطور که بعضی از فلاسفه مسیحیت مانند اگوستین^۱ و پلوگیوس^۲ سالها در باره بعضی از ثنویات یسای مذهبیه مانند اصل عدالت و قاعده مهر بانی خدا بایکدیگر اختلاف عقیده داشتند و سالها در باره پدیده های مذکور بایکدیگر مجادله فکری کردند، در اسلام نیز فلاسفه معتزله و غزالی سالها بر سر اصل تقدیر و یا سر نوشت و قاعده رحمت خدا بایکدیگر نزاع فکری و عقیدتی داشتند.

اولین فیلسوف عالیقدری که افکارش در اصول و احکام اسلامی نفوذ قابل توجهی داشته، ابونصر محمد بن ترکان اوزلاگ اهل فاراب ترکستان (متوفی در سال ۹۵۰ میلادی) است. فارابی معلم دوم نامیده شده و بطور یکه میدانیم عنوان معلم اول به ارسطو اختصاص داده شده است. او ترجمه آثار فلسفی یونان را که بوسیله الکنندی به عربی آغاز شده بود ادامه داد. فارابی اصالت بعضی از نوشته های فلسفی مربوط به

۱- Saint Augustine (۳۵۴-۴۳۰) در یکی از شهرهای کوچک ایالت «نومی دیا» در روم متولد شد. او از بزرگترین فلاسفه حکمت الهی صدر مسیحیت بشمار میرود. اگوستین بوسیله مادرش که نسبت به مسیحیت تعصب خاص داشت تربیت شد، ولی بعدها به مانی گری گرایش یافت و سرانجام به مسیحیت مجدداً تغییر دین داد. وی بشدت تحت تأثیر فلسفه «فلوتین» و فلسفه نوافلاطون قرار گرفت و افکار فلسفی او از فلاسفه مذکور و همچنین افلاطون ناشی شده است. اگوستین معتقد بود چون کلیه اشیاء بوسیله خدا خلق شده، فی نفسه خوب بوده و لذا خوبی ابدی است و بدی در اصل وجود ندارد. آنچه را که ما بد می نامیم در واقع از نقض خوبی بوجود می آید. او با فلسفه «پلوگیوس» مخالف بود و عقیده داشت که انسان خود بخود قادر به رستگاری نیست و رحمت و اراده الهی برای رستگاری انسان الزام آور است. رابطه بین دولت و کلیسا در قرون وسطی ناشی از افکار «اگوستین» بوده است. افکار وی در فلسفه مسیحیت و کیفیت فکری غرب تأثیر شگرف داشته است. از بین کلیه آثار او، دو کتاب وی تحت عنوان اعترافات و شهر خدا بسیار معروف است.

۲- Plagius یک دانشمند علوم الهی بریتانیایی قرن پنجم میلادی است. او معتقد بود، منشاء ارتکاب گناه بوسیله انسان «گناه طبیعی حضرت آدم مبنی بر خوردن سیب در بهشت» نیست. انسان بیگناه متولد میشود و لطف خداوند برای بازداشتن او از ارتکاب گناه یک مرحمت خارجی است و نه یک خاصیت درونی. «پلوگیوس» بملت عقاید مذکور در سال ۶۳۱ میلادی بوسیله شورای کلیسا محکوم شد.

الهیات را که به ارسطو نسبت داده میشود، انکار کرد و در قرن نوزدهم ثابت شد که نوشته‌های مذکور به «فلوتین» بنیانگذار فلسفه مکتب نوافلاطون تعلق داشته است. به یقین میتوان گفت که اعراب از خود فلسفه‌ای ابداع نکرده و کلیه نوشته‌های فلسفی آنها اقتباس ناقصی از فلسفه ارسطو و فلسفه مکتب نوافلاطون بوده است. نوشته‌های فلسفی اعراب معمولاً از اصول و احکام قرآن الهام گرفته و بامتنون و مقررات قرآن بافته شده است.^۱ بهمین دلیل، فارابی اصول و عقاید فلسفی اش را با اصول و احکام قرآن درهم آمیخت و این همان روشی بود که قبلاً فلاسفه مسیحیت بکار برده و طرز تفکر فلسفی خود را با اصول و مقررات انجیل توأم کرده بودند.

فارابی در مجادلات فکری و فلسفی عصر خود از معتقدات غزالی پیروی میکرد، زیرا غزالی افکار فلسفی اش را بر پایه اصالت سرنوشت و تقدیر و یا «فانالیسم» که یکی از اصول مذکور در قرآن میباشد، قرار داده بود. فارابی عقیده داشت: «خداوند از پیش میداند چه انسانی از او فرمانبرداری و چه فردی از فرمان وی سرپیچی خواهد کرد، زیرا خداوند از پیش، سرنوشت افراد بشر را برنامه‌ریزی کرده است.»^۲

بدیهی است که فارابی در فلسفه مذکور از آیات ۱۴۳ سوره نساء، ۳۳ سوره رعد، ۲۴ و ۳۶ سوره زمر، ۷ سوره فاطر، ۱۸۶ سوره اعراف، ۳۱ سوره مؤثر، ۵۷ سوره کهف و ۹۹ سوره یونس، الهام گرفته است. در آیات مذکور خداوند به صراحت میگوید، هر که را بخواهد هدایت و هر کسی را اراده کند، گمراه میسازد.^۳

مفهوم فلسفه مذکور و همچنین مدلول آیات مشروح در بالا آنست که افراد انسان آلات و ادوات بی اراده‌ای هستند که تمایل به نکوکاری و یازشت کرداری از طرف خداوند به آنها نفوذ میشود و خداوند قهار با علم و اطلاع بعضی بندگانش را با سرنوشت کج رفتاری خلق میکند تا آنها را به آتش جهنم بسوزاند. اگر واقعاً این فلسفه میتوانست کوچکترین مصداقی از واقعیت داشته باشد، چه بسا عادلانه‌تر و منطقی‌تر میبود

1- Dagobert D. Runes, *Philosophy for Everyman* (New York: Philosophical Library, Inc., 1968), p. 69.

2- *Ibid.*

۳- به صفحه‌های ۲۲۹ تا ۲۳۲ همین کتاب مراجعه فرمائید.

که خداوند قادر متعال، آن گروه از بندگانش را که در سرنوشتشان نافرمانی و آتش جهنم مقرر میکنند، با اعصاب و عضلاتی غیر حساس بیافریند تا آنها نتوانند درد شکنجه های سخت و بی منطق الهی را با اعصاب و عضلات خود احساس کنند و از اینجهت برای انتساب صفت عادل نسبی به خداوند جایی باقی میماند.

فارابی میگوید، او دانش خود را از قرآن پیامبر اسلام آموخته، پیامبر اسلام آنرا از فرشته خدا و فرشته خدا آنرا از خود خدا آموخته است. بر اساس توجیه فلسفی مذکور فارابی معتقد بود که روز قیامت با خداوند تماس مستقیم خواهد داشت.^۱ فارابی در فلسفه اخلاقیات در کتاب اصول رفتار به آنهایی که خواهان یک زندگی خوب و مرتقه هستند به این شرح نصیحت میکند: «انسان باید هر عملی را که از طرف حاکم سر میزند تحسین و تمجید کند و هر چه را که وی اظهار میدارد، قبول و با نظر مثبت آنرا بنگرد.» «هر کسی وظیفه دارد تا حد امکان خود را در برابر حاکم کوچک و بيمقدار بداند و فرض ذمه داشته باشد که حاکم قادر است به آسانی انسان را از کلیه حقوق و مزایای مادی اش محروم سازد.»^۲

بدین ترتیب معلوم میشود که فارابی در فلسفه خود تئوری دموکراسی را دفن میکند، هر نوع احترام و ارزشی را از انسان در جامعه سلب مینماید و او را واجد حقوق و آزادیهای بشری نمی داند.

ابن سینا

ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا (۱۰۳۷-۹۸۰ میلادی) از مشهورترین فلاسفه اسلامی قرون وسطی در بخارا متولد شد و آزهوش و حافظه ای خارق العاده برخوردار بود. ابن سینا ایرانی الاصل و زبان مادری اش فارسی بود. در سن ده سالگی قرآن و دستور زبان عربی را آموخته بود و بر آنها استادی داشت. در سن ۱۷ سالگی در دانش پزشکی به آن درجه از مهارت رسیده بود که نوح بن منصور سامانی پادشاه وقت ایران را که از یک بیماری خطرناک رنج میبرد، درمان کرد و از آن پس به سمت پزشک مخصوص او منصوب شد. این امر سبب گردید که ابن سینا به کتابخانه نوح بن منصور دست یافت و با مطالعه

۱- فارابی، اصول رفتار

2 - Runes, *Philosophy for Everyman*, p. 70.

کتابهای کتابخانه مذکور فلسفه یونان و علوم ریاضی و همچنین فلسفه ماوراء الطبیعه ارسطورا فرا گرفت. اگرچه ابن سینا موفق شد با هوش و حافظه خارق العاده اش فلسفه ماوراء الطبیعه ارسطورا از بر کند، اما تا زمانی که تفسیر فارابی را از فلسفه ماوراء الطبیعه ارسطو مطالعه نکرده بود، موفق به فهم و درک آن نشد. اصول پزشکی ابن سینا تا ظهور «پاراسلسوس»^۱ در دانش پزشکی نفوذ داشت.

فلسفه ابن سینا عموماً از افکار فلسفی ارسطو و فارابی بر مبنای عقاید فلسفی فلاسفه مکتب نوافلاطونی اقتباس شده است. ابن سینا و فارابی هر دو وجود خدا را در روح کرات آسمانی و همچنین در انسان متجلی میدیدند. آنها معتقد بودند که روح انسان دارای دو قسمت است. یک قسمت آن بطرف بدن و قسمت دیگر آن بسمت خداست.^۲ بر طبق عقیده دو فیلسوف مذکور، روح بعد از مرگ کلاً بطرف خدا بر میگردد.^۳

ابن سینا و فارابی همچنین عقیده داشتند، کرات آسمانی دارای حس هستند. هفت آسمان بر زندگی افراد بشر حکومت میکنند و قادر به پیش بینی آینده خواهند بود. فلاسفه مذکور بین سیارات خوب و بد قائل به تفاوت بودند و برای هر یک وظیفه خاصی قائل شده بودند. این دو فیلسوف قسمتی از نوشته های فلسفی خود را به شرح تئوریهای زندگی بعد از مرگ، بهشت و دوزخ، معاد و روز قیامت و همچنین لزوم ریاضت در این دنیا، اختصاص داده اند.

غزالی

امام ابو حامد بن محمد الغزالی (۱۱۱۱-۱۰۵۸ میلادی) در شهر طوس خراسان

۱- Paracelsus (۱۴۹۳-۱۵۴۱ میلادی) یک پزشک سوئی بود که عقیده داشت سیارات و ستارگان روی افراد بشر و مخصوصاً امراض او تاثیر دارند. بمقیده پزشکی مذکور ستارگان دارای اجسام سیالی هستند که خاصیت منضاطیسی داشته و روی بدن افراد بشر اثر میگذارند. بر طبق تئوری «پاراسلسوس» بدن انسان دارای دو خاصیت منضاطیسی است: یکی از آنها اشعه ستارگان را برای تغذیه روح، حواس و مغز جذب میکند و دیگری بوسیله ستارگان مواد لازم برای بدن از قبیل گوشت و خون تهیه میکند.

2- Rehm Cod, 81f, 71b. Quoted by Runz, *Philosophy for Everyman*, p.70.

3- *Ibid.*

بدنیا آمد و از فلاسفه و صوفیان مشهور اسلام بشمار میرود. وی شاگرد امام الجوینی - الحرمین بود و تا زمان مرگ نزد او کسب فیض میکرد. غزالی پس از مدتی اقدامات علمی خود را ترک و برای تبلیغ و موعظه اصول اسلام بصورت واعظی سرگردان از شهری به شهر دیگر مسافرت کرده است. هنگامی که در صف صوفیان درآمد، به وطن خود مراجعت کرد و بقیه عمرش را به نماز و روزه و انجام سایر فرایض مذهبی اختصاص داد.

غزالی در یکی از کتابهای خود تحت عنوان زوال فلسفه نوشته است، فلسفه به سه علت مخالف اصول قرآن است: اول معاد، دوم تقدیر و سرنوشت و سوم روز قیامت، غزالی در کتاب دیگری که بعدها تحت عنوان احیاء الدین برشته تحریر درآورد، فلسفه را بعنوان مقدمه الهیات مورد قبول قرار داد.

غزالی عقیده داشت قوانین طبیعی برای شرح فلسفه حیات کافی نیستند. او معتقد بود هر حادثه ای در این دنیا، هر چند هم که ناچیز باشد به فرمان خدا انجام میگردد. برای مثال وی عقیده داشت، حتی یک برگ درخت بدون اجازه خدا بر زمین نخواهد افتاد. اگر خداوند اراده کند حتی روغن در چراغ نخواهد سوخت. از اصول دیگر معتقدات فلسفی غزالی این بود که چون خدا تابع قوانین طبیعی نیست، لذا معجزه هایی که در قرآن ذکر شده نمیتوانند با قوانین طبیعی مغایرت داشته باشند.

غزالی معتقد است انسان در هر حالت و در هنگام انجام هر عملی باید خدا را یاد داشته باشد. وی مینویسد: «فراموش نکنید دندانهای خود را بشوئید. موقعی که دندانهای خود را تمیز میکنید، عمل شما باعث خوشنودی خدا و غضب شیطان خواهد شد.»^۱ حتی هنگامی که برای قضای حاجت وارد آبخشنگاه میشوید، خدا را یاد داشته باشید. «موقعی که وارد آبخشنگاه میشوید، ابتدای پای چپ خود را پیش بگذارید و زمانی که از آبخشنگاه خارج میشوید، پای راست خود را پیش بگذارید.» «هنگامی که میخواهید از آبخشنگاه خارج شوید، بگوئید الله اکبر، شکر خدایی را که اجازه داد آنچه که مضرت است از من خارج و آنچه که مفید است باقی بماند.»^۲ «حتی زمانی

1- Ibid., p. 72.

2- Ibid.

که با همسر خود به رختخواب میروید، باید نام خدا را بیاد داشته باشید.» «موقمی که با همسران عمل زناشویی انجام میدهند، در هنگام تخلیه عصبی بگویند، الله اکبر.»^۱

غزالی در یکی از کتب خود که تحت عنوان گوهرهای دانش به چاپ رسیده است، درباره زندگی پس از مرگ مینویسد، روح انسانی که دارفانی را ترک میکند، باندازه یک زنبور است. اگر روح بدون گناه باشد، بوسیله دوفرشته خوش لباس در یک قطعه پارچه ابریشمین پیچیده و به آسمان برده میشود و اگر روح متعلق به انسان گناهکاری باشد، دوفرشته زشت نهاد آنرا در یک قطعه گونی می پیچند و آنرا به جهنم پرتاب میکنند.

هنگامی که فارابی، ابن سینا و غزالی که از برجسته ترین فلاسفه اسلامی بوده و مخصوصاً فارابی که معلم دوم عنوان گرفته، چنین طرز فکری در فلسفه مذهبی داشته باشند، آنوقت متون کتاب حلیۃ المتقین و بحار الانوار ملا محمد باقر مجلسی و رساله توضیح المسائل روح اله خمینی زیاد در نظرمان شگفت انگیز جلوه نخواهد کرد.

ابن رشد .

از قرن دوازدهم بعد و مخصوصاً در عصر رنسانس فلسفه در غرب به پیشرفت های قابل ملاحظه ای نائل شد، اما افکار فلسفی فلاسفه مسلمان کشورهای غربی از حدود اصول و احکام جزمی قرآن فراتر نرفت. از فلاسفه مهم این عصر میتوان «ابو بکر محمد بن بجاه»، «ابن طفیل» و «اوروس» معروف به «ابن رشد» را نام برد. افکار فلسفی فلاسفه مذکور معمولاً در چارچوب فلسفه ارسطو و اصول مذهبی قرآن و اسلام تجزیه و تحلیل شده است.

یکی از فلاسفه مسلمان این دوره ابو بکر محمد بن بجاه (۱۱۳۸-۱۱۰۰ میلادی) است که کتابی تحت عنوان راهنمای تنهایی به رشته تحریر درآورد و در کتاب مذکور

1- *Ibid.*

افکار فلسفی غزالی را پیروی و ضمن اینکه فلسفه افلاطون مبنی بر اتحاد بشر با خدا را مورد تأیید قرار داده، تفسیراتی نیز بر عقاید فلسفی ارسطو آورده است.

دومین فیلسوف مهم این عصر «ابو بکر بن طفیل الکاسی (۱۱۸۵-۱۱۰۰ میلادی) است که هدف فلسفه اش شرح رابطه بین فلسفه و اصول مذهبی بوده است. فیلسوف مذکور راه را برای نفوذ فلسفه «اوروس» (عبدالولید محمد بن احمد بن رشد ۱۱۹۸-۱۱۲۶ میلادی) هموار کرد. الکاسی به ابن رشد اصرار کرد نوشته های فلسفی اش را به تفسیر عقاید فلسفی ارسطو اختصاص دهد. دلیل اینکه الکاسی به ابن رشد اصرار کرد که نوشته های فلسفی اش را به افکار فلسفی ارسطو اختصاص دهد این بود که ارسطو همه چیز را ناشی از خدا می داند. الکاسی عقیده دارد همانطور که خداوند در واقع منشاء الهام دهنده دانش بشری است، احکام قرآن را نیز باید حد غایت مطلوب اصول حقوق و اخلاق دانست. بهمین دلیل بود که صرف نظر از الکاسی، کلیه فلاسفه عرب و مسلمان، ارسطو را فیلسوف کمال مطلوب دانسته و فلسفه او پیوسته منشاء الهام دهنده افکار فلسفی آنها بوده است.

ابن رشد که به سلطان فلسفه و دانش عرب مشهور شده است، در «کوردووا» متولد شد. او ابتدا به تحصیل الهیات و فقه و سپس طب، ریاضیات و فلسفه پرداخت. ابن رشد بعنوان فردی که به فلسفه ارسطو آشنا بوده و قادر به تجزیه و تحلیل افکار فلسفی ارسطو میباشد، به خلیفه ابو یعقوب یوسف معرفی شد. اما بنظر می آید که وی زبان یونانی نمیدانست.^۲

خلیفه مذکور، ابن رشد را در سال ۱۱۸۴ میلادی بعنوان پزشک مخصوص خود انتخاب کرد، اما دو سال بعد وفات یافت. یعقوب المنصور که بعد از ابو یعقوب یوسف به خلافت رسید، برای مدت یازده سال ابن رشد را در سمت پزشک مخصوص خود ابقاء کرد. اما مخالفان ابن رشد نزد خلیفه از او سعایت کردند و به خلیفه اطلاع دادند که ابن رشد

۱- Cordova شهری است در جنوب اسپانیای فعلی. ابتدا جزئی از فنیقیه بود و بعداً جزء کارتاژ شد. در قرن دوم میلادی به تصرف روم درآمد و جزئی از مستعمره رومی «باتیکا» شد.

2- Russel, *A History of Western Philosophy*, p. 425.

در شرح افکار فلسفی اش از اصول اسلام تخطی میجوید و از افکار فلاسفه قدیم برای یافتن حقیقت استفاده میکند. بدگویی مخالفان در خلیفه موثر واقع افتاد و ابن رشد را به محلی نزدیک «کوردووا» در مراکش تبعید کرد.

پس از تبعید ابن رشد، خلیفه المنصور فرمانی صادر کرد و بر طبق آن اعلام داشت، هر کس فکر کند حقیقت را میتوان با عقل مطلق درک کرد و از یافتن حقایق بوسیله قرآن خودداری کند، خداوند او را به آتش جهنم خواهد سوزانید. در پیروانتشار فرمان مذکور کلیه کتبی که در باره منطق و متافیزیک برشته تحریر درآمده بود، همه بعنوان کتب و نوشتجات ضالّه سوزانیده شد.

اگر چه ابن رشد مانند سایر فلاسفه اسلامی به اصول قرآن و اسلام ایمان کامل داشت، اما یک مسلمان قشری و متعبد نبود. سایر فلاسفه اسلامی کاملاً قشری بودند و عقیده داشتند فلسفه اصولاً مخالف اصول و احکام اسلامی است. امام غزالی در کتاب معروف خود تحت عنوان زوال فلسفه اظهار عقیده کرد که چون کلیه حقایق لازم در قرآن شرح داده شده است، لذا برای درک و تجزیه و تحلیل اصول قرآن و اسلام نیازی به تفکر فلسفی وجود ندارد. ابن رشد در برابر کتاب مذکور امام غزالی، کتابی تحت عنوان نفاقه النفاقه برشته تحریر درآورد و در تألیف مذکور به ادعای غزالی پاسخ داد. غزالی عقیده داشت خداوند دنیا را از هیچ آفریده و بدن انسان دارای معاد خواهد بود و دو باره پس از مرگ زنده خواهد شد. بنابراین چون فلاسفه قادر به شرح و تجزیه و تحلیل واقعیات مذکور نیستند و هر نوع تفکر فلسفی در این باره حقیقت را لوث خواهد کرد، لذا فلاسفه باید از شرح اصول ماوراء الطبیعه بوسیله فلسفه خودداری و برای درک امور مذکور از اصول و احکام قرآن استفاده شود.

ابن رشد مذهب رایج واقعیت فلسفی میدانست که لباس تمثیل به آن پوشانیده شده است. افکار فلسفی ابن رشد که حاکی از مخالفت یافتن پذیرش بشر بود، در اروپا در بین آزادفکران و مخصوصاً در دانشگاه پاریس طرفداران بسیاری داشت. اصولاً ابن سینا بیشترین مسلمانان و ابن رشد ز یادتر در بین مسیحیان شهرت دارند.

ابن رشد که به سلطان فلسفه و دانش عرب مشهور شده، عقیده داشت فارابی، غزالی و مخصوصاً ابن سینا، قادر به درک فلسفه ارسطو نشده و افکار فلسفی وی را منسخ کرده اند.

معیناً ابن رشد خود عقیده داشت که کلیه رشته های علوم مختلف، مجموعه ای از اصول هنری کامل و مجزا از یکدیگر است که فردی آنرا به فرد دیگری تحویل میدهد.^۱ افکار فلسفی ابن رشد نشان میدهد که او اطلاعاتش را در باره افکار فلسفی ارسطو تنها از چند کتاب مغلوپی که به عربی ترجمه شده بود، فرا گرفته و هیچگاه به عمق فلسفه یونان پی نبرده بود.

اگر چه ابن رشد بشدت افکار فلسفی ابن سینا را مورد انتقاد قرار داد، معیناً قویاً معتقد بود که منظومه شمسی و کرات آسمانی بوسیله خدا کنترل و اداره میشوند و فرشتگان امر بر آن و خدمتگزاران او هستند. ابن رشد عقیده داشت، روح هر یک از کرات آسمانی دارای یک مغزو یک وجود جاودانی است، اما برخلاف ابن سینا وی معتقد نبود که کرات آسمانی دارای حواس مختلف میباشند. ابن رشد همچنین عقیده نداشت که کرات آسمانی قادر به تغذیه و تولید مثل هستند.^۲ یکی از معتقدات فلسفی ابن رشد این بود که قرآن وسیله اثبات وجود خداست.^۳ افکار فلسفی ابن رشد هیچگاه از قرآن و فلسفه ارسطو که در آن دوره عمومیت داشت منفک نشد. بطوریکه «شمولدر» یکی از عرب-شناسان مشهور گفته است: «فلاسفه عرب همیشه از فلسفه ارسطو گدایی کرده و به نقد و تفسیر افکار فلسفی فلاسفه افلاطون توپر داخته اند.»^۴



بطور خلاصه میتوان گفت در حالیکه هدف فلسفه اندیشه گری برای درک حقایق و تجزیه و تحلیل معتقدات انسان بمنظور کشف هنجارهایی است که انسان را به افکار و منشی راستین رهنمون میشود، اما در اسلام فلسفه در بند یک رشته اصول و افکاری که در هر نوع نقد و اصلاح بر روی آنها بسته شده، به حالت هنجام درآمده و فلاسفه اعراب و اسلام، اگر چه از نظر هوش و استعداد انسانی از برجسته ترین نوابغ فلسفی غرب دست

۱- ابن رشد، مقدمه ماوراء الطبیعه.

۲- مأخذ بالا، فصل چهارم.

۳- ابن رشد، فلسفه و حکمت الهی.

4- Schmolder, *Essai Sur les Ecoles Philosophiques Chez les Arabes*, p. 132.

کمی نداشته اند، معجزاتیوغ و اندیشه های خلاقه خود را در اصول سنگی شده مذهبی زندانی کرده و بنابراین گامی در تحقق هدفی که باید در ژرف اندیشی های فلسفی بکار رود، برنداشته اند. *

فصل دوازدهم

شخصیت محمد

فرد بشر هیچگاه بیش از زمانی که زیر تعصبات
مذهبی قرار میگیرد، شرافت را در حد کمال و با
نهایت خرسندی مرتکب نمیشود.

پاسکال

بازشناسی ژرفی که از احکام قرآن و همچنین اصول اسلام بر اساس صدها
مدارک و مآخذ مستند و معتبر در این کتاب بعمل آمده تردیدی برای خواننده باقی
نمیگذارد که قرآن محصول مغز یک انسان زمینی و آنهم محمد بن عبدالله، یعنی
انسان نابغه ای که خود را پیامبر خدا و اسلام معرفی کرده، میباشد. بنا بر این بی-
مناسبت نیست قبل از اینکه بحث این کتاب را ببندیم، نگاهی نیز به شخصیت
محمد و عناصر تشکیل دهنده آن بیندازیم.

بر طبق نوشته های معتبری که در دست است، محمد دارای قامتی متوسط و یا
کمی بلندتر از متوسط، سینه و شانه هائی پهن و رو بهمرفته ساختمان بدنی ستبر
و محکم بوده است. بازوهایش دراز و دستها و پاهایش خشن بوده، پیشانی اش

فراخ و برجسته و بینی اش انحناء داشته است. چشمهایش درشت و مشکی کمی متمایل به قهوه‌ای، موهای سرش پر پشت و بلند و کمی مجعد، ریشهایش انبوه، سینه و گردنش دارای کمی مو، گونه‌هایش فرورفته، دهانش گشاد و دارای لبخندی مطبوع بوده است. علی بن ابوطالب، عموزاده محمد در وصف وی میگوید: «محمد دارای قدی میانه، مغزی پر بار، ریشی انبوه، دست و پائی سبب، ساختمان استخوانی محکم و قیافه‌ای گلگون بود.»^۱ او بهسرفته میتوان گفت که محمد از حسن جمال برخوردار بوده است. محمد پیوسته در هنگام راه رفتن گامهای تند و سریع برمیداشت، چنانچه گویی از سرازیری پائین میرود و از اینرو برای همراهانش مشکل بود، خود را با او همگام کنند.

محمد مردی فکور بود و پیوسته خود را با امری مشغول میکرد. او هیچگاه بدون لزوم صحبت نمیکرد. زمانی که لب به سخن میگشود، تنها در مورد مطلب خاصی که مورد بحث بود، سخن میراند و کمتر به حواشی موضوع مورد بحث می پرداخت. طرز سخن گفتن او از ابتدا تا انتها بریده و تند بود. محمد قدرت زیادی در کنترل احساساتش داشت. هنگامی که از کسی میرنجید، صورت خود را از وی بر میگردانید و زمانی که خوشحال بود، چشمانش را بزمیر می انداخت. در موقع گفتگو با افراد از حضور ذهن بهره میبرد و رفتارش پیوسته با متانت توأم بود. او بندرت قهقهه خنده سر میداد و خنده‌هایش بیشتر حالت لبخند داشت.

بر طبق یکی از احادیث، محمد بسیار مهربان، خوشخو و صمیمی بود. هنگامی که او با کسی دست میداد، هیچگاه قبل از طرف، دستش را از دست وی رها نمیکرد و موقعی که با کسی مذاکره میکرد، هرگز صورت خود را قبل از طرف مذاکره از وی برنمیگرفت. هیچگاه اتفاق نیفتاد که یک عرب و یا یک سیاهپوست با محمد سخن بگویند و از وی پاسخی نشنوند. محمد همیشه به هر کس میرسید اعم از اینکه وی طفل یا سیاهپوست بود، به او سلام میکرد.

محمد، از بین زنان به بیوه‌ها، از بین عطرها به عطر مشگ و از غذاها به خرما،

1- Abulfeda, *Vie de Mahomet*, p. 94.

خیار، عسل، کندو و مخصوصاً گوشت گوسفند علاقه داشت. سرگرمی مطلوب او تعمیر و وصالی کفش هایش بود. شاید هیچگاه بیش از زمانی که قطع سر دشمنانش را مشاهده میکرد به وجد و سرور نمی آمد.^۱

محمد از لباسهایی که دارای آستر ابریشمین بود نفرت داشت، با ربا مخالف بود، از سگ، یهودیان و مسیحیان نفرت داشت. از شعرا بدش میآمد و زمانی گفت: «جای کلیه نقاشان در جهنم خواهد بود.»^۲

زمانی از عایشه درباره رفتار محمد در زندگی خصوصی اش پرسش بعمل آمد. عایشه پاسخ داد: «محمد شریف ترین و متین ترین مردی است که من تا کنون دیده ام. اما از نظر سایر خصوصیات انسانی وی با دیگران تفاوتی نداشت، بغیر از اینکه او بسیار میخندید و لبخند میزد.»^۳

محمد استعداد زیادی برای جلب دیگران داشت. او بطور شگفت انگیزی قادر بود عقیده افراد ناراضی را باآسانی در جهت عکس تغییر دهد. هنگامی که موقعیت ایجاد میکرد، محمد بقدری به دشمنانش محبت میکرد که خشم دوستانش را برمی انگیخت. محمد برای دوست یابی استعداد زیادی داشت و کمتر کسی میتواند در برابر خوی جاذبه او مقاومت کند. محمد تا آنجائی که برایش امکان پذیر بود، در برابر قوانین و مقرراتی که خود وضع کرده بود منعطف میشد.

البته باید توجه داشت که از نقطه نظر روانشناسی، میل وافر برای شهرت و کسب محبوبیت یک ضعف اخلاقی است که از خصایص منفی انسان ناشی میشود و نه قدرتهای اخلاقی او. انسانی که میل زیاد برای کسب شهرت و محبوبیت بوسیله عامه داشته باشد، معمولاً بسیار حساس و زود رنج خواهد شد و برای تشفی خصوصیات روانی خود کمتر به رعایت حقوق دیگران توجه خواهد کرد. چنین شخصی معمولاً نسبت به دوستان قدیمی و آزموده اش بی اعتنا و سرد

1- Charles Francis Potter, *The Great Religious Leaders* (New York: Simoin & Schuster, 1958), p. 283.

2- *Ibid.*

۳. محمد بن سعد، کتاب طبقات الکبیر، ۹ جلد، تصحیح بوسیلہ ساچو (لیدن: ۱۳۲۲ هجری)،

جلد دوم، صفحه ۹۱

خواهد بود، آنها را برای کسب دوستان و یاران جدید به آسانی و ارزانی خواهد فروخت و در برابر دشمنانش ضعف آمیخته با تمایل به دوستی نشان خواهد داد. از طرف دیگر، افرادی که در این گروه روانی قرار میگیرند، پیوسته خود را برای دوستی آماده نشان میدهند، خوی و طبیعت اجتماعی بودن در آنها بسیار قوی است و تمایل زیادی برای افزودن به تعداد دوستانشان دارند. محمد مظهر بارزی از این طبقه افراد بود و راز هنر او در ابراز تقیه این بود که خشم و ناراضائی خود را در زیر نقاب دوستی و صمیمیت پنهان سازد.

از طرف دیگر نباید فراموش کرد کسی که وارد بازی سیاست میشود، باید در ابراز تقیه مهارت لازم داشته باشد و محمد از این هنر بهره لازم میبرد. «آنیاس سیلو پوس» پاپ پی دوم که در ضمن از سیاستمداران، شعرا و نویسندگان معروف بشمار است، میگوید: «شخصی که قادر به پنهان کردن افکار و عقایدش از دیگران باشد، میداند چگونه بر مردم حکومت کند.»^۱ بدیهی است که محمد از این هنر سرمایه کافی داشت و بعلاوه وی از قدرت مسک نفس زیاد برخوردار بود و مخصوصاً این خاصیت روانی در پیروزیهای سیاسی او بسیار موثر افتاد.

تمایل محمد به زن و ازدواج یکی از نقاط ضعف بزرگ اخلاقی او و یکی از سلاحهای غیر قابل دفاعی بوده که مخالفانش پیوسته بر ضد او بکار برده اند. پس از اینکه محمد به قدرت رسید و در حالیکه سن او از پنجاه تجاوز میکرد، در حدود بیست زن اعم از عقدی، صیغه، برده و غیره در حرمسرایش بسر میبردند. بعضی از نویسندگان غربی در مقام دفاع از محمد برآمده و نوشته اند، عمل محمد را در تمایل به زن نباید در چارچوب اخلاقیات غرب بررسی کرد، بلکه این عمل را باید در فرهنگ نسبی اعراب قرن ششم میلادی و وضع فردی و اجتماعی زن در جامعه عرب بدوی آن زمان تجزیه و تحلیل کرد.

اما نویسندگان مذکور نباید فراموش کنند که محمد خود را پیامبر خدا معرفی

1- Tor Andrae, *Mohammed: The Man and his Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc., 1935), p. 187.

کرد و پیامبر خدا باید از هر لحاظ منزّه و بی عیب و رفتارش برای دیگران نمونه باشد. انسانی که حتی خود را عابد و زاهد میدانند و دعوی زهد و تقوی میکنند، باید قواعد اخلاقی را لااقل در سطحی بالاتر از مردم عادی رعایت کند، چه رسد به کسی که خود را پیامبر و نماینده خدا معرفی میکند. اما محمد پیامبر خدا، با صدور یک آیه^۱ که مدعی بود از آسمان آمده، خویشتن را از قیود اخلاقی برای استفاده از زن استثناء و آزاد کرد و اعلام نمود که وی بدون رعایت مقرراتی که برای مسلمانان وضع شده، با هر زنی اراده کند، میتواند ازدواج نماید.

خدیجه اولین همسر محمد در سال ۶۱۹ میلادی، یعنی سه سال پیش از هجرت وفات یافت. اگر چه بنظر میرسد که محمد نسبت به خدیجه مانند سایر زنانی که بعد از نبوت با آنها ازدواج کرد، شور عشقی نداشت، اما پس از مرگ خدیجه پیوسته از او به نیکی یاد و ویرا تعریف و تمجید میکرد.^۲ یک پسیکوانالیست گفته است، دلیل وابستگی عاطفی محمد به خدیجه آن بود که محمد در طفولیت مادر خود را از دست داده و از مهر و محبت گرم مادری محروم مانده بود و از اینرو به یک زن مسن تر از خود که میتواند است خلاء مهر مادری را برایش پر کند، احساس شدید عاطفی پیدا کرده بوده است.^۳

۱- به آیه ۳۶ سوره احزاب و مطالب صفحه شماره ۲۸۸ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۲- عایشه میگوید، روزی شخصی در خانه را زد و اجازه ورود خواست. هنگامی که محمد متوجه شد، شخص مذکور «حلا» خواهر خدیجه است، در حالیکه صدایش میلرزید، اظهار داشت: «اوه، خداوند! این (حلا) است.» عایشه میگوید، با شنیدن حرف مذکور، احساس حسادت چنان بر من غلبه کرد که فریاد زدم: «چرا تو همیشه از این پیرزن فریخی بی دندان و دهان قرمز، یاد میکنی. در حالیکه سرنوشت او را از تو گرفته و خداوند بهتر از او را نصیب تو کرده است.»

• Maxime Rodinson, *Muhammad*, trans. Anne Carter (New York: Pantheon Books, 1971), p. 51.

3- *Ibid.*

بطوری که گفتیم، محمد نسبت به خدیجه احساس شدید عاطفی داشت، با این وجود پس از مدت کوتاهی پس از درگذشت خدیجه، در همان سال مرگ خدیجه با «سوده بنت زمعه» ازدواج کرد. سوده در واقع اولین همسری است که محمد بعد از مرگ خدیجه و قبل از هجرت اختیار کرده است. بعد از هجرت، محمد در سن ۵۴ سالگی با عایشه و دو سال بعد با حفصه دختر عمر و در سال بعد در سن ۵۷ سالگی در دو ماه متوالی با دو همسر تازه (زینب بنت خزیمه و امه سلمه بنت ابی لهب) ازدواج کرد. بعد از آن با زینب بنت جحش همسر پسر خوانده اش زید که شرح جزئیات آن از صفحه ۲۸۷ بعد این کتاب آمده است ازدواج کرد و در همان سال همسر هفتمی اش را به انضمام یک صیغه جدید به حجله برد. پروفیسور «وات»^۱ در صفحات ۳۹۵ تا ۳۹۹ کتابش، تعداد زنانی را که محمد با آنها انواع و اقسام روابط گوناگون زناشویی، صیغه و غیره داشته و یا بدون اینکه عقد ازدواج انجام بگیرد، با آنها برای ازدواج وارد مذاکره شده، با نام و نشان تعداد سی و شش نفر ذکر کرده است. کلیه همسران محمد بغیر از خدیجه از او جوان تر بوده اند.

ابن عباس گفته است: «باید در واقع گفت، بالاترین مقام مسلمانان (یعنی محمد) از لحاظ شور جنسی نسبت به زنان نیز بین مسلمانان بالاترین مقام را حائز بوده است.»^۲

محمد به اطفال علاقه فراوان داشت و شاید علت این امر را بتوان مرگ زودرس فرزندانش در طفولیت دانست. او به پسر خوانده اش زید نیز علاقه میورزید، معیناً بطوریکه میدانیم به همسر او زینب بنت جحش دل باخت و با

1- Montgomery Watt, *Muhammad at Medina* (Oxford: Oxford University Press, 1956), pp. 395-99.

2- William Muir, *The Life of Muhammad, A New and Revised Edition* by T.H. Weir (Edinburgh: John Grant, 1911), p.515.

صدور یک آیه الهی او را نصاحب و بهمسری خود در آورد.^۱ محمد به یکی از نواده هایش بنام امامه نیز علاقه میورزید و اوراروی شانه- هایش حمل میکرد. علی بن ابیطالب، پسر عموی محمد نیز مورد علاقه وی بود، اما محمد بفراست دریافته بود که علی سیاستمدار قابلی نبود. محمد در جوانی لقب امین گرفت و «محمد امین» نامیده میشد، اما پس از کسب قدرت در مدینه، استفاده از مکر، حيله و نیرنگ یکی از روشهای عادی حکومت او شد و جزئی از شخصیت او را تشکیل داد. وقایع و حوادث مشروح در زیر نمونه های بارزی از دسیسه های محمد است که بمنظور اثبات ادعای مذکور به توضیح آنها پرداخته میشود:

۱- در حادثه نخله که جزئیات آن در صفحه ۱۸۷ همین کتاب شرح داده شده است، برخلاف رسوم اعراب، در ماههایی که جنگ حرام دانسته شده بود (ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب) وحتى راهزنان نیز در ماههای مذکور از حمله به- کاروانها و مسافرین خودداری میکردند و همچنین دشمنان خونین در آن ماهها سلاح بر زمین میگذاشتند، محمد دستور حمله به کاروانی را که از طائف به مکه میرفت در محل نخله صادر کرد و بعد برای اینکه قبح عمل مذکور را منتفی سازد، آیه ۲۱۷ سوره بقره را نازل کرد.

دستور محمد در حمله به کاروان مذکور و کشتن کاروانسالاران در روز آخر ماه رجب که یکی از ماههای حرام بود نه تنها فریاد سرزنشبار مردم مکه، بلکه حتی صدای اعتراض بت پرستان و یهودیان مدینه را نیز برآورد و مردم عربستان، این عمل محمد را خیانتی بی سابقه به یکی از فرهنگ های قومی خود تلقی کردند.^۲

۲- یکی دیگر از اقدامات محمد که نه تنها با معاهده حدیبیه که وی با سکنه مکه امضاء کرده بود، بلکه با کلیه اصول اخلاقی مغایرت داشت، تحریک و حمایت او از یک راهزن حرفه ای بنام ابوبصیر بود. شرح واقعه به قرار زیر است:

۱- آیه ۳۶ سوره احزاب. به صفحه های شماره ۲۸۷ و ۲۸۸ همین کتاب مراجعه فرمائید.

2- Rodinson, *Muhammad*, pp. 163-65.

ابوبصیر یکی از جوانان با هوش و کاردان یکی از طوایف مکه بود که بعزت مسلمان شدن بوسیله رهبران قبیله خود زندانی شده بود، اما چون جوان زرنگ و با تدبیری بود، موفق شد از زندان فرار کند و به محمد در مدینه پناه ببرد. پس از فرار ابوبصیر از مکه، دو نماینده از طرف قریش وارد مدینه شدند تا او را از محمد تحویل بگیرند و با خود به مکه ببرند. ابوبصیر توقع داشت، چون اسلام اختیار کرده بود، محمد و یرا در پناه خود قرار دهد و از تحویل وی به نمایندگان قریش خودداری کنند. اما محمد اظهار داشت، چون بر طبق معاهده حدیبیه متعهد شده است، افراد مکی را که به مدینه پناهنده میشوند، به مقامات مکه تحویل دهد، قادر نیست در راه ابوبصیر اقدامی انجام دهد و ناچار است و یرا به افراد طایفه اش مسترد دارد. در ضمن به ابوبصیر اعلام داشت که خداوند در این باره به وی کمک خواهد کرد و اجازه نخواهد داد، چون وی اسلام آورده، دشمنانش آسیبی به او برسانند.

در راه مدینه به مکه، هنگامی که ابوبصیر و دو نماینده مذکور برای صرف ناهار توقف کرده بودند، ابوبصیر یکی از زندانیانانش را به بهانه اینکه قصد دارد، تیزی شمشیرش را آزمایش کند فریب داد و و یرا با شمشیر خودش مقتول کرد و در حالیکه هنوز خون از شمشیرش می چکید، مجدداً به محمد پناهنده شد. زندانیان دیگر که اصولاً یک غلام آزاد شده بود و برای کمک به زندانیان مقتول به این ماموریت اعزام شده بود، نیز به مدینه بازگشت. محمد ابوبصیر را به زندانیان دوم تحویل و به او دستور داد، ابوبصیر را با خود به مکه مراجعت دهد. زندانیان دوم اظهار داشت، به تنهایی از عهده ابوبصیر بر نخواهد آمد و لذا از انجام ماموریت امتناع کرد.

با توجه به اینکه محمد قبلاً ابوبصیر را به نماینده های اعزامی از مکه تحویل داده بود، دیگر خود را در برابر معاهده حدیبیه مسئول نمیدانست. اما چون فکر میکرد اگر ابوبصیر در مدینه باقی بماند و مقامات قریش مجدداً نماینده هائی برای تحویل گرفتن وی گسیل دارند، او مجبور است ابوبصیر را به آنها تحویل دهد،

لذا به وی اشاره کرد، از مدینه خارج شود و به نقطه دیگری برود.^۱ ابوبصیر احتمالاً با حمایت محمد گروهی از افراد راهزن را گرد خود جمع آوری کرد و به یکی از نقاط ساحلی دریای سرخ رفت.^۲ در آنجا گروه دیگری از مسلمانان به وی ملحق شدند و اگرچه به انجام فرایض مذهبی اسلام می پرداختند و پشت سر ابوبصیر نماز می گذاردند، ولی در ضمن به شغل راهزنی و قتل و غارت کاروانهایی که از آنجا عبور میکردند، اشتغال یافتند. کار راهزنی و قتل و غارت گروه ابوبصیر به جایی رسید که راهها حتی از زمان جنگ بین محمد و قریشیان نیز ناامن تر شد. بر هیچکس پوشیده نبود که ابوبصیر بدون حمایت محمد قادر به انجام شرارتهای مذکور نبود و بدون تردید محمد ویرا در دست زدن به این اعمال ناانسانی و جنایتکارانه تشویق و پشتیبانی میکرد.

چون نا امنی کاروانها روز بروز زیادتر میشد و اهالی قریش با توجه به بعد مسافت قدرت قلع و قمع ابوبصیر و گروه هفتاد نفری راهزنان زیر فرمان او را نداشتند لذا نمایندگانی نزد محمد اعزام و از او تقاضا کردند، ابوبصیر را از راهزنی و قتل و غارت باز دارد. محمد تقاضای آنها را رد کرد و پاسخ داد، این کار به وی ارتباطی ندارد.^۳

اهالی قریش بر اصرار خود افزودند و لذا محمد موافقت کرد، در صورتیکه اهالی قریش از حقوقی که بموجب معاهده حدیبیه درباره استرداد آن گروه از اهالی مکه که به مدینه وارد و به محمد پناهنده میشوند، صرف نظر کنند، وی به- غائله ابوبصیر و اشرار طرفدار او خاتمه خواهد داد.

اهالی قریش ناچار با پیشنهاد محمد موافقت کردند و لذا محمد نامه ای به- ابوبصیر ارسال و ضمن آن او را از انجام راهزنی و قتل و غارت بازداشت. نامه

1- Montgomery Watt, *Muhammad: Prophet and Statesman*, (Oxford: Oxford University Press, 1971), p. 199.

2- *Ibid.*

3- R.V.C. Bodley, *The Messenger: The Life of Mohammed* (New York: Doubleday and Company, Inc., 1946), p. 260.

محمد در موقعی به ابوبصیر رسید که وی بعلت زخمی که در یکی از راهزنیها برداشته بود، در حال احتضار بسر میرد و سرانجام جان سپرد. پس از مرگ ابوبصیر، طرفدارانش ویرا مدفون کردند و در محل دفن وی مسجدی بنا ساختند و خود به مدینه رفتند.^۱

۳- یکی دیگر از دسایس محمد در موردی به وقوع پیوست که وی برای گرفتن خونبهای دو نفر مقتول، به محل سکونت قبیله یهودی بنی النضیر رفته بود. در زمانی که یهودیان مقدمه پذیرائی از او و همراهانش را برای ناهار فراهم میکردند، محمد به یک بهانه مضحک مبنی بر اینکه جبرئیل بر او نازل شده و اظهار داشته است یهودیان قصد قتل او را دارند، محل را ترک و بعد نسبت به یهودیان سختگیری کرده، مردانشان را قتل عام کرد، اموالشان را تصاحب نمود و زن و بچه آنها را اسیر کرد و بمعرض فروش گذاشت. شرح واقعه مذکور به قرار زیر است:

یکی از روزهای سال سوم هجرت، محمد به اتفاق گروهی از اصحابش و از جمله ابوبکر و عمر برای جمع آوری پول جهت پرداخت خونبهای دو نفر از اهالی طایفه بنی امیر که در هنگام خواب بوسیله یکی از اتباعش به قتل رسیده بودند، برای ملاقات و گفتگو با رهبران طایفه یهودی بنی النضیر که با طایفه بنی امیر هم پیمان بودند، به قلعه آنها رفت. مقامات طایفه بنی النضیر با تقاضای محمد موافقت و از او دعوت کردند برای صرف غذا مهمان آنها باشد. محمد تقاضای سران طایفه بنی النضیر را قبول، ولی پس از چند لحظه بعنوان قضای حاجت آنجا را ترک کرد و ناپدید شد. اصحاب وی مدتی انتظار مراجعت او را کشیدند، اما چون از او خبری نشد، آنها نیز ناچار آنجا را ترک کردند و به خانه محمد رفتند. محمد به آنها اظهار داشت که چون جبرئیل بر او نازل شد و اظهار داشت، یهودیان طایفه بنی النضیر قصد قتل او را دارند، لذا وی مجبور به ترک محل شد. سپس محمد بن مسلمه را نزد رهبران طایفه بنی النضیر گسیل داشت و به آنها پیغام داد:

۱- محمد بن عمر الوائلی، کتاب المغازی، صفحات ۶۲۹-۶۲۱

2- Rodinson, *Mohammad*, p.192.

«پس از کشف خیانت شما، از این پس من قادر به زندگی با شما در مدینه نیستم، به شما ده روز مهلت میدهم شهر مرا ترک گوئید و از آن ببعد، گردن هر یک از افراد طایفه شما که در این شهر دیده شود، زده خواهد شد.»^۱ اسران طایفه بنی-النجضیر به محمد بن مسلمه اظهار داشتند ما با محمد پیمان بسته ایم که با صلح و صفا در کنار یکدیگر در مدینه زندگی کنیم و توقع پیمان شکنی از پیامبر خدا نداریم. محمد بن مسلمه اظهار داشت، اکنون همه چیز تغییر کرده و معاهده های منقضی بین ما دیگر بقوت خود باقی نخواهند بود. بر طبق دستور پیغمبر خدا شما باید کلیه مایملک خود را بردارید و باتفاق چار پایانتان این منطقه را ترک کنید. قسمتی از قیمت نخلستانهایتان نیز بشما پرداخت خواهد شد.^۲

یهودیان بنی النضیر در صدد ترک مدینه بودند، ولی از یک طرف رهبر آنها «حیه» با ترک مدینه مخالف بود و از دگر سو، عبدالله بن ابی رهبر منافقین و همچنین اسران سایر قبایل یهودی مدینه قول دادند بر ضد محمد از آنها حمایت کنند. بدین ترتیب یهودیان بنی النضیر از قبول پیشنهاد محمد سر باز زدند و در برابر او تصمیم به مقاومت گرفتند.

محمد و پیروانش مدت دو هفته قلعه بنی النضیر را محاصره کردند و راه عبور و رسانیدن آذوقه را بر یهودیان بستند. در پایان هفته دوم محاصره، محمد برای وارد کردن فشار روانی به افراد قبیله مذکور دستور داد نخلستانهای خرماي آنها را قطع کنند. افراد طایفه مذکور لب به اعتراض گشودند و اظهار داشتند از کسی که خود را پیامبر خدا و مامور ارشاد مردم میدانند، شایسته نیست دست به کار غیر انسانی و بی‌رحمی و تباهی وسیله ارتزاق مردم بزند. محمد در پاسخ آنها آیه ۵ سوره حشر را نازل کرد که حاکی است:

... مَا كُفِّرُوا عَنْ لَيْسَةٍ أَوْ تَرَكُوا مَا كَانَتْ عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ قَوْلًا لَّيْسَ مِنَ اللَّهِ وَلَا مِنَ الْبَشَرِ ۝
 «... اگر شما نخلی را قطع و یا آنرا سرپانگهدارید، همه به امر خداوند بوده و قطع آن

1- Ibid.

2- Ibid.

برای مجازات فاسقین یهود الزام آورده است.»

سرانجام در برابر فشارهای مذکور، یهودیان بنی النضیر، مخصوصاً با توجه باینکه عبدالله ابی هیچ اقدامی در حمایت از آنها بعمل نیاورد، حاضر به قبول شرایط محمد و ترک محل سکونت خود شدند، اما محمد که متوجه شد یهودیان در فشار قرار گرفته و در شرف شکست خوردن هستند، شرایط سنگین تری به آنها تحمیل کرد و اعلام داشت، شرایط قبلی اکنون منتفی شده و یهودیان بنی النضیر اجازه دارند فقط آنچه شترهایشان میتوانند حمل کنند با خود ببرند و اجازه حمل سایر اموال و مخصوصاً سلاحهای جنگی خود را نخواهند داشت.^۱

یهودیان بنی النضیر که جان خود را در خطر می دیدند، شرایط مذکور را قبول کردند، آنچه را می توانستند با ۶۰۰ شتر خود حمل کردند و بقیه و از جمله کلیه سلاحهای خود را در محل ترک کردند، بعضی از آنها رهسپار خیبر و گروهی عازم سوریه شدند.

پس از اخراج طایفه بنی النضیر از مدینه، محمد آیات ۶ و ۷ سوره حشر را نازل کرد: آیه ۶ سوره حشر در این باره میگوید:

وَمَا آتَاكَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ لَمَا لَوْ كَفْتُمْ عَلَيْهِمْ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَسْلُطُ
رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

«و آنچه را خداوند از مال آنها (یهودیان) برسم غنیمت به شما داد، متعلق به رسول است زیرا شما سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و استری نداشتید و لکن خدا رسولانش را بر هر که بخواهد مسلط میگرداند و خدا بر هر چیز تواناست.»

سپس اموال یهودیان بین دو نفر از انصار فقیر و مهاجرین تقسیم شد. مورخین نوشته اند، چون پس از جنگ احد و چند واقعه دیگر بسیاری از مسلمانان بدست مخالفان محمد کشته شده و اسلام ضعیف شده بود، لذا محمد بمنظور جلوگیری از تضعیف بیشتر اسلام به ارتکاب آنهمه مظالم غیر اخلاقی و ناهنجاری به یهودیان دست زد.^۲

1 - Ibid., p. 193.

2 - Watt, *Muhammed: Prophet and Statesman*, p. 151.

۴- یکی دیگر از مواردی که محمد با توسل به مکر و فریب بر دشمنانش فائق آمد در زمان محاصره مدینه بوسیله لشکر مکه بود. در جریان مذکور محمد شخصی بنام «نعیم بن مسعود» را مأمور کرد بین لشکر قریش و یهودیان بنی النضیر که قصد داشتند با یکدیگر متحد و به لشگریان محمد حمله کنند، با سعایت و سخنان دروغ اختلاف بیندازد و آنانرا بر ضد یکدیگر بشوراند. محمد برای قانع کردن پیروانش نسبت به مکر و حيله ای که در جریان واقعه مذکور بکار برد، گفته است: «جنگ بغیر از مکر و فریب چیز دیگری نیست.»^۱ اما در برابر پاسخ به این پرسش که آیا از پیامبر خدا مکر و حيله و نیرنگ شایسته است، لب فرو بسته است. شرح واقعه مذکور چنین است:

در سال پنجم هجری به محمد خبر رسید که اهالی قریش مجدداً قصد حمله به مدینه را دارند. بسیاری از قبایل مکه و حتی قبیله بنی النضیر که ساکن مدینه بودند برای حمله به مدینه اتحادیه ای تشکیل داده و ابوسفیان اعتماد قاطع داشت که این بار به آسانی محمد را شکست خواهد داد. لشگریان مکه در حدود ۱۰۰۰ نفر بودند که ۶۰۰ نفر آنها اسب در اختیار داشتند و تشکیل سواره نظام ارتش مکه را میدادند. اما ارتش محمد ۳۰۰ نفر سرباز در اختیار داشت که فقط ۵۰ نفر آن سواره نظام بودند.

لشگریان مکه از همان راهی که دو سال پیش به مدینه لشکر کشیده بودند، برای جنگ به طرف این شهر پیش رفتند و در دامنه های سفلی کوه احد موضع گرفتند. وضع لشگریان محمد بسیار وخیم بود و تنها یک معجزه میتوانست آنها را از خطر نابودی نجات دهد.

در خلال زمانی که محمد برای روبروشدن با مشکل مذکور عقب چاره میگشت، روزبه میبار فارسی که مسلمانان او را «سلمان فارسی» میخوانند و یک غلام مسیحی آزاد شده ای بود که یک یهودی او را به مدینه آورده و وی اسلام

۱- ابن اسحق، کتاب سیرت رسول الله، صفحه ۱۶۷۶ محمد بن عمر الواقعی، کتاب المغازی،

اختیار کرده بود، به محمد پیشنهاد کرد، اطراف مدینه را خندقی حفر کنند تا لشکریان مکه نتوانند از آن عبور کنند و وارد مدینه شوند. محمد پیشنهاد سلمان فارسی را مورد پذیرش قرار داد و قبل از رسیدن لشکریان مکه خندق آماده شده بود. گروهی معتقدند که مطالب قرآن را نیز سلمان فارسی به محمد تعلیم داده و آیه ۱۰۳ سوره نحل به شرح زیر در جهت این گفته نازل شده است:

وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَكْفَارَكُمْ يَوْمَئِذٍ سُلُوكًا فَتَوَلَّوْا الْفِتْرَةَ
بِئْسَ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَلْفَاظًا مِنْهَا
وَهُوَ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ۝

«وما کاملاً گاهیم که (کافران) میگویند آنکس که مطالب این قرآن را به رسول میآموزد، بشری است عجمی و رسول (مطالب آموخته شده را) خود به زبان فصیح عربی درآورده است.»

محمد قصد داشت، طایفه عطفان را قانع کند که به مسلمانان به پیوندند، اما ابوسفیان از این کار جلوگیری کرد.^۱ لشکریان ابوسفیان در آنطرف خندق باقی ماندند و نتوانستند وارد مدینه شوند. در حالیکه طایفه یهودی بنی قریظه موافقت کرده بودند، در جبهه عقب مدینه باقی بمانند و سربازان محمد را در جنگ یاری کنند، ابوسفیان تصمیم گرفت، با بنی قریظه وارد مذاکره شده و آنها را به جنگ بر ضد محمد تشویق کند.

محمد با وجود موفقیت در حفر خندق وضع خود را وخیم میدید و لذا تصمیم گرفت با حيله و دسيسه جنگ را به نفع خود پایان دهد. در این جریان، «نعم بن مسعود» که مامور بود بین طایفه بنی قریظه و مکیان بمنظور متحد کردن آنها برای جنگ بر ضد محمد وظیفه رابط را اجرا کند نزد محمد آمد و گفت حاضر است برای پیروزی محمد همکاری که از دستش ساخته باشد انجام دهد. محمد او را مامور کرد از اعتمادی که مکیان و یهودیان هر دو نسبت به وی داشتند استفاده کند و با فتنه و دسيسه آنها را نسبت به یکدیگر بدبین و بر ضد یکدیگر بشوراند. محمد بمنظور اینکه عمل خود را مشروع جلوه دهد، بر طبق نوشته های ابن اسحق و

۱- گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحه ۳۱۹

و اقدی به صراحت به «نعیم بن مسعود» اظهارداشت: «جنگ بغیر از فریب و دسیسه چیز دیگری نیست.»^۱

«نعیم بن مسعود» بین طایفه بنی قریظه و مکیان شروع به فتنه و دسیسه کرد. به یهودیان بنی قریظه اظهار داشت که سران قریش نسبت به قول خود وفادار نخواهند ماند و سرانجام آنها را ترک کرده و به مکه باز خواهند گشت و از طرف دیگر به سران قریش اظهار داشت که یهودیان بنی قریظه با محمد کنار آمده و تصمیم گرفته اند به اتفاق او بر ضد شما بجنگند. حیلۀ «نعیم بن مسعود» موثر واقع شد و اعتماد سران قریش و یهودیان بنی قریظه از یکدیگر سلب گردید و آنها نتوانستند به کمک یکدیگر بر ضد مسلمانان وارد جنگ شوند.

نبودن آذوقه، سردی هوا و نزدیک شدن ماه ذیقعدۀ که یکی از ماههای حرام است (اعراب بر طبق فرهنگ قبیله ای در چهار ماه ذیقعدۀ، ذیحجه، محرم و رجب دست به جنگ نمیزدند)، نیروهای مکه را وادار کرد، پس از دو هفته انتظار در آنطرف خندق به مکه مراجعت کنند.

۵- زمانی، مردی در حضور محمد با سخنان درشت، ابوبکر را مورد اهانت قرار داد. ابوبکر توقع داشت، محمد در این ماجرا از وی جانبداری کند، اما محمد ساکت ماند و چیزی نگفت. هنگامی که ابوبکر سکوت محمد را مشاهده کرد، از خود به دفاع پرداخت و اهانت های مرد مذکور را پاسخ گفت. بمحض اینکه ابوبکر برای دفاع لب به سخن گشود، محمد او را ترک گفت. بعداً ابوبکر محمد را از عمل مذکور شمتت کرد. محمد در پاسخ به ابوبکر اظهار داشت: «موقمی که آن مرد به تو همین کرد، جبرئیل در محل حاضر شد و سکوت ترا با خشودی نظاره میکرد. اما هنگامی که تو شروع به دفاع از خود کردی، جبرئیل محل را ترک کرد و منم از عمل او تابعیت کردم.»^۲

۶- عایشه نیز تعریف میکند، زمانی محمد از مردی بد گوئی میکرد و نام او را به بدی میبرد. اتفاقاً مرد مذکور برای ملاقات محمد حضور یافت. عایشه میگوید،

۱- به زیر نویس شماره ۱ صفحه ۳۷۱ همین کتاب مراجعه فرمایند.

2- Andrae, Mohammed: The Man and his Faith, p.186.

محمد آنچه‌نان نسبت به شخص مورد نظر ادب و متانت و احترام نشان داد که عملش و برا به حیرت انداخت.^۱

بدیهی است، از نظر روانی، شخصی که توانائی و تهور برای ابراز عقاید خود نداشته باشد، معمولاً برای پیش برد هدفهایش به حيله و نیرنگ متوسل میشود و این امر از خصایص روانی محمد بود.

عموم مورخان که درباره زندگی محمد و شخصیت او تحقیق کرده اند، و برا شخصی خشن، کینه جو و قسی القلب دانسته اند. موارد زیر نشانه‌هایی از روح خشن و طبیعت کینه جوی و قساوت قلب محمد میباشد.

۱- چند نفر از اهالی قبیله بحیره در حالیکه از ضعف و بیماری شدید رنج میبردند نزد محمد آمدند و از او تقاضای مساعدت کردند. محمد آنها را نزد شترانش در خارج از مدینه فرستاد، تا مقداری از شیر شتر بنوشند و شفا یابند. این تجویز در بهبود حال آنان موثر افتاد و نامبردگان به حال عادی باز گشتند. سپس شتربان را مقتول کردند، شتر را برداشته و راه بیابان در پیش گرفتند. هنگامی که این خبر به محمد رسید، «کرزبن جابر» را برای دستگیری آنها مامور کرد. نامبرده آنها را دستگیر و به حضور محمد آورد. محمد دستور داد، دست و پایشان را قطع و چشمانشان را کور کردند.^۲

۲- در مورد دیگری، در حالیکه «ابن سینه»، یکی از تجاریه‌یودی که با مسلمانان روابط حسنه و رفت و آمد داشت، در حضور محمد بود، محمد دستور داد، پیروانش بر هر یک از بزرگان یهود دست یافتند آنها را بکشند. «محیصه بن مسعود» بطور ناگهانی از جا برخاست و «ابن سینه» بیگناه را در جلوی چشمان محمد کشت، از کلیه اصحاب و حضار، فقط برادر محیصه او را از ارتکاب قتل فجیع مذکور ملامت کرد.^۳

۱- Ibid.

۲- ابو محمد عبدالملک بن هشام، کتاب سیرت رسول الله، ۴ جلد (قاہرہ: ۱۳۵۶ هجری).

۳- ۲۳ سال، صفحه ۱۱۰.

۳- در قتل عام مردان طایفه بنی النضیر، محمد پیغمبر خدا ریحانه زن زیبای یکی از مقتولین طایفه مذکور را بعنوان سهم خود تصاحب کرد و همان شبی که شوهرش مقتول شده بود، او را با خود به رختخواب برد.^۱ در واقعه خیبر، یکی از یهودیان ثروتمند طایفه بنی النضیر بنام «کنانه بن ربیع» که پس از اخراج از مدینه به خیبر پناهنده شده بود، از افشاء و تحویل جواهرات و نقدینه هایش به محمد خودداری کرد. اما پس از چند ساعت خزانه های جواهرات وی کشف شد و لذا محمد دستور داد نامبرده و یکی از عموزاده هایش که از جریان امر اطلاع داشت، هر دو اعدام شوند. پس از قتل «کنانه بن ربیع»، محمد همسر ۱۷ ساله زیبای او صفیه دختر «حی بن اخطب» را همان شب قتل شوهرش به عقد ازدواج خود در آورد و با او به حجله رفت. نکته آنجاست که با این عمل، دستور قبلی خودش را مبنی بر اینکه مسلمانان باید تا زمانی که زنان اسیر آنها در عده هستند، با آنها مجامعت نکنند، نادیده گرفت. نکته جالب دیگر در این واقعه آنست که پیغمبر خدا آنقدر مفتون و مسحور زیبایی صفیه شده بود که در مراجعت به مدینه، هنگامیکه صفیه میخواست سوار شتر شود، محمد زانوی خود را خم کرد تا صفیه پایش را روی زانوی او بگذارد و سوار شتر شود.^۲

- در مخاصمات محمد با طوایف یهودی مدینه، سر بازان محمد و طایفه بنی- قینقاع و بنی النضیر را از مدینه اخراج کرده بودند و اکنون نوبت به طایفه بنی- قریظه رسیده بود. پس از اینکه محاصره مدینه بوسیله نیروهای مکه پایان یافت محمد به طایفه مذکور پیشنهاد کرد به دین اسلام در آیند، اما طایفه مذکور از قبول پیشنهاد محمد امتناع کردند. لذا سر بازان محمد کوی آنها را برای مدت ۴ هفته و به قولی ۶ هفته محاصره کردند و سرانجام به پیشنهاد «کعب بن اسد» رئیس

1- Dagobert D. Runes, *Philosophy for Everyman* (New York: Philosophical Library, Inc., 1968), p. 68.

2- Rodinson, *Muhammad*, p. 254; Martin Lings, *Muhammed: His Life Based on the Earliest Sources* (London: George Allen & Unwin, 1983), pp. 268-69.

طایفه مذکور قرار شد موضوع اختلاف به داوری سعد بن معاذ رئیس طایفه اوس گذاشته شود. طرفین متخاصم و پرابعنوان داور قبول کردند و وی فتوی داد که کلیه مردان قبیله بنی قریظه مقتول، اموال آنها غصب و زن و فرزندانشان اسیر و بمعرض فروش گذاشته شوند.^۱

با صدور فتوای مذکور هفتصد نفر و به قولی یکهزار نفر از مردان طایفه بنی- قریظه را علی و زبیر جلوی چشمان محمد گردن زدند، اموال آنها تصاحب و زن و فرزندانشان اسیر و بمعرض فروش گذاشته شدند.^۲ یکی از زنان طایفه مذکور بنام «حسن القرطی» را نیز گردن زدند. جرم وی آن بود که هنگام محاصره کوی بنی- قریظه سنگی بطرف مسلمانان پرتاب کرده بود.^۳ عایشه گفته است، او هیچگاه خورشویی و خوشخونی زن مذکور را فراموش نخواهد کرد.^۴

۴- یکی دیگر از مواردی که حاکی از روح خشن و قساوت قلب محمد میباشد، موضوع برخورد او با «ابورحم غفاری» یکی از صحابه او در یکی از غزوات است. «ابورحم غفاری» در غزوات در صف محمد مرکب میراند و بر ضد دشمن جنگ میکرد. در یکی از غزوات، کفتش زمخت او به ساق پای محمد خورد و متألّمش ساخت. محمد از این واقعه چنان خشمگین شد که به غیرعمدی بودن عمل ابورحم و اینکه وی یکی از یاران اوست که بخاطر وی جنگ میکند، توجهی نکرد و چنان تازیانه سختی بر او نواخت که ابورحم را بیحال کرد و زبانش را بند آورد. ابورحم میگوید، قصد داشتم در این باره به محمد اعتراض کنم، ولی فکر کردم اگر حرفی بزنم فوراً محمد آیه ای از آسمان در باره عمل ناشایستم صادر خواهد کرد و لذا سکوت اختیار کردم.^۵

1- Lings, *Muhammed*, p. 232.

محمد بن جریر طبری، *طریقه الامم والملوک*، جلد سوم، صفحه ۱۰۹۳.

2- *Ibid.*

۳- ۲۳ سال، صفحات ۱۵۲ و ۱۵۳.

۴- ابو محمد عبدالملک بن هشام، *کتاب سیرت رسول اله*.

۵- ۲۳ سال، صفحه ۱۱۰.

۵- در مورد دیگری پیر مرد فرتوتی بنام «ابوعفک» که یکصد و بیست سال از عمرش میگذشت، محمد را در شهری هجو کرده بود. محمد دستور قتل او را صادر کرد و سالم بن عمیر پیر مرد مذکور را با یک ضربت در خواب کشت.^۱

۶- یکی دیگر از نشانه های سنگدلی محمد و کینه توزی او نسبت به دشمنانش، واقعه قتل «عقبه بن معیط» میباشد. این شخص یکی از بزرگان بنی امیه بود که تحت تأثیر تعلیمات محمد قرار گرفته و بدون اینکه اسلام اختیار کند، در جلسات وی حضور مییافت. «ابی بن خلف الجمحی» که یکی از دوستان صمیمی عقبه و از مخالفان سر سخت محمد بود، به عقبه اظهار داشت که اگر او میل دارد دوستی-اش را با وی نگهدارد، باید در حضور بزرگان قریش بروی محمد تف بیندازد و از آن پس از وی دوری گزیند. عقبه توصیه دوستش را پذیرفت و روزی در حضور بزرگان قریش بروی محمد تف انداخت. محمد اظهار داشت: «ای عقبه، اگر روزی قدرت بدست آورم، دستور خواهم داد سرت را از بدن جدا کنند.» عقبه با طعنه پاسخ داد: «آیا واقعاً فکر میکنی، روزی چنین قدرتی را حاصل خواهی کرد؟»^۲

اتفاقاً «عقبه بن معیط» در جنگ بدر بدست لشکریان محمد اسیر شد و او را نزد محمد آوردند. محمد به علی دستور داد، اکنون وقت آن رسیده است که تونذر مرا بجای آری و سر این مرد را از بدن جدا کنی. عقبه اظهار داشت، یا محمد تو میدانستی که من زنان و کودکان بسیار دارم و اگر کشته شوم، آنها بدون سر پرست میمانند. محمد به سخنان او وقتی نگذاشت و پاسخ داد، جای تو و زنان و کودکان در جهنم است و علی سرازیرش جدا ساخت.^۳

۷- بغیر از موارد بالا، بسیاری از مخالفان محمد یا به تحریک و پایه دستور مستقیم وی ناجوانمردانه مقتول شدند که از آن جمله اند: کعب بن اشرف از سران

۱- Rodinson, *Muhammad*, p. 171-72.

۲- تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یضائی، جلد پنجم (تهران: چاپ دانشگاه تهران)، صفحه

۱۱۰۳

۳- مأخذ بالا.

قبیله یهودی بنی النضیر و عصمانیت مروان از زنان زیبا و شاعره مدینه. هر دوی این افراد بعلت اشعار هجوی که بر ضد محمد میسرودند به دستور او در خواب به قتل رسیدند. قتل عصما بنت مروان بسیار فجیع انجام شد. زیرا در حالیکه وی در کنار فرزندانش خوابیده و طفل شیرخوارش در بغلش آرمیده بود، به قتل رسید. پس از قتل عصما، محمد «امیر بن ادی» قاتلش را مورد تحسین و تمجید قرار داد و به وی اظهار داشت: «توبای این عمل به خدا و پیامبرش خدمت کردی.»^۱ از جمله سایر افرادی که بعلت مخالفت با محمد به دستور او به قتل رسیدند عبارتند از: سلام بن- ابی الحقیق، یسر بن فرزام، رفاعه بن قیس، خالد بن سفیان و ابو عزه الجهمی.

گروهی از اسلام شناسان نوشته اند^۲، محمد مرتکب سه عمل غیر اخلاقی شده که با هیچ منطقی قابل دفاع نیست. اول اینکه، در فرهنگ قومی عرب، ازدواج با زن اسیری که منسوبیتش در جنگ کشته میشدند، تا سه ماه پس از گذشت مرگ شوهر مشروع نبود، ولی محمد این قاعده را زیر پا گذاشت و شب همان روزی که شوهر صغیه به دستور او کشته شد، ویرا با خود به رختخواب همسری برد.^۳ دوم اینکه بر طبق اصول فرهنگ قومی عرب، مرسوم بود که حتی راهزنها از قتل و غارت زایرین مکه، آنهم در ماههای حرام خودداری میکردند و در غیر از ماههای حرام، فقط به کاروانهای تجارتنی حمله میکردند و دستبرد میزدند. ولی محمد این قاعده را نیز شکست و برای مشروع قلمداد کردن عمل خود، آیه ۲۱۷ سوره بقره را نازل کرد. و سوم اینکه در دوره جاهلیت، ازدواج با همسر فرزند خوانده حتی پس از مرگ شوهرش نیز نامشروع بود. اما محمد عاشق زینب همسر فرزند خوانده اش زید شد و پس از اینکه زید همسرش را طلاق داد، محمد فوراً ویرا به عقد ازدواج خود در

1- Rodinson, *Muhammad*, p. 171.

2- Muir, *The Life of Mohammed*; Sprenger, *Mohammed and der Koran*; S.W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism, Critically considered* (London: 1886).

3- Andrae, *Mohammed: The Man and his Faith*, p.173.

آورد^۱ و برای مشروع نشان دادن عملش آیه ۳۶ سوره احزاب را نازل کرد. «موننگومری وات» از اسلام شناسان معروف جهان که کتب متعددی درباره اسلام برشته تحریر آورده است، مینویسد هیچیک از مردان بزرگ عالم، بیش از محمد مورد انتقاد و بد گوئی واقع نشده است.^۲ «دانته» محمد و رسالت او را با کلمات تند و موهنی ارزیابی می کند و معتقد است محمد مذهب و ارزشهای معنوی آنرا با افکار و عقاید و کردار خاصش به رسوائی کشید.^۳

بعضی از نویسندگان اوایل قرن هیجدهم با نظر معتدل تری به محمد و موضوع رسالتش نگرسته و اسلام را یکی از مذاهب مفید غیر مسیحی تلقی کرده اند. «سیل» در سال ۱۷۳۴ ترجمه ای از قرآن تهیه کرد که برای مدتها بگانه ترجمه اصیل قرآن تلقی میشد. «سیل» در ترجمه مذکور شخصیت محمد و اثر رسالت او را برای بشر همطراز با «نوما»^۴ و «تزنوس»^۵ دانسته است.^۶ «دوبولن و یلی برن» در کتابی که تحت عنوان زندگی محمد، بمنظور اثبات برتری اسلام نسبت به مسیحیت برشته تحریر در آورده، کوشش کرده است، محمد را قانونگزاری خردمند

۱- به صفحات ۲۸۷ تا ۲۸۹ همین کتاب مراجعه فرمایند.

2 - Montgomery Watt, *Mohammed at Medina* (Oxford: Oxford University Press, 1956), p. 324.

3 - Tor Andrae, *Muhammed: The Man and his Faith*, p. 173. trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc. 1935), p. 187.

۴. Numa Pompilius (۶۳۷ - ۷۱۵ قبل از میلاد) - دومین پادشاه رومی از نسل Sabine است. رومی ها بعدها او را از خردمندترین و باتقوی ترین سلاطین باستانی روم دانسته اند. «نوما» در مدت سلطنت خود اقدامات اصلاحی زیادی برای تأمین رفاه و بهبود زندگی رومیان بعمل آورد که از جمله عبارتند از: اصلاح تقویم، تأسیس مدارس مذهبی و ایجاد حقوق مذهبی.

۵. Theseus یک قهرمان آتنی است که تا حدودی جنبه افسانه ای دارد. «تزنوس» فرزند Aegaeus پادشاه آتن بوده است. او اولین پادشاهی است که آتن را بصورت یک شهر متحد در آورد. در تراژدیهای یونانی از «تزنوس» بعنوان شخصیتی که مظهر انسانیت و بشر دوستی است یاد میشود.

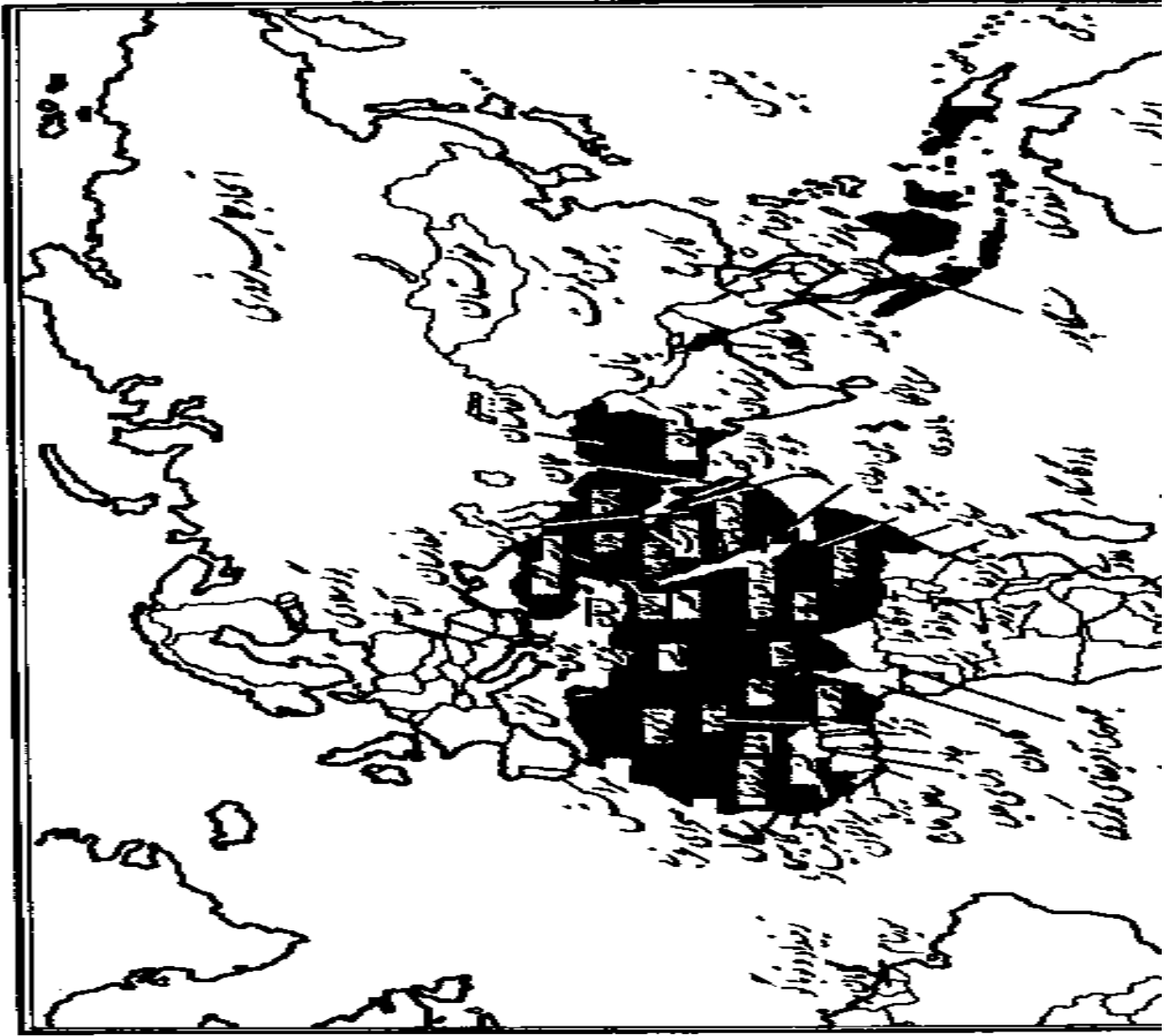
6 - Lings, *Mohammad, His Life Based on the Earliest Sources*, p. 173.

و واقع بین نشان دهد که سعی کرده است، مذهبی بوجود بیاورد که فاقد نقاط ضعف مذاهب یهود و مسیحیت باشد.^۱ «ساواری» نیز در ترجمه ای که در سال ۱۷۵۲ از قرآن بعمل آورده، کوشش کرده است از هدف «دوبولن و یلی یرزا» پیروی کند. این نویسنده، محمد را یکی از چهره های استثنائی تاریخ میداند که از بناورگمنامی ظهور کرد و با تغییر محیط، بشریت را به زندگی بهتری رهنمون شد. «ساواری» مینویسد، اگرچه محمد در یک خانواده بت پرست پا برصه وجود گذاشت، عقیده به یکتاپرستی خدا را در سراسر عربستان رایج کرد. محمد ضمن مسافرتهای خود به کشورهای همجوار متوجه شد که مسیحی ها به فرقه ها و دستجات مختلف تقسیم شده و برضد یکدیگر صف آرایی کرده و هر فرقه ای، فرقه دیگری را به کجروی و گمراهی محکوم میکند. یهودیان نیز با تعصبی منطق-ناپذیر به اصول دین خود چسبیده و آنها را بهترین و مفیدترین مقررات تغییر ناپذیر برای زندگی بشر و فلاح و رستگاری او میدانند.^۲

در چنین شرایط و اوضاع و احوالی، محمد تصمیم گرفت، دینی بوجود بیاورد که خمیرمایه آن از نهادهای عقلانی، یعنی اعتقاد به خداوند یکتائی که عمل نیک را پاداش و کردار بد را مجازات میکند، ناشی شده باشد. «ساواری» میگوید، محمد بسادگی نمیتوانست، مردم را به گرایش به چنین آئینی وادار بکند، بلکه برای اینکه افراد مردم را برای پذیرش آئین مذکور تحریک کند، ناچار بود ادعای نبوت و رسالت بنماید. بهمین دلیل محمد خود را پیامبر خدا معرفی و ادعا کرد که از طرف خداوند برای هدایت و ارشاد بشر به نبوت مبعوث شده است. البته محمد در ادعای خود صادق نبود، ولی از دگر سو، مقتضیات زمان برای قبول ادعای او از هر لحاظ مناسب بود. با این زیربنای فکری و با کمک اوضاع و احوال و مقتضیات موجود، محمد ناآنجا که برای مردم عربستان امکان قبول داشت، اصول اخلاقی ادیان یهود و مسیح را در آئین تازه بنیاد اسلام وارد کرد. بدیهی است که محمد در امور نظامی، سیاسی و همچنین حکومت بر مردم

1- Ibid.

2 - Savary, *Le Coran traduit de l'arabe precede d'un abrge de la vie de Mahomet* ("Meque l'an de l'Hegire, 1165"), i, pp. 222-30, quoted by Andrae, *Mohammed: The Man and His Faith*, p. 174.



استعداد خارق العاده ای داشت و موفق شد از توانائی ذاتی اش در بهره برداری از اوضاع واحوال مناسب زمان برای پیش برد هدفش که ترویج آئین تازه بنیادی بود استفاده کند و بدین ترتیب عربستان را زیر چتر دین نو بنیادش در آورد.

«ساواری» در کتاب خود نتیجه میگیرد که محمد یک پیامبر واقعی و راستین نبود و موضوع رسالت او به نبوت از واقعیت خالی بود، معیناً نویسنده مذکور، محمدرایکی از بزرگترین مردان تاریخ بشمارمی آورد.^۱

«ولتر» در مقدمه کتابی که در سال ۱۷۴۲ تحت عنوان تراژدی برشته تحریر درآورد، عقاید و نوشته های «دو بولن و یلی یرز» را درباره شخصیت محمد رد کرده و مینویسد اگر محمد در مقام شاهزاده بدنیا آمده بود و بوسیله مردم به قدرت انتخاب شده و توفیق پیدا کرده بود، قوانین و مقررات عادلانه ای ایجاد و از کشورش در برابر دشمنان دفاع کند، میتوانست رهبری در خور ستایش تلقی شود، ولی هنگامی که شخص شترچرانی مانند محمد ظهور، مردم را به طغیان تحریک و ادعا میکند با جبرئیل گفتگو داشته و محتویات کتابی را که عقل سلیم در باره مطالب واهی هر صفحه آن دچار حیرت میشود، او از طرف خدا به وی تلقین کرده است و بعلاوه برای وادار کردن مردم به قبول آئینش، مردها را مقتول میکند و زنان را می رباید، چنین شخصی را باید انسانی نامید که عقل و منطق از وجودش رخت برسته و خرافات و اوهام کلیه شرائین مغزش را پر کرده اند. «ولتر» مینویسد، این عقیده درست نیست که فکر کنیم، محمد بطور عمدی مرتکب تبهکاریهایی که به او نسبت داده شده است گردید، اما از طرف دیگر، کسی که بر ضد هم میهنان خود، آنهم بنام خدا جنگ و خونریزی راه بیندازد استحقاق هر اتهامی را که به وی نسبت داده شود، دارد. «ولتر» بعدها در کتابی که تحت عنوان *Essai sur les moeurs* به رشته تحریر درآورد، لحن معتدلتری در بحث راجع به محمد انتخاب کرد و اگر چه او را شخصی بزرگ و توانا نامیده است، مظالم و شقاوتهایی را که وی مرتکب شده نکوهش کرده است. «ولتر» معتقد است در

1- Ibid., 174.

مذهب محمد، هیچ چیز تازه‌ای بغیر از اینکه او «پیغمبر خداست» وجود ندارد. عقیده «ولتر» درباره محمد قبولیت عامه یافته است.^۱

«دیدرو» ادعا کرده است که محمد بزرگترین دوست زنان و سرسخت‌ترین دشمن عقل سلیم بوده که از این جهات دنیا نظیر او را ندیده است.^۲ اولین نویسنده‌ای که نسبت به نبوت محمد با نظر مثبت نگاه کرده است، «توماس کارلایل» میباشد. «کارلایل» سخنرانی روز جمعه ۸ ماه مارس سال ۱۸۴۰ خود را درباره «قهرمان پرستی» به شرح شخصیت محمد اختصاص داد. این نویسنده معتقد بود، دادن عنوان پیغمبر کذاب به کسی که بانی ایجاد یکی از مهم‌ترین ادیان دنیا شده است، کار آسانی نیست. «کارلایل» معتقد است، محمد نیز مانند هر انسان بزرگی شخص صادق بوده است، زیرا یک انسان بزرگ نمی‌تواند غیر صادق باشد. تردید نسبت به رسالت محمد را می‌توان محصول عصر شکاکیت و نتیجه فلج مغزی و هلاکت ارزشهای معنوی انسان دانست. رد دین اسلام در واقع کوششی برای ترویج افکار مربوط به انکار وجود خداست. محمد انسانی بود که وقایع زندگی را درک کرد و برای بشریت از عالم لندن خبر آورد. ما باید محمد را یا پیغمبر و یا شاعر بنامیم، زیرا سخنان او نمی‌تواند گفته‌های یک فرد عادی تلقی شود.^۳

«آندره» عقاید و افکار «کارلایل» را درباره محمد نقد کرده و مینویسد معتقدات کارلایل درباره محمد، ناشی از یک ایده آلیسم ذهنی و خیالی است که فرض میکند اگر یکی از افراد انسان از نبوغی سرشار برخوردار بود، وی در نتیجه نبوغ مذکور قادر خواهد بود، خود را مظهر قدرت الهی و نماینده خدا نیز بداند و این

1- *Ibid.*, pp. 174-75.

2- *Ibid.*, p. 175.

3- *On Heroes, Hero-Worship, and the Heroic in History*, Various editions, Lecture 11, "The Hero as Prophet: Mahomet: Islam" (8 May 1840).

امر را یکی از واقعیات زندگی بشری بشمار آورد. محمد با نبوغ سرشارش جبرئیل و خدا را وسیله قرارداد و با تخیلات خود مقرراتی بنام دین و الهامات الهی برای مردم به ارمغان آورد. حتی آن گروه از محققانی که نسبت به محمد و دین او دارای حسن نیت بوده اند، نتوانسته اند از ابراز این عقیده خودداری کنند که در رسالت محمد هیچ نوع واقعیتی وجود نداشته است. این امر نمیتواند غیر ممکن باشد که شخصی واقعاً از طرف خدا مورد الهام قرار بگیرد، معیضاً بسیاری از اصول مذهبی را از خود جعل کند و مذهب او ترکیبی از الهامات خالص الهی و افکار پوچ و ساختگی خودش باشد. انسانی که مورد الهام پیامهای خاصی قرار میگیرد، ممکن است کابوسهای رو یا مانندی بر مغزش چیره شوند و شخص الهام شده، آنها را واقعی تلقی کند.^۱

اما در برابر اظهارات مذکور، باید از «کارلایل» و «آندره» پرسش کرد که آیا از شأن خدای قادر متعال دور نیست که ما فکر کنیم او بنده ای را بعنوان پیامبرش انتخاب میکند که به هدایت و ارشاد بندگان ضعیفش پردازد، اما وی بعد از رسالت به نبوت از فرمان خدا سر می پیچد و با فریب دادن خدای خود در مقام خیانت به او بر می آید و خداوند قادر متعال در برابر او ساکت می نشیند؟ از طرف دیگر، اگر واقعاً خداوند فردی را بنام پیامبر خود انتخاب کند، ولی او بمنظور کسب قدرت و شوکت فردی در صدد نافرمانی از فرمان الهی و خیانت به خدا بر آید، آیا خداوند قادر نیست، فوراً او را نابود سازد؟ حال اگر فرض کنیم همراه با الهامات الهی و یاد تمقیب آنها، کابوسهای بی اساسی به مغز پیامبر خدا وارد شود، آیا خداوند قادر نیست یا او را از سمت خود معزول و یا در جهت هدف مورد نظر خویش هدایتش نماید؟

«آندره» سپس در ادامه بحث مینویسد، متأسفانه نمیتوان گفت که محمد از صداقت و پارسائی بهره میبرده است. محمد حوادث دوره قدرتش را با رفتاری حیل گرانه و ترفندآمیز حل کرده است. در طبیعت روانی محمد یک نوع خصلت

1- Andrae, *Muhammed: The Man and His Faith*, p. 177.

مؤذیگرانه ای وجود داشت که معمولاً از خصوصیات افراد «خود درون گرا» میباشند. افراد خود درون گرا خیال پرور بوده و صراحت و شجاعت اخلاقی، مخصوصاً در هنگام عمل کمتر از آنها مشاهده میشود. از طرف دیگر، افراد طبقه مذکور دارای قدرت اراده ای بسیار قوی و نیروئی فوق العاده بوده و قادر به انجام اعمال و رفتار بسیار مشهورانه و بی باکانه ای هستند که معمولاً به شرم و رسوائی منتهی میشود.^۱

اگر چه محمد باتبهوری شگفت انگیز، قرآن را الهامات الهی به پیروانش معرفی و بت پرستی را در عربستان نابود کرد، اما در درون خویش از حس اعتماد به نفس برخوردار نبود، در اداره روابط شخصی اش با دیگران ضعیف بود و توانائی لازم برای ابراز عقاید واقعی خود را نداشت. محمد نیز مانند «سنت پاول» در بیان بسیار نیرومند، ولی هنگام حضور در برابر دیگران ضعیف بود و از اینرو بطوریکه در بالا شرح داده شد معمولاً به حيله و نیرنگ متوسل میشد.^۲ محمد پیوسته برای تحقق بخشیدن به هدفهای شخصی و سیاسی اش آیه صادر و آنها را خواست و مشیت الهی معرفی میکرد.^۳

دانشمندان بعد از «توماس کارایل» نیز تا حدودی از عقیده وی درباره کیفیت رسالت محمد پیروی کردند، ولی بعضی از آنها محمد را انسانی که فاقد سلامت مغزی بوده، دانسته اند.^۴ «گوستاو ویل» نوشته است که محمد دچار بیماری صرع بود.^۵ «الویز اسپرنگر» پا را فراتر گذاشته و اظهار عقیده کرده است که محمد علاوه بر بیماری صرع از ناراحتی روانی هیستری نیز رنج میبرده است.^۶ «سرویلیام مویر» محمد را پیامبری دروغین نامیده و معتقد بود تا هنگامی که

1 - *Ibid.*, p. 185.

2 - *Ibid.*

3 - Muir, *The Life of Muhammed*, p. 514.

4 - Watt, *Islamic Sarveys*, p. 17.

5 - Gustav Weil, *Bibische Legenden der Muselmanner* (Leipzig, 1886).

6 - Aloys Sprenger, *The Life of Mohammed from Original Sources* (Allahabad: 1851).

محمد در مکه اقامت داشت، واعظی با صداقت بود که با حسن نیت مردم را به نیکوکاری ارشاد میکرد، اما هنگامی که به مدینه مهاجرت کرد، در راه کسب قدرت و موفقیت دنیوی مغلوب وسوسه های شیطان شد.^۱ «مار گولپوت» با ایمانی قاطع محمد را به افسون کردن مردم متهم کرده و اظهار داشته است، دعوی نبوت محمد ثابت نمیکند، افرادی که دارای تواناییهای غیر عادی بشری هستند، به آسانی میتوانند مردم را با موهومات افسون و در کیفیت ذهنی و عقیدتی آنها رسوخ و نفوذ نمایند.^۲ «تئودور نولدکه» در حالیکه الهاماتی را که به محمد شده، از واقعیت دور نمی پنداشت و عقیده نداشت که محمد به صرع مبتلا بوده است، معتقد بود که محمد بعضی اوقات تحت فشار حمله های عصبی و هیجانی قرار میگرفت و فکر میکرد، در معرض الهامات الهی واقع شده است.^۳

تجزیه و تحلیل عناصر تشکیل دهنده شخصیت محمد نشان میدهد که هیچیک از مردان نامدار جهان بیش از محمد از گفته «هدف تعیین کننده وسیله است» استفاده نکرده است. ارسطو و مسیح هر دو معتقد بودند که انتخاب وسیله نامشروع برای رسیدن به هدف مشروع جایز نیست، اما محمد اگر چه خود را پیامبر خدا نامید، پا را حتی از ماکیاولی فیلسوف زشت شهرت غرب نیز فراتر گذاشت و در حالیکه ماکیاولی عقیده داشت، رعایت اصول اخلاقی در سیاست جایز نیست، محمد عملاً نشان داد که حتی در دین نیز رعایت اصول اخلاقی لزومی ندارد و برای رسیدن به هدف، به کار بردن هر نوع وسیله ای مشروع و مجاز است.^۴ این

1 - Muir, *The Life of Mohammed*, pp. 513-20.

2 - D.S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (London: Putman's Sons, 1905).

3 - Theodor Noldeke, *Das Leben Muhammeds* (Hannover: 1863).

۴. در هنگام واقعه بنی النضیر و حمله به قبیله یهودی مذکور، محمد دستور داد نخلستانهای آنها را قطع کنند. مومنی که یهودیهای قبیله بنی النضیر به این عمل اعتراض کردند، محمد آیات ۳ تا ۵ سوره حشر را نازل کرد که مفهوم آنها اینست که برای رسیدن به هدف، کاربرد هر وسیله ای مشروع و مجاز است.

طرز فکری یعنی «هدف تعیین کننده وسیله است» زیربنای شخصیت محمد را تشکیل داد و پس از او در قرآنی عقل و منطق پیروان اسلام سنگی و شرطی شد. بدیهی است که اگر در لابلای تاریخ سنگی شده اصول قرآن و اسلام ذره ای میانجی احساس، عاطفه، مدارا، وجدان انسانی بکاررفته بود، مسلمانان دنیا از شرایط فکری و فیزیکی آرامش بخش تر و دنیای آسوده تری بهره میبردند و جان و زندگی میلیونها انسان بیگناه قربانی پاره ای اصول واهی که حقیقت و ارزش معنوی آنها هیچ منطقی قابل توجیه نیست، نمیشد. ❁



فهرست مأخذ و منابع فارسی

- البلاذری، امام احمد بن یحیی. انساب الاشراف. تنظیم بوسیله محمد حمداله. قاهره: دارالمعارف، ۱۹۰۹.
- _____، امام احمد بن یحیی. فتوح البلدان: بخش مربوط به ایران. ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- ابن اسحق، سیرت الرسول. تفسیری از عبدالملک بن هشام.
ابن رشد، عبدالولید محمد بن احمد. مقدمه ماوراء الطبیعه.
ابن سعد، ابوعبداله محمد. کتاب طبقات الکبیر. ۹ جلد. تصحیح بوسیله ساچو. لندن: ۱۳۲۲ هجری.
- ابن عباس
ابن ماجه، ابوعبداله القزوی. السنه. قاهره: عبدالباقی. ۱۹۵۳.
ابن هشام، عبدالملک. زندگي محمد. تنظیم از بلاغ، ۱۸۸۷. ۲ جلد.
_____، عبدالملک. کتاب سیرت رسول اله. ۴ جلد. قاهره: ۱۳۵۶ هجری.
- ابوداود، سلیمان بن المشعث السیستانی. کتاب السنه. ۲ جلد. قاهره: ۱۲۸۰ هجری.
- البهائی، ابوالفرج. کتاب الاغانی. قاهره: ۱۹۲۷/۳۶

الهی قمشه ای، مهدی. قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی. به سرمایه نصرت اله شیخ العراقین بیات. به خط سید حسین میرخانی وبدون ذکر نام ناشر. ۱۳۲۷ خورشیدی.

الیاس، آنطوان الیاس. قاهره: مطبوعات جدید الیاس. ۱۹۶۲.

امیر عاملی، سید محسن. ترجمه اعیان الشیعه.

اوصیاء. فقه اسلامی. تهران: ۱۳۳۳.

البخاری، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری. ۹ جلد. قاهره: الشب.

سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن. تفسیر جلالین. ۸ جلد. قاهره: ۱۹۲۶ میلادی.

بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر. الفرق بین الفرق.

البیضاوی، عبدالله بن عمر. انوار التنزیل و اسرار التأویل. قاهره: ۱۳۴۴ هجری.

الترمذی، ابوعمیس محمد. الجمع. هفت جلد. قاهره: ۱۹۳۷.

الکامل.

تاریخ طبری.

تاریخ فخری.

تفسیر طبری. به تصحیح استاد حبیب یغمائی. ۷ جلد. تهران: دانشگاه تهران.

جاحظ. البیان والتبیین.

حبیب السیر.

حسین، دکتر عبدالعظیم محمد، قاموس الفارسیه. لبنان: دارالکتاب اللبنانیه.

۱۹۸۲-۱۴۰۲.

حلبی، علی اصغر. شناخت عرفان و عارفان ایران.

خزائلی، احکام قرآن.

خمینی، روح اله. رساله توضیح المسائل. تهران: بازار بین الحرمین. حسین

مصدقی.

دشتی، علی. ۲۳ سال.

دقایق الاخبار.

الزمخشری. الکشاف الحقیقه التنزیل. قاهره: ۱۹۶۶.

- سالنامه اسلام. میلان: ۱۹۱۲
سفر تکوین.
- شلبی، محمد بن عبدالله. کتاب المرجان فی احکام الجن.
شمس الانوار.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. کتاب الملل والنحل.
الطبری، محمد بن جریر. طریقہ الامم والملوک. قاهره: ۱۳۲۶ هجری.
طریقہ الرسول والملوک.
- عسقلانی، تفسیری بفتح الباری.
عفیفی، عبدالله. مرآت العربیه. قاهره: ۱۹۲۱.
- عمید، حسن. فرهنگ عمید. تهران: انتشارات جاویدان. ۱۳۵۳.
الغزالی، ابو حامد محمد. احیاء الدین. ۴ جلد. قاهره: ۱۳۴۸ هجری.
فارابی، ابونصر محمد بن محمد بن ترکان اوزلاگ. اصول رفتار.
فتح الباری، شرح البخاری. قاهره: ۱۳۰۰ و ۱۳۱۹ هجری.
قرآن ابوالقاسم پاینده. تهران: ۱۳۳۶.
- قرآن کریم و فرقان عظیم. تهران: انتشارات جاویدان. ۱۳۳۷.
قرآن الکریم. بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
قیاس الانبیاء. چاپ ایران.
- گیورگیو، کونستان و برزیل. محمد پیغمبری که از نو باید شناخت. تهران:
انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳.
- مجلسی، محمد باقر. حلیة المتقین. تهران: چاپ طاهری. ۱۳۶۲.
مرآت الکائنات. جلد اول.
- مسلم بن الحجاج، ابی الحسین. جامع الصحیح. ۵ جلد. قاهره: ۱۳۷۵ - ۱۳۷۴
هجری قمری.
- مشکات المصابیح. کتاب چهارم. فصل هشتم. دهلی.
نہج البلاغہ. ترجمہ محسن فارسی. تهران: امیرکبیر. ۱۳۶۱.
- النسائی، احمد بن علی. کتاب السنہ. ۸ جلد. قاهره: ۱۳۴۸ هجری.

التواصي - منهاج الطالبين -
التنوير في الآداب الشرعية من شرف الدين - الألبان التنويرية في أحاديث
الصحيفة التنويرية - سورية، دمشق، ١٩٧٤.
الراشدي - محمد بن عمر - كتاب المأخذ - ٥٠



فهرست مأخذ و منابع زبانهای خارجی

- Abulfeda. *La Vie de Mahomet*. trad. Noel Devergers.
- Ad-Damiri. *Hayat al-Hayawan*. trans. Jaker, Vol. 1.
- Ahrens, K. "Christliches im Qoran." *ZDMG*. IX, 1930.
- Ali, Ameer. *The Legal Position of Women in Islam*. London: Haddor and Stroughton. 1912.
- Ali, Yusuf Abdullah. *The Holy Quran*. Washington, D.C.: The Islamic Center, 1934.
- Andrae, Tor. *Der Ursprung des Islams u. das Christentum*. Uppsala u. Stokholm, 1926.
- . *Muhammed: The Man and His Faith*. trans. Theophil Menzel. New York: Barnes and Nobel, Inc., 1935.
- Arabia, the Cradle of Islam*.
- Archer, John Clark. *Mystical Elements in Mohammed* (Dissertation). New Haven: Yales Press, 1924.
- Bay, Essad. *Mohammed: A Biography*. New York: Longmans, Green & Co., 1936.
- Belin. *Journal of Asiatic Society*. 1854.
- Bell, Richard. *The Origins of Islam in its Christian Environment*. London: 1926.
- . *Introduction to the Quran*. Edinburgh: University Press. 1970.
- Bodley, R.V.C. *The Messenger: The Life of Mohammed*. New York: Doubleday and Company, Inc., 1946.

- Brockelmann, Carl. *History of the Islamic Peoples*. London: 1950.
- Caetani, Leon. *Annali dell' Islam*. Milano: 1905-13.
- Calverley, E.E. *The Moslem World*. Vol. VIII.
- Casanova, Paul. *Mohammed et la Fin du Monde*. Paris: 1911-24.
- Cheikho, Louis. *Le Christianisme et la Litterature Chretienne en Arabie avant L'Islam*.
- Clarke, James Freeman. *Ten Great Religions*.
- Cod, Rehm. Quote by Runes, Dagobert D. *Philosophy for Everyman*. New York: Philosophical Library, Inc., 1068.
- Daniel, Norman. *Islam and the West, The Making of an Image*. Edinburgh: 1960.
- De Castries. *L'Islam*.
- DeLacy O'Leary. *Arabia before Muhammed*. 1927.
- Delaporte. *La Vie de Mahomet*.
- Dosy. *History de Musulmans d'Espangne*.
- Deooze, Daniel, "The CIA's Secret Fund, Iran," *Politics Today*, March/April, 1982.
- Encyclopedia of Islam*. Article on Arabic. London & Leiden. 1913-38.
- Fahmi, Mansour. *La Femme*.
- Fakhr-al-Razi*. Vol., 249.
- Fellows, Ward J. *Religions East and West*. New York: Holt, Rinehart & Winston, 1979.
- Gagnier. *Vie de Mahomet*.
- Gibb, H.A.R. *Mohammedanism*. London: Oxford University Press, 1950.
- Gieger, Abraham. *Was hat Mohammed aus dem Judentume aufgenommen?* Bonn: 1833. Translated into English by F.M. Young under the title *Judaism and Islam*. Madras: 1898.
- Goldzoheir. *Muhammedanische Studien*. Vols. 1-2. Halle: 1899.
- Grunebaum, G. Von. *Medieval Islam*. Chicago: 1946.
- Guidi. *L'Arabie Anteislamique*. Paris: 1921.

- Guillaume, Alfred. *The Traditions of Islam*. Oxford: 1924.
- Hartmann, Martin. *The Moslem World*. Vol. IV.
- Haykal, Muhammad Husayn. *The Life of Muhammad*. trans. Ismail Rugi A. al Faruqi. U.S.A.: North American Trust Publications, 1976.
- Hilaire, Barthelemy Saint. *Mahomet et al Koran*.
- Hirschberg, J. *Yisrael Ba'arab*. Tel Aviv: 1946.
- Hirschfield, Hartwig. *New Researches into the Composition and Exegesis of the Quran*. London: 1902.
- Historie de l'Ecriture Chretienne en Arabie Avant l'Islam*.
- Horovitz, J. "Jewish Proper Names and Deratives in the Koran." *Hebrew Union College Annual*. II, 1925.
- . *Koranische Untersuchungen*. 1926.
- Huart, Clement. *A History of Arabic Literature*. London: 1903.
- Hurgronje, Snouck. "Der Islam" in *Lehrboch der Religionsgeschichte*. ed. Bertholet u. Lehmann, 1924.
- Kasimirsky. *Introduction to the Translation of the Koran*.
- Katsh, Abraham I. *Judaism and the Koran*. New York: Barnes & Company, Inc., 1962.
- Koelle, S.W. *Mohammed and Mohammedanism Critically Considered*. London: 1886.
- La Condition de la Femme dans la Tradition et l'Evolution de l'Islamisme*. Paris: 1913.
- Lammens. *La Mecque a la Veille de l'Hejire*. Beiruth: 1928.
- Lane, E.W. *An Arabic-English Lexicon*. London: 1863-93.
- Lanepool, Stanley. *Studies in a Mosque*.
- The Law of Apostasy in Islam*. Chapter II.
- Lings, Martin. *Muhammad. His Life Based on the Earliest Sources*. London: George Allen & Unwin, 1983.
- Littman in the Andreas, *Festschrift*, and Horovitz, Kor. *Untersuchungen*.
- Macdonald, Duncan Black. *Aspects of Islam*. New York:

- Freeport, Books for Libraries Press. 1971.
- . *The religious Attitude and Life in Islam*. Beirut: Khayat, 1965.
- Machiavelli, Niccolo. *The Princes and Discourses*. New York: Modern Library, 1950.
- Margoliouth, D.S. *Mohammed and the Rise of Islam*. London: 1905.
- . *The Relations between Arabs and Israelites prior to the Rise of Islam*. New York: 1924.
- Martin, Von. *Hartmann, Der Islamische Orient*. Leipzig: 1909.
- McClintock and Strong's. *Encyclopedia*. Vol. III.
- Merrick, James. *The Life and Religion of Mohammed* | حیات القلوب
Boston: 1850.
- Mohammed Ali. *The Holy Koran*. Woking: 1917.
- Mohammed and the Rise of Islam*. London: 1905.
- Mohammed El-Mekki, Qot'B Eddin. *History de la Mecque*.
- Muir, William. *The Life of Muhammad*. A new and Revised Edition by Weir. Edinburgh: John Grant. 1911.
- . *The Mohammedan Controversy*. Edinburgh.
- Noldeke, Theodore. *Die Geschichte Juden in Arabien*. 1910.
- Noldeke-Schwally. *Geschichte des Qorans*. vol. I. Leipzig: 1909.
- Nyland. P. *The Moslem World*. Vol. VI.
- On Heroes, Hero-Worship, and the Heroic in History*. Various editions, lectures 11. "The Hero as Prophet: Mohomet: Islam." May 1840.
- Palmer, E.H. *The Koran*. London: 1951.
- Perron, Femme. *Arabes avant et depuis l'Islam*. 2 Vols. Paris: 1858. Vol., I and II.
- Potter, Charles Francis. *The Great Religious Leaders*. New York: Simon and Schuster, 1958.
- Prideaux. *Vie de Mahomet*.

- Roberts, R. *The Social Laws of the Quran*. London: 1925.
- Rodinson, Maxime. *Muhammed*. trans. Anne Carter. New York: Pantheon Books. 1971.
- Rodwell, J.M. *The Koran*. London: 1937.
- Rudolph, W. *Die Abhängigkeit des Qorans von Judentum u. Christentum*. Stuttgart: 1922.
- Runes, Dagobert D. *Philosophy for Everyman*. New York: Philosophical Library, Inc., 1968.
- Rushdie, Ahmad Salman. *The Satanic Verses*. London: Viking Penquin Inc., 1989
- Russel Bertrand. *A History of Western Philosophy*. New York: Simon and Schuster, 1945.
- Schmolder. *Essai sur les ecoles philosophies chez les Arabes*.
- Sedillot. *History des Arabes*.
- Sell, Canon. *Faith of Islam*.
- Servier, Andre. *Islam and the Psychology of the Musulman*. trans. A.S. Moss-Blundell. New York: Charles Scribner's Sons, 1924.
- Shahab, Hassan. *Dalil ul-Kitab*. Cairo: 1909.
- Smith, H. *The Bible and Islam*. New York: 1879.
- Smith, Robertson. *Kinship and Marriage in Early Arabia*.
 ————. *Religion of the Semite*. 1st series, 3rd. ed. revised by S.A. Cook. London: 1927.
- Snouck - Hurgronje, "Der Islam" in *Lehrbuch der Religionsgeschichte*. ed. Bertholet u. Lehmann, 1924.
- Sprenger. *Mohammed and der Koran*.
 ————. *The Life of Mohammed*.
 ————. *Vie et Enseignement*.
- Stoll, Otto. *Suggestion and Hypnotismus*. 2te Aufl. Leipzig: 1904.
- Tabari. Vol., XXII.
- Taybji, F.B. *Principles of Mohammedan Law*. Bombay: 1924.
- Theol. Studien*. 14. Jahrgang.

- Torrey, Charles Cutler. "Mysticism in Islam" in Sneath's *At One with the Invisible*. Macmillan, 1921.
- . *The Jewish Foundation of Islam*. New York: Ktav Publishing House, Inc., 1967.
- Tractate, Talmudic. *Sukkah*.
- Vajda, George. "Jeunes Musulmans et Jeunes Juifs." *HUCA*. XII-XIII, 1937-38.
- . "Juifes et Musulmans Selon le Hadit." in *Journal Asiatique*. Paris: 1937.
- Warneck, Johannes Gustav. *The Living Christ and Heathenism*.
- Watt, W. Montgomery. *Muhammed at Medina*. Oxford: University Oxford Press. 1956.
- Weil. Gusta. *Biblische Legenden der Muselmänner*. Leipzig: 1886.
- Weil. *History des Peuples de l'Islam depuis Mahomet*.
- . *Le Prophete Mohammed*.
- Wellhausen, J. "Medina vor dem Islam." in *Skizzen und Vorarbeiten*. Berlin: 1885.
- . *Muhammed in Medina*. Berlin: 1882.
- . *Reste Arabischen Heidentums*. Berlin: 1897.
- Wherry, E.M. *A Comprehensive Commentary on the Quran: Composing Sale's Translation and Preliminary Discourse*. London: Kegan Paul, 1896.
- Wilken, G.A. *Het Matriarshaat bij de oude Arabieren*. Hague: 1884.
- Wustefeld, Von F. *Das Leben Muhammeds nach Muhammed*. Ibn Ishaq. bearbeitet von 'Abd el-Malik Ibn Hischam. edited by Von F. Wustefeld. Gottingen: 1859.
- Zwemer, Samuel M. *Across the World of Islam*. New York: Fleming H. Revell Co., No date.
- . *The Moslem Doctrine of God*. New York: 1905.
- . *The Influence of Animism on Islam*. London: The Macmillan Company, 1920.
- . *Studies in Popular Islam*. London: The Sheldon Press. 1939. ❀

فهرست راهنما

الف	
ابن رشد، عبدالولید محمد بن احمد، ۳۸۱، ۳۵۷-۳۵۴	آدم، ۴۹، ۶۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۳۲۲، ۳۳۴
ابن سعد، ۱۸، ۷۳	۳۴۹
ابن سینه، ۳۷۴	آرچر، جان کلارک، ۱۰۶
ابن سینا، ابوعلی الحسین بن عبدالله، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷	آسیای صغیر، ۱۱۷
ابن عباس، ۸۶، ۳۶۴	آسیای غربی، ۱۱۶
ابن عمر، ۳۰۳	آش، ۱۴۶
ابن ماجه، ۱۵۸	آکیناس، توماس، ۲۰۱
ابن مسعود، ۳۳۲	آگاتون، ۷۱
ابن مقفع، ۳۱۶	آبرکوی، ۱۷۲
ابن هشام، ۴۷، ۷۳	آلب، کوهپای، ۲۲۴
ابوبصیر، ۳۶۶-۳۶۸	آمریت، ۱۰۰
ابوبکر، ۵۴، ۵۶، ۶۳، ۶۹، ۱۳۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۹۹، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۷۳	آمنه، ۳۸
ابوبکر محمد بن بجا، ۳۵۴	آندر، ۳۸۴، ۳۸۵
ابوداود، ۷۳	آنیاس، سیلوپوس، پاپ پی دوم، ۳۶۲
ابودجان، ۱۶۲	آیات شیطانی، ۱۰-۱۳، ۲۳، ۲۵، ۲۶
ابوصفیان، ۵۹، ۷۵، ۸۸، ۱۶۲، ۳۷۱، ۳۷۲	آبراهیم، ۴۵، ۴۶، ۱۰۰-۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵
ابوطالب، ۳۹، ۵۲-۵۴، ۷۵، ۱۲۶، ۲۰۶	۱۱۵، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸
ابوصفک، ۳۷۷	۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۹، ۲۱۹
ابوعصامه، ۳۰۲	۲۹۱، ۳۴۲
ابوقیس، کوه، ۱۰۲	آبرهه، نگوس، ۳۹، ۵۸
ابولهب (ابی لهب)، ۲۰۶، ۲۴۲، ۲۷۰، ۳۶۱	ابلیس، به شیطان مراجعه فرمایید.
	ابن ابی شیب، ۹۱
	ابن اسحق، ۹۳، ۳۷۲
	ابن حنبل، ۷۳

اسکندر، ۴۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۱	ابوهریره، ۳۰۰، ۳۰۱
اسکندریه، ۳۲، ۳۴۷	ابی سرح، عبدالله بن سعد بن، ۱۷، ۱۸، ۶۱
اسلام، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۳۲	۱۵۳، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۲
۴۸-۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۷، ۵۹	اقتان، ۱۴۸
۶۱، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۸	احد، جنگ، ۵۷، ۵۹، ۸۸، ۱۶۱، ۱۶۲
۹۱، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۲	احد، کوه، ۳۷۱
۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴	الحقیق، سلام بن ابی، ۳۷۸
۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۴۵	احیاء الدین، ۳۰۸
۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵	اخامیم، ۹۶
۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۲	اخطیب، حی بن، ۳۷۵
۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۹۵، ۱۹۷	ادریس، ۱۳۵
۲۱۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸	ادی، امیر بن، ۳۷۸
۲۲۵، ۲۲۷، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲	اردن، ۱۰۰
۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۴	ارسطو، ۲۰۲، ۲۲۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹
۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۹	۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۸۶
۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱	ارمقان، روزنامه، ۸
۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶	اروپا، ۱۱۶، ۳۵۶
۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۶	اسامه بن زید، ۳۰۳
۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۱	اسپانیا، ۹۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۷۸، ۲۲۶، ۳۵۵
۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۷	اسپرنگر، الویز، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۲۷، ۱۲۸
اسماء، ۳۱۷	۳۸۵
اسماعیل، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۵	اسپینوزا، ۱۶۹، ۲۵۵
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱	استرالیا، ۲۲۳
اسمیت، رابرتسون، ۲۹۱، ۳۳۰	استرن، ۹۰
اسمیت، ه، ۱۲۵	استعمار نو، ۲۴
اشتول، اوتو، ۱۰۶	اسحق، ۵۶، ۵۷، ۱۰۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۷
اشعیا، نبی، ۱۳۶	۱۵۱
اجل ونسب، ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۰۸	اسرائیل، ۴۶، ۷۴، ۷۵، ۸۲، ۸۴، ۹۹
اعشى، ۷۳	۱۰۰، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۶
افریقا، ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۲۳، ۲۲۷	اسرائیل، ۱۵۷، ۱۶۳

انشاء الله، ۱۵۱، ۱۷۴	افریقای جنوبی، ۱۱
انصار، ۶۵، ۱۰۹	افلاطون، ۲۰۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۵
انصاف، ۳۱۲، ۳۱۳	اقیانوس آرام، ۲۲۳
امیر علی، سید، ۳۱۳، ۳۱۶	الکاسی، ۱۲۱
انقلاب کبیر فرانسه، ۲۰۸، ۲۰۹	آگوستن، سنت، ۳۴۹
انوش، ۹۲	الکاسی، ابوبکر بن طفیل، ۳۵۱، ۳۵۵
اتی میسم، ۳۴۳	الول، ماه، ۱۱۶
اودسا، ۳۴۸	اله، بت، ۱۵۰، ۱۵۴، ۳۳۰
اورشلیم، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۴۵، ۲۵۱	السی قمشه ای، مهدی، ۱۳۴، ۱۹۶، ۲۲۲،
اوس، طایفه، ۳۷۶	، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۶۹،
اوپاس، ۹۰	، ۲۷۳، ۲۸۷
اهانت، ۲۵، ۲۶	الیاس، ۱۳۵
اهرز، ۱۲۵	الجهاء، ۳۵
اهل ذمه، ۱۹۲	ام کلثوم، ۹۶
ایتالیا، ۱۹۵	امام زمان، ۲۷۶-۲۷۹
ایتیشیم، ۲۸۰	امام، ۳۶۵
ایران، ۱۲، ۱۷، ۳۴، ۵۸، ۶۹، ۷۶، ۱۱۸،	امری القیس، ۷۳
۱۳۱، ۱۳۸، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۴۸، ۳۵۱	امریکا، ۳۴
ایستر، ۱۴۶	ام سلمه، بنت ابی لهب، ۶۳، ۳۶۴
اینشتین، آلبرت، ۳۴۵	امی، ۸۰-۸۶، ۸۸
ایوب، ۳۳۵، ۱۳۶، ۳۴۲	انترناسیونالیسم، ۱۲۴
	انترناسیونالیسم اسلامی، ۳۳
ب	انثرو پوسوفی، ۲۸
بابل، ۱۲۲	انتی نومی ینیسیم، ۳۰، ۳۰، ۱۷۱
باتیکا، ۲۵۵	انجیل، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۸،
بارتلمی، ۹۵	، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۴،
بازشناسی قرآن، ۷-۱۰، ۱۴، ۲۰، ۲۳، ۲۵،	، ۲۴۹، ۱۵۰
۳۰، ۲۶	انجیل لوقا، ۲۵۰، ۲۵۱
بحر المیت، ۱۰۱	انجیل متی، ۲۴۹، ۲۵۰
بحیره، ۱۲۵، ۳۷۴	انس بن مالک، ۱۶۲، ۲۴۱، ۳۰۱

بیروت، ۲۷۰	البخاری، ۴۸، ۸۹، ۱۶۰، ۳۰۵، ۳۳۱
بیزانتین، امپراطوری، ۱۱۸، ۲۲۶، ۳۴۸	بدن جنگ، ۵۷، ۷۶، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۶۱
بیست و سه سال، ۹	۱۹۵، ۳۳۹، ۳۷۷
البیضاوی، ۹۳، ۲۶۹، ۳۱۷	بربرها، ۱۱۷
بین النهرین، ۴۱، ۱۱۰، ۱۲۹	برگر، ۷۸
بیقی، ۴۸	بروکلمن، ۱۳۱، ۱۳۲
	برون ذاتی، ۲۳۵
پ	بریتانیا، ۱۰-۱۲، ۱۵، ۳۴، ۳۱۰
پاپ پیشوای کاتولیکها، ۱۲	بمبئی، ۱۸۱
پاراسلوس، ۳۵۲	بقاوی، علی، ۹۰، ۹۳
پاریس، ۳۵۶	بکا، ۱۰۳
پاسداران جمهوری اسلامی، ۷۰	بل، پیر، ۹۹
پاسکال، ۱۹۲	بلال، ۱۳۳
پاکستان، ۹۴، ۱۱۱، ۳۱۰	البلادی، ۶۹، ۷۸، ۱۲۸، ۱۲۹، ۳۸۹
پالمر، ۸۲	بلین، ۹۵
پالمر، ملکه، ۲۸۶	بمبئی، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۹۶
پاول، سنت، ۷۴، ۳۸۵	بنگلادش، ۱۱
پابنده، ابوالقاسم، ۲۶۶، ۲۷۳	بنی اسد، ۱۱۷
پبلیشرز و پکلی، مجله، ۱۰	بنی اسرائیل، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۳
پترا، ۷۹	۲۴۷-۲۴۹
پروستان، ۱۴۶	بنی امیر، ۳۶۸
پرون، ۲۹۰	بنی امیه، ۳۷۷
پل صراط، ۱۵۰	بنی سلیم، ۶۴
پلوگیوس، ۳۴۹	بنی قریظہ، ۵۷، ۱۴۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵
پلوتارک، ۲۰۲	۳۷۶
پیام امروز روزنامه، ۸	بنی قینقاع، ۵۷، ۱۴۸، ۳۷۵
پیرنه، سلسله جبال، ۱۷۸، ۱۹۵	بنی مصطلق، ۶۳، ۶۵، ۶۷
	بنی النضیر، ۵۷، ۱۴۸، ۲۶۶، ۳۱۵
ت	۳۶۸-۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۶
تاج العروس، ۸۵	بودا، (ساکیامونی)، ۶۸، ۱۵۰، ۲۰۲، ۲۸۱

۳۸۴، ۳۸۲، ۳۷۳، ۳۶۸، ۳۶۶	تالمود یاروشالمی، ۲۱۹، ۱۷۵، ۱۵۰
جزیره، ۱۹۲	تالوت، ۱۵۱
جعفر صادق، امام، ۸۸، ۸۹، ۳۰۶، ۳۰۷	تایمز، روزنامه، ۱۱
الجمعی، ابی بن خلف، ۳۷۷	تثلیث، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۱
جن، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۴	ترکستان، ۳۴۹
۲۱۷، ۲۴۴، ۲۴۶، ۳۲۳-۳۲۸	ترمذی، ۱۰۲، ۲۴۱
۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۹	تریپولی، ۹۶، ۱۱۷
جنگ جهانی دوم، ۳۴	ترتوس، ۳۷۹
جوتزیه، ۶۵، ۶۶	تسیح، ۵۰
الجورینی المرینی، امام، ۳۵۳	تشرین، ۱۱۶
جهاد، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷	تفسیر جلالین، ۲۸۸، ۳۱۷
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵-۱۹۷	تقدیر و سرنوشت. به فاطالیسم مراجعه فرمایند.
الجهیبی، ابوخره، ۳۷۸	تقلیب، قبیله، ۱۲۱
	تورات، ۷۵، ۷۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۲۵
ج	۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵-۱۳۷
چیخو لوئی، ۷۷، ۷۸	۱۵۰، ۱۶۴، ۱۷۳، ۲۵۲
چین، ۱۴۴، ۱۷۸، ۱۹۵	نوری، ۸۲، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۳۲
	توهین، ۲۵، ۲۶
ح	تیما، ۱۱۰، ۱۲۲
حارب، ۷۵	
حارث، ۶۳، ۶۵	ث
حافظ شیرازی، ۹	ثابت، حسان، ۶۷
حیثه، ۳۹، ۱۲۶، ۱۲۹	ثمود، طايفه، ۱۴۱، ۲۳۸، ۳۲۸
حج، مناسک، ۱۰۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰	
۲۱۸، ۲۱۹	ج
حجیان، ۳۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵	جبرئیل، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۳۰، ۴۷
۱۲۶	۴۸، ۵۰، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۸
حجة الوداع، ۵۹، ۲۹۹	۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۱
حجر الاسود، ۱۰۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰	۱۵۷-۱۵۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۴
حلبییه، ۹۰، ۳۶۶، ۳۶۷	۴۴۰، ۴۶۱، ۴۸۰، ۴۹۰، ۴۹۹

۲۹۰، ۲۸۷، ۱۹۸، ۱۲۸، ۸۰، ۷۷	حدیث، ۲۹۸
۳۵۴، ۳۵۳	حدیث قدسی، ۲۹۸
۱۹۲، خراج	حدیث نبوی، ۲۹۸
۲۹۴، ۲۸۷، خزائلی	حرا، کوه، ۴۴، ۴۷، ۵۰، ۵۲
۵۸، خنجر	حزقیال نبی، ۱۲۶
۵۸، خسرو پرویز	حسن، امام، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۳
۲۶۹، خضر	حسن بن ثابت، ۳۲۵، ۳۲۶
۲۶۵، ۱۹۴، خمس	حسن القرطبی، ۳۷۶
۲۶-۲۴، ۱۷، ۱۲-۱۰، روح اله	حسینی طباطبائی، مصطفی، ۸، ۹
۳۵۴، ۳۳۳، ۲۲۷، ۱۹۴	حکمه، ۷۹، ۸۰، ۱۳۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۳۱۵
خندق، جنگ، ۱۴۸	۳۶۴
خوارزمی، محمد بن موسی، ۳۴۸	حلا، ۳۶۳
۳۳۱، ۳۳۳، ابوطیبه، الفوشانی الکوشانی	حلی، علی اصغر، ۳۴۶، ۳۴۷
۳۷۵، ۳۷۰، ۱۲۲، خیبر	حلیه المتقین، ۳۰۶
الخیلاتی، امام عبدالحسین علی بن الحسین	حمزه، ۱۶۲
بن محمد، ۳۳۶	حمزایی، ۲۰۲
د	حمیداله، ۷۳
دارالاسلام، ۱۷۷، ۱۷۸	حمینه، ۶۷
دارالحرب، ۱۷۷	حنیف، ۴۵، ۱۰۰، ۱۵۰
دانه، ۳۷۹	حوا، ۱۳۶
دانیال نبی، ۱۳۶	حیات القلوب، ۸۷
داود، ۱۳۵، ۱۳۶	حیاچه، بازار، ۴۰
دبا، طایفه، ۱۲۱	حیره، ۱۲۸، ۱۲۹
درون ذاتی، ۲۳۵	حیه، ۳۶۹
دریای سرخ، ۶۳	ح
دشتی، علی، ۸	خالد بن سفیان، ۳۷۸
دقایق الاخبار و شمس الاتوار، ۱۷۵	خالد بن ولید، ۳۱۴
دلتا، دهکده های ۳۴۴	خاورمیانه، ۴۰
دلیل الکتاب، ۹۶	خدیجه، ۳۰، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۷۵

ز	دمشق، ۲۸۶
زنوس، ۱۷۰	دموگراسی، ۳۵۱
زبیب، ۱۳۶	الدمیری، ۳۳۵
زبیر بن العوام، ۳۳۱، ۳۳۱، ۳۳۶	دوران، سیمون، ۱۳۲
زرتشت، ۱۵۰، ۲۰۲	دوره فترت، ۴۸
زکریا، ۱۳۵، ۱۵۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲	دپری، ۲۰۸، ۳۸۳
زمخشری، ۲۸۸، ۳۱۷	
زمزم، ۱۰۲، ۱۰۳	ذ
زنوه امپراطور، ۳۴۸	ذوالقرنین، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۱، ۲۲۱، ۲۷۶
زنوبیا، ۲۸۶	ذوالکف (عوبدیه)، ۱۳۵، ۳۴۲
زهر، سمول، ۹۶	
زهر بن کلاب، ۱۲۹	ر
زید، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۱۵	راسل، برتراند، ۶۸، ۱۶۹
۳۶۴، ۳۷۸	راما کریشنا، ۲۵۹
زید بن ثابت، ۱۲۹، ۱۳۵	رسالت، ۱۸۳
زهیر، ۷۳	رشدی، احمد سلمان، ۱۰، ۱۴، ۱۶-۲۰
زینب بنت جحش، ۶۵، ۲۸۷-۲۸۹، ۳۱۵	۲۶
۳۶۴، ۳۷۸	رفاعه بن قیس، ۳۷۸
زینب بنت خزیمه، ۳۶۴	رمی جمره، ۱۱۷، ۱۵۰
	رسانس، ۳۵۴
ژ	رواقیون، ۳۴۶
ژاپن، ۱۲	روح، ۲۶، ۱۵۵، ۱۶۵
ژوونال انجمن آسیایی، ۹۵	رودولف، ۸۲، ۸۴، ۸۶
	رودولف، ۱۲۵
	روزبه مبیار فارسی. به سلمان فارسی مراجعه من فرمایند.
سارا، ۱۰۰، ۱۱۱	روزه، ۱۴۶، ۱۵۱
سالم بن عمیر، ۳۷۷	روم، ۱۱۷، ۱۱۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۵
سام، ۱۰۰	ریحانه، ۳۱۵، ۳۷۵
سامانی، نوح بن منصور، ۳۵۱	
سانسکریت، ۳۴۸	

ساواری، ۳۸۰	سبیل بن امر، ۸۹، ۹۰
سیا، ملکه، ۱۳۸	سیا (سازمان اطلاعاتی امریکا)، ۳۴
سجاح، ۱۱۷	سید بن عباده، ۳۳۹
سرخ، دریای، ۲۶۹، ۳۶۷	سیرت الرسول، ۸۹
سریانی، به منظوری مراجعه فرمایید.	سیک، تروریتها، ۱۴
سروی پر، ۲۲۶	سیل، ۳۷۹
سعد بن معاذ، ۳۷۶	سینا، کوه، ۴۶، ۲۳۷، ۲۳۸
سفر تکوین، ۱۰۱، ۱۰۲	سیوطی، ۱۴۸
سقراط، ۷۱	
سل، کنون، ۲۷۷	ش
سلیمان فارسی (روزبه سپهر)، ۱۴۸، ۳۷۱	شافعی، ۳۳۶
۳۷۲	شام، ۱۸۷
سلیمان، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۷۵	شبللی، محمد بن عبدالله، ۳۳۷
۳۳۹، ۳۳۵	شعب، ۱۳۵، ۱۵۱، ۳۳۵
سلیمان، اسبهای بالدار، ۳۰۰	شکاگان، ۳۴۷
سنت، ۲۹۸	شورای کلیسا، ۲۴۹
سنت التقریر، ۲۹۸	شورای متحد مسیحیان، ۱۱۷
سنت الفعل، ۲۹۸	شووالی، ۸۲، ۸۳
سنت القول، ۲۹۸	شعولدر، ۳۵۷
سندی تایمز، روزنامه، ۱۱	شهاب، حسن، ۹۶
سندی تلگراف، روزنامه، ۱۱	شیت، ۹۲
سوئر، خلیج، ۲۹۹	شیطان، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۴۴-۲۴۶، ۲۶۳
سودوم، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۴۲	۳۳۹، ۳۴۱-۳۴۳، ۳۸۶
سوده بنت زعمه، ۳۶۴	شیفا، ۹۶
سورنی، محمد غلام رسول، ۹۶	
سوریه، ۳۹، ۷۰، ۹۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۹۵	ص
۲۰۳، ۲۴۱، ۲۸۶، ۳۴۶، ۳۷۰	صائب، ۲۹
سوگند رضوان، ۹۰	صالح، ۱۳۵
سو یفت، ۱۰	صحیح البخاری، ۷۷، ۸۹، ۹۴
سهمی، صفوان بن محفل، ۵۴، ۵۶	صفا، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۵۰

۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۷۲،	صفین، جنگ، ۲۷۶
۷۷، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶،	صفیه، ۳۱۵، ۳۷۵، ۳۷۸
۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۸،	صنعا، ۱۱۶، ۱۴۷
۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳،	
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۸۹، ۱۹۵،	ط
۱۹۷، ۲۰۳، ۲۵۰، ۲۸۰، ۲۸۶،	طالس، ۳۴۵
۲۸۷، ۲۹۰-۲۹۲، ۳۲۵، ۳۲۶،	طایفه، ۱۱۰، ۳۶۵
۳۳۰، ۳۴۴، ۳۶۵، ۳۸۰، ۳۸۲،	الطبرانی، ۳۳۳
۳۸۵	طبری، ۱۸، ۴۸، ۸۵، ۸۶، ۱۲۸، ۱۷۶،
عربستان جنوبی، ۷۷، ۲۸۷	۳۱۵
عربستان سعودی، ۱۱	
عربستان شمالی، ۷۶، ۷۷	ع
عرفات، ۴۷، ۵۹	عاد، طایفه، ۱۴۱
عزرا، ۱۳۵	عاملی، امین، ۶۲
عزرائیل، ۱۶، ۱۵۷	عایشه، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۶،
عزری، بت، ۱۸، ۱۴۷، ۱۵۴	۷۳، ۷۹، ۸۰، ۱۲۸، ۱۷۴، ۲۰۴،
عسقلانی، ۹۰	۲۰۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۶۱،
عشره مبشره، ۳۱۷، ۳۳۱	۳۶۴، ۳۷۳، ۳۷۶
عصما بنت مروان، ۳۷۸	عبدالمجید، سلطان، ۹۶، ۹۷
عفیفی، عبدالله، ۲۸۶	عبدالمطلب، ۳۹، ۷۵، ۷۶
عقبه، خلیج، ۲۶۹	عبداله بن ابی، ۳۶۹، ۳۷۰
عقبه، کوه، ۵۳	عبداله بن جحش، ۱۸۷
عقیبه بن معیط، ۶۲، ۳۷۷	عبداله بن عمر، ۳۰۰، ۳۰۲
علی بن ابیطالب، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۶۲،	عبداله بن قسّه، ۱۶۲
۷۰، ۷۷، ۸۹، ۹۰، ۱۶۲، ۲۷۰،	عبداله بن مسعود، ۳۰۰
۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۲،	عثمان، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۱۳۵، ۳۱۵،
۳۱۵، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۷۶، ۳۷۷	عثمانی، ۲۹۲
۳۶۵، ۳۷۶، ۳۷۷	عدویه، عبدالله، ۹۶
عمامه بن زید، ۳۰۲	عرب، دریا، ۲۰
عمر بن الخطاب، ۳۲، ۵۴، ۸۷، ۹۲، ۹۴،	عربستان، ۱۹، ۳۰، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۴۴،

فخر رازی، ۹۷	۲۰۳، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۴۸، ۱۴۷، ۹۶
فلبه، ۱۹۲	۳۶۸، ۳۱۵، ۲۰۷
فرات، ۶۹	عمر بن خضری، ۱۸۷، ۱۹۱
فرعون، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱	عنتره، ۷۳
فریناک، ۲۸۶	عنسی، اسود، ۱۱۶
فلسطين، ۱۲۲، ۲۸۷	عهد جدید، ۷۴
فلسفه نوافلاطونی، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰	عهد عتیق، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۰
۳۵۷، ۳۵۲	عیسی، ۴۶، ۷۴، ۱۳۵، ۱۵۱، ۲۵۱، ۲۵۲
فلوتین، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰	۳۳۶
فنیقیه، ۳۵۵	
فوز باخ، ۱۶۹، ۲۵۵	غ
فوق العاده، مجله، ۸	غزالی، امام، ابوحامد ابن محمد، ۱۱۷
فهیسی، منصور، ۲۹۲، ۳۰۷	۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۱۸
	۲۴۸ - ۳۵۰، ۲۵۲ - ۳۵۶
قی	غزوه، ۱۹۱
قائیل، ۱۵۱، ۳۳۵	غسل، ۱۵۱
قادیسیه، جنگ، ۶۹	غطفان، طایفه، ۳۷۲
قاف، کوهسای، ۳۲۵	غفاری، ابورحیم، ۳۷۶
قاهره، ۹۶	
قرآن، ۱۰، ۱۷، ۱۹، ۲۹ - ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۱	فی
۴۶، ۴۸، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۷۱ - ۷۵	فانالیسم، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۳۴، ۳۴۹
۷۸، ۷۹، ۸۵، ۸۷، ۹۲، ۹۷، ۱۰۰	۳۵۰، ۳۵۳
۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۴ -	فاراب، ۳۴۹
۱۲۰، ۱۲۳ - ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳ -	فارابی، ابونصر محمد بن ترکان اوزلاگ،
۱۴۱، ۱۴۳ - ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹	۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹	فاشیسم مذهبی، ۳۳
۱۶۱، ۱۶۳ - ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۷	فاطمه، ۸۷، ۲۷۰، ۲۸۱
۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۱ -	فتح الباری، ۷۸، ۷۹، ۹۴، ۱۲۸
۲۰۳، ۲۰۵ - ۲۰۷، ۲۱۳ - ۲۱۵	فتح البلدان، ۶۹
۲۱۸ - ۲۲۲، ۲۲۶ - ۲۲۹، ۲۳۱	

کعب بن اشرف، ۵۷۷	۲۲۲، ۲۳۶ - ۲۳۸، ۲۴۲ - ۲۴۴
کعبه، ۱۹، ۲۰، ۳۸، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۴	۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴ - ۲۵۷
۱۴۷، ۱۴۵، ۱۰۴، ۱۰۲، ۷۳، ۵۸	۲۵۹ - ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۲
۳۳۰، ۲۳۷، ۱۴۹	۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۰ - ۲۹۴
کلارک، جیمز فریمن، ۱۵۶	۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۸
کله، ۱۰۰	۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۴
کمونیم، ۲۸۰	۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۱ - ۳۳۶
کنانه بن ربیع، ۳۷۵، ۳۱۵	۳۳۹، ۳۴۲ - ۳۴۹، ۳۵۱ - ۳۵۳
کنندی، ابویوسف یعقوب بن اسحق، ۳۴۷	۳۵۷، ۳۵۹، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۷
۳۴۹	قرن بیستم، ۲۵
کنان، ۱۰۰ - ۱۰۲	قرن وسطی، ۱۹، ۱۰۷، ۱۰، ۳۱۰، ۳۲۶، ۳۴۹
کنوسیوس، ۲۰۲	۳۵۱
کوردووا، ۳۵۶، ۳۵۵	قریش، ۳۸، ۵۰ - ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۶۶، ۸۹
کودوش بزرگ، ۹، ۱۰	۹۰، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۸۷، ۱۸۸
کودوش بزرگ و محمد بن عبدالله، ۱۰	۲۸۷، ۵۶۶، ۵۶۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۷
کیهان بین المللی، روزنامه، ۱۱	قسطنطنیه، ۵۸ - ۹۶
گ	قیامت، روز، ۲۶، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶
گاردین، روزنامه، ۱۱	۱۶۸، ۱۶۹، ۲۷۶ - ۲۷۸، ۳۵۳
گالاشینز، ۷۴	ک
گالن، ۳۴۷	کاتانی، لنون، ۶۹
گزننون، ۹	کاتب الواقدی، ۷۶
گلبرگ، لارنس، ۳۵	کاتولیک، ۱۴۶
گوته، ۱۶۹	کارتاز، ۳۵۵
گوئیا، ۱۱۷	کارلایل، توماس، ۳۸۳ - ۳۸۵
گوردیمر، نرین، ۱۱	کرز بن جابر، ۳۷۴
گورگاده، ۱۸۱	الکرفاه، ۳۳۶
گولنزیهر، ۱۳۲، ۱۸۲	کسری، ۳۰۵
گولیات، ۱۵۱	کش، ۴۶، ۱۵۹
گومرا، ۱۰۱، ۱۴۲	کعب بن اسد، ۵۷۵

متوکل، ۳۱۴	گیب، پروفیسور، ۱۲۹، ۱۳۶
مثل افلاطون، ۳۴۶، ۳۴۷	گمی گر، ۱۲۴
مجلسی، ملا محمد باقر، ۳۰۶، ۳۰۷، ۵۵۴	گیلگوم، پروفیسور، ۳۰۳
محمد باقر، امام، ۳۰۶	گیورگیو، ۴۷، ۲۸۲
محمد بن مسلمہ، ۳۶۸، ۳۶۹	
محمد بن ظفر، ۳۳۲	ل
محمد بن عبداللہ، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲-۱۴	لات، بت، ۱۸، ۱۴۷، ۱۵۴
۱۶-۲۰، ۲۲-۲۵، ۳۰، ۳۱	لاکمن، ۱۳۵
۳۷-۴۲، ۴۴-۴۸، ۴۹-۵۴	لاپیزیک، ۱۳۷
۵۶-۵۹، ۶۰-۶۶، ۷۰-۸۰	لبنان، ۲۷۰
۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰-۹۷	لنت، روزہ، ۱۴۶، ۱۵۱
۹۹-۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۸	لندن، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۴
۱۱۹، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۴۴-۱۴۸	لندن، میزہ باستانی، ۷۰
۱۵۰، ۱۵۳-۱۶۲، ۱۶۵-۱۶۶	لوتر، ۵۰۳
۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۱-۱۸۳	لوزہ، ۱۷۵
۱۸۵-۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸	لوط، ۱۰۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳
۲۰۱-۲۰۹، ۲۱۱-۲۱۷، ۲۲۶	لین، ۸۲، ۸۶
۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳	
۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷-۲۶۰، ۲۶۲-۲۶۴	م
۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹	مارکس، کارل، ۱۷۰، ۲۴۶، ۲۴۶
۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵-۲۹۰، ۲۹۵	مارکسیم، ۲۸۰
۲۹۸-۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵	مارگولیت، ۸۰، ۲۸۶
۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۲-۳۱۸، ۳۲۵	مارہہ قطیہ، ۲۰۷-۲۰۹
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰-۳۳۲	ماکیاولی، ۳۰، ۱۸۳، ۲۸۶
۳۳۴-۳۳۶، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۷۰-۳۷۲	مالزی، ۳۴۴
۳۷۴، ۳۷۶-۳۸۰، ۳۸۲-۳۸۷	مأمون، ۳۱۴
محمد تقی، امام، ۸۱	مانش، دریا، ۱۴
محمود، محمود، ۳۴	مانوی، ۱۲۵، ۱۲۶
محبوبہ بن سعود، ۳۷۴	ماہبای حرام، ۱۸۷، ۱۸۸، ۳۵۵، ۳۷۳
مدریس، ۳۱۰	۳۷۸

مقدونی، فیلیپ، ۱۳۵	مدینه، ۱۳، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۳، ۶۴
مقدونیه، ۲۴۸	۶۶، ۶۷، ۷۶، ۸۲، ۸۹، ۱۰۷، ۱۰۹
مقوقس، ۹۶	۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۸۱
مکدونالد، پروفیسر، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۳۶، ۳۳۱	۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۴۸
مکه، ۱۹، ۲۰، ۳۱، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۴	۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴
۵۱-۵۲، ۵۶-۵۹، ۶۱-۶۳، ۷۵-۸۰	۳۷۵
۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۸-۱۱۰، ۱۱۱-۱۱۲	مدینه، قانون اساسی، ۱۹۸
۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰	مدینه النبی، ۱۱۲
۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۱، ۱۸۲	مدنح، طایفه، ۱۱۶
۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۸	مروه، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۴۷، ۱۵۰
۲۴۸، ۲۶۱، ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۶۵	مریک، جیمز، ۸۱
۳۶۷، ۳۷۱-۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۶	مریم، ۱۳۶، ۱۵۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۳۵
مگما، ۲۲۴	مسجد الاقصی، ۱۳۵
ملک، به فرشته مراجعه فرمایند.	سطح، ۶۷
منات، بت، ۱۸، ۱۴۷، ۱۵۴	مسلم، ۳۳۴
مناقضین، ۶۶	منسج، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۲۲
منهاج الطالبین، ۳۰۹	۱۲۶، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۱
مواهب النبیاء، ۹۰	۱۸۲، ۲۰۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۸۶
مورلی، جان، ۱۱۹	مسلمه، ۱۱۷
موریتز، ۷۹	مشکات المصابیح، ۱۷۲، ۱۷۳
موسی، ۴۶، ۶۷، ۷۴، ۱۰۰، ۱۲۵، ۱۳۲	مصر، ۱۱، ۵۸، ۹۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۸
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶	۱۴۲، ۱۴۴، ۱۹۵، ۲۰۷، ۳۲۷
۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۳، ۲۶۹، ۲۷۲	مصر علیا، ۹۶
۲۸۲، ۳۰۰، ۳۳۵، ۳۴۲	مغاریب، ۱۴۱
مولر، آگوست، ۸۲	معاویه، ۵۹
مونوفیزیت، ۱۱۷، ۱۲۶	معراج، ۲۸۲
موریر، ویلیام، ۷۶، ۹۰، ۹۱، ۳۸۵	مصیبت اولیه (گناه طبیعی و یا اساسی)
مهاجرین، ۶۵، ۱۰۹	۱۵۵
میدراش، ۲۱۹	مطقات، ۷۳
میکائیل، ۱۵۷، ۱۵۸	مقام ابراهیم، ۱۴۸

ن	نیبلیسم، ۲۸۰	نابغه، ۷۳
	نیویورک نابیز بوک ریویو، روزنامه، ۱۰	نابلتون، ۱۸۱
و		نیات، ۲۸۷
	وات، موننگمری، ۳۶۵-۳۷۹	نیوت، ۱۸۳
	واتیکان، روزنامه، ۱۲	نجران، ۱۰۷، ۱۱۶، ۲۹۰
	وارنک، ۳۳۴، ۳۴۴	نخله، ۱۸۷، ۳۶۵
	واشینگتن پست، روزنامه، ۳۴	نذر بن حارث، ۱۳۸، ۱۳۹
	وحشی، ۱۶۲	النسائی، ۳۳۴
	ورقه بن نوفل، ۷۷، ۷۸، ۱۲۸	نسطوری (سریانی)، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۹
	وری، ۸۱، ۸۲	۳۴۶، ۳۴۸
	ول هوسن، ۷۸، ۱۲۴، ۳۳۰	نسطوریوس، ۱۱۷
	ولتر، ۱۰، ۳۸۲، ۳۸۳	نصیر طوسی، شیخ، ۲۹۷
	واقعی، ۹۰	نعیم بن محمود، ۳۷۱-۳۷۳
	ویزینگوت ها، ۱۱۷	نهیج البلاغه، ۳۰۵
	ویل، گوستاو، ۳۸۵	نکیر و منکر، ۱۵۷
	ویلکن، پروفیسور، ۲۹۰	نسان، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۸۲
	ویلی برن دوپون، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲	۲۶۰، ۲۸۱، ۳۳۴
		نمرود، ۱۵۱
ه		نوائی، ۳۰۹
	هابیل، ۳۳۵	نوح، ۱۰۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸-۱۴۱، ۱۴۳
	هاجر، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴	۱۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۲، ۳۳۵
	هارنمن، ۷۶، ۲۸۶	۳۴۲،
	هاروت و ماروت، ۴۱	نوح، طوفان، ۱۵۱
	هارون، ۱۳۵، ۱۵۱، ۲۵۱	نولدک، ۸۲
	هاشم، قبیله، ۲۰۶	نولدوکه، تنودون، ۳۸۶
	هاگادا، ۴۱	نوما، ۳۷۹
	هاوائی، ۲۲۳	نومان، محمد بن محمد بن، ۸۷
	هیرون، ۱۰۰	نوس دیا، ۳۴۹
	هجرت، ۶۴، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۳۶۳، ۳۶۸	نیچه، ۱۶۹

یوسف، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۱، ۲۳۴، ۳۳۵، ۳۰۷	هراکلیون، ۵۸
یوسف، ابویساقوب، خلیفه، ۳۵۵	هران، ۱۰۰
یوسف علی، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳	هزبل، طایفه، ۱۱۷
یوم کی پور، ۱۳۲	هرشلد، ۹۳
یونان، ۱۱۷، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱	هرودوت، ۹
۳۵۲، ۳۵۷	هگل، ۱۶۹، ۲۵۵
یونس، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸ *	هنت، (هند جگرخوان)، ۱۶۲
	هندوستان، ۱۱، ۱۵، ۹۴، ۱۴۴، ۲۲۶، ۳۱۰، ۳۵۳
	هورت، کلیمان، ۷۲
	هود، ۳۳۵
	هورگرونیچ، استوک، ۳۱۶
	هور، ۱۷۰
	هود، ۳۳۵
	هینوتیسیم، ۱۰۶
	هیدونیسیم، ۲۸۰
	هیره، ۳۳۳
	هیگل، محمد حسین، ۳۱۴، ۳۱۶
	هیگار، ۳۲۸
	ی
	یا جوج، ۴۱
	یا جوج و ما جوج، ۱۵۱، ۲۷۷
	یثرب، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۵۲، ۵۴، ۱۰۰
	یحیی، ۱۳۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۵۴
	یرمیای نیس، ۱۳۶
	یسرین فرزام، ۳۷۸
	یعقوب، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۷
	یعقوب، المنصور، خلیفه، ۳۵۵، ۵۵۶
	یمن، ۵۳، ۱۰۷، ۱۱۹، ۲۶۸

